

حقایق را با دروغ نپوشانید

امانوئل پاستریچ

چرا ما باید در انتخاب
ریاست جمهوری، یک نامزد
انتخاباتی مستقل داشته باشیم

حقایق را با دروغ نپوشانید

چرا ما باید در انتخاب ریاست‌جمهوری، یک نامزد انتخاباتی مستقل داشته باشیم

مؤسسه آسیا

ماه مه 2021

فهرست مطالب

پیش گفتار.....	5
سخنی چند با هموطنانم.....	5
مقدمه.....	11
چرا باید به عنوان یک نامزد انتخاباتی مستقل در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنم؟.....	11
فصل 1.....	14
من حقایق را با دروغ نمی پوشانم.....	14
اعلام کاندیداتوری (نامزدی) برای ریاست جمهوری ایالات متحده- 24 فوریه 2020.....	14
فصل 2.....	18
هفده قسمت از برنامه کمپین (ستاد) انتخاباتی 2020.....	18
فصل 3.....	27
اقتصاد دموکراتیک.....	27
فصل 4.....	35
جنبش گرایی، شکایت گرایی و جادوگرایی.....	35
فصل 5.....	42
امنیت چیست؟.....	42
فصل 6.....	49
تغییر سیاست پس از مرگ جورج فلوید.....	49
فصل 7.....	58
درآمد پایه جهانی:.....	58
آزادی اقتصادی یا اولین گام به سوی بردگی؟.....	58
فصل 8.....	63
سناریوهای آینده حکمرانی جهانی و کنگره زمین.....	63
فصل 9.....	70
مالک فیس بوک، چه کسی است؟.....	70
فصل 10.....	77
متوقف کردن سوخت های فسیلی، مؤسسه ویژه آمریکا.....	77
فصل 11.....	88
پیش به سوی دموکراسی:.....	88
چرا برگزاری یک انتخابات ویژه و خاص، الزامی است.....	88
کارتون.....	98

حقایق را با دروغ نپوشانید

پیش گفتار

سخنی چند با هموطنانم

این کتاب شامل مجموعه سخنرانی‌های من در فوریه تا ژوئیه (2020) است، یعنی همان زمانی که قصد کردم در انتخابات ریاست‌جمهوری نامزد شوم. من به سخنرانی و دیدار با هموطنان آمریکایی، به ویژه کسانی که از زوال اخلاقی کشورمان رنج می‌برند، ادامه خواهم داد. با حضور و کمک آنها، ایالات متحده را به مسیری مثبت سوق خواهیم داد. این همان آینده‌ای است که ما در آن از فرهنگ خطرناک مصرف‌کنندگی، استخراج و جنگ بی‌پایان که مانند یک وپروس به جان ملت افتاده و توسط انگل‌های خطرناک تقویت می‌شود، دور خواهیم شد.

افراد ممتاز و تحصیل کرده به طور غریزی، از همان ابتدا کمپین (ستاد) من را نادیده گرفتند. وقتی تصمیم می‌گیرند که شخصاً مرا ملاقات کنند، بلافاصله متوجه می‌شوند که من بودجه، زیرساخت، پوشش رسانه‌ای یا حمایت افراد مشهور را ندارم تا بتوانم بر سر زبان‌ها بیفتم و حتی نامم بتواند در برگیره‌های رای ثبت شود.

هیچ یک از آنها از خود نمی‌پرسد که آیا من حقیقت را می‌گویم، آیا پیشنهادهای بهتری دارم، آیا صادق هستم یا خیر. گمان می‌کنم که بسیاری از آنها می‌دانند که کمپین (ستاد) من تنها کمپین جدی موجود است.

در واقع تنها تعداد اندکی از فارغ التحصیلان دانشگاه بیل و هاروارد، که یک بار با آنها ارتباط داشتم، افرادی که تقریباً هم سن و سال من بودند، حاضر بودند بپرسند که آیا سایر افراد به اصطلاح «نامزد» صلاحیت ریاست‌جمهوری را دارند یا خیر، یا اینکه آیا این انتخابات، یا انتخابات گذشته، که با دستکاری گسترده در آرا و گزارش‌های گمراه‌کننده همراه بود، را اصلاً می‌توان انتخابات نامید یا خیر.

افراد کارگر و زحمتکشی که با آنها ملاقات می‌کنم و با آنها کار می‌کنم، صحبت‌های من را به خوبی درک می‌کنند. آنها می‌دانند که من از ژانویه بیکار شدم، مجبور شدم خانه خود را ترک کنم، و همسرم برای حفظ خانواده تلاش‌های زیادی کرد اما نتوانست طاقت بیاورد و در این حین به شدت بیمار شد. من حرف‌های آنها را می‌فهمم چون خودم هم همه آنها را تجربه کرده‌ام.

دو نوع دانش وجود دارد. اگر کارشناس ببرها باشید پس حتماً همه چیز را در مورد ببرها می‌دانید: مثلاً اینکه کجا زندگی می‌کنند، چه می‌خورند و چه عادت‌هایی دارند. اما دانش شما در مورد ببرها با دانش فردی که توسط ببر گاز گرفته شده، قابل مقایسه نیست. من تجربه گاز گرفتن توسط یک ببر را داشته‌ام. من می‌دانم چقدر دردآور و ناراحت‌کننده است.

حرف من این است که اگر شخصی مانند من نتواند نامزد انتخابات شود، و نتواند فرصت ظاهر شدن در رسانه‌ها را داشته باشد، باید بگوییم که ما دیگر یک انتخابات نداریم بلکه یک کارزار ساختگی، احساسی و هیجانی داریم.

ما هیچ نوع انتخابات ساختگی و جعلی را به رسمیت نمی‌شناسیم. در واقع، تا زمانی که انتخاباتی برگزار نشود که در آن شخصی مانند من بتواند توجه‌ها را به خود جلب کند و فرصت حضور در صندوق رای را بدست آورد، ما هیچ یک از این «انتخابات» را به رسمیت نمی‌شناسیم.

حتی اگر از حضورم در همه رسانه‌های ایالات متحده منع شود، حتی اگر اجازه جمع آوری سرمایه لازم در ایالات متحده را نداشته باشم، حتی اگر نام من روی هیچ یک از برگه‌های رای نباشد، نامزد شدن من در انتخابات ریاست‌جمهوری از این حیث اهمیت دارد که من به جای تکرار اصطلاحات کلیدی مانند «مراقبت‌های بهداشتی» یا «تنوع» (حزب چپ) و «آزادی» و «ارزش‌ها» (حزب راست) که برای برانگیختن احساسات مردم طراحی شده‌اند ولی هیچ پیشبردی را نشان نمی‌دهند، بر این موضوع تاکید دارم که ایالات متحده چه کارهایی باید بکند.

این ستاد (کمپین) به ارائه راهکارها و پیشبردها می‌پردازد و خواستار این است که همه چیز باید به شیوه جان براون تغییر کند، وقتی او و گروهش «قانون اساسی موقت و احکام» را در سال 1859 تنظیم کردند و اعلام کردند که برده داری در اصل یک جنایت است. شما باید نامزدی (کاندیدی) داشته باشید که حقیقت را بگوید، و از نیازهای مردم آمریکا حمایت کند، نه آنچه را که رسانه‌های فاسد مایل به انتشار آن هستند.

به قول فردریک داگلاس، کسی که باعث قدرتمند شدن سیاستمدارانی چون آبراهام لینکلن شد:

«انسان‌ها شاید نتوانند بابت تمام تلاش‌هایشان در جهان، چیزی بدست آورند اما مطمئناً برای آنچه می‌خواهند بدست آورند، باید تلاش کنند».

هموطنان عزیزم، از آن زمان تاکنون هیچ تغییری در ایالات متحده یا ماهیت انسان‌ها ایجاد نشده است. بیایید روی واقعیت و عمل‌های واقعی تمرکز کنیم. ما به اندازه کافی، حرف‌های زیبا زدیم.

پیش گفتار نسخه فارسی

تَعْلَمُونَ وَأَنْتُمْ الْحَقَّ وَتَكْتُمُوا بِالْبَاطِلِ الْحَقَّ تَلْبِسُوا وَلَا

امانوئل پاستریچ

ترجمه فارسی سخنرانی‌هایم در زمانی که نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری سال گذشته ایالات متحده شده بودم، از اهمیت تاریخی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. من هرگز نتایج آن انتخابات فاسد و متقلب سال 2020 را تصدیق نمی‌کنم و اکنون می‌توان نتایج رقت‌انگیز آن را دید، از جمله: تولیدکنندگان اسلحه در واشنگتن دی سی، آمریکا را به سمت جنگ‌های بی پایان خارجی سوق می‌دهند بدون اینکه حتی یک نفر

با این موضوع مخالفت کند، دیکتاتوری شرکت‌های دارویی بر شهروندان این کره خاکی بیشتر از قبل شده است، و امضای خونین پیمان مرگ که بین بازیگران قدرت در واشنگتن دی سی و تل آویو، در توکیو و برلین، و تقریباً در همه پایتخت‌های جهان در حال اجرا است.

به نظر می‌رسد که بشر تمایل دارد در این عصر بدون معنویت، خود را به ورطه نابودی بکشانند. من نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده شدم چون این کار را وظیفه اخلاقی خود می‌دانستم نه بدست آوردن قدرت و ثروت.

هیچ یک از سخنان دروغین آنها در مورد سلاح‌های هسته‌ای و معاهدات جهانی و تهدید ایالات متحده و اسرائیل از طرف ایران، صحت ندارد. همه ما می‌دانیم که ایالات متحده، اصول و سخنان معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را نقض کرده و بیشتر از اسرائیل، این ایالات متحده است که برای تضمین منفعت چند نفر، در سراسر جهان جنگ به پا کرده، میلیون‌ها نفر را راهی قبرستان کرده و افراد زیادی را نیز به بدبختی کشانده است.

بهتر است در ابتدا صحبت‌های خود را با فرهنگ غنی ایران شروع کنم.

به لطف زبان آهنگین و ظریف فارسی، اشعاری عالی و سخنانی منثور در تاریخ بشر بوجود آمده است. گرچه سال‌ها به بررسی ادبیات چین و ژاپن و کره پرداختم اما از اینکه نتوانستم به بررسی ادبیات فارسی نیز پردازم، بسیار پشیمان و متأسف هستم. با این حال، شانس این را داشتم که ترجمه شعرهای مولانا (رومی) و برخی دیگر از شعرا را بخوانم و از همه بیشتر تحت تاثیر مثنوی مولانا قرار گرفتم.

زبان باستان مصری با زبان عربی قرون وسطی درآمیخته و در نتیجه باعث ایجاد یک از هم گسیختگی عمیق بین دوران باستان و مدرن مصر شده است. اما زبان فارسی همچنان قدرت خود را حفظ کرده و پابرجا مانده و درک معنوی بیشتر آن مستلزم ترجمه از عربی به فارسی، و از فارسی به عربی است. همانقدر که معماری اصیل ایران و موزاییک‌های خیره کننده مسجد شاه، قدرت و عظمت ایران را نشان می‌دهند، زبان فارسی نیز قدرت و عظمت ایران محسوب می‌شود.

از زمان‌های بسیار قدیم، غرب هیچ وقت ایران را جدی نمی‌گرفت. تنها چیزی که یونانیان باستان می‌گفتند این بود که ایرانی‌ها وحشی و نجس، بی فکر و غیر متمدن هستند. و تمام تلاش‌شان را برای از بین بردن ادبیات و کتاب‌های فارسی باستان انجام دادند.

وقتی پرسپولیس (تخت جمشید) در دهه 1930 حفاری شد، مشخص شد که این ایران است که پیچیده‌ترین و کامل‌ترین تمدن جهان باستان را داراست و آن طرز فکر سنتی دنیا درباره ایران، در هم شکسته شد. بدون شک، اگر بتوانیم خود را جای خالق جهان بگذاریم و از دید او ببینیم، می‌توان بخش‌هایی از سنت باستانی ایران را در سراسر تمدن بشری دید.

به وضوح مشخص است که آن زمان که تمدن اروپا پس از فروپاشی امپراتوری روم به انحطاط کشیده شد، ایران نقش مهمی در ترویج علم، ریاضیات، هنر و ادبیات داشت. ایران، فرصتی برای تجدید نیرو، قدرت معنوی و استقامت در برابر چالش‌های حاصل از فروپاشی امپراتوری غرب فراهم کرد.

بحران جغرافیایی-سیاسی (ژئوپلیتیک) کنونی، به اندازه سقوط امپراتوری روم یا حتی شاید بیشتر از آن، یک بحران جدی تلقی می‌شود. همان فروپاشی تدریجی، همان فساد اخلاقی و همان زوال ارزش‌ها در سراسر کره زمین در حال گسترش است.

امیدوارم که ایران بتواند موانع نفت، پول و فرهنگ منحط مصرف‌کننده بودن را به سرعت از بین ببرد و بتواند پتانسیل‌های جدید تمدن را به جهانیان نشان دهد. قطعاً دوست ندارم که ایران، از زوال فرهنگی موجود در ایالات متحده الگوبرداری کند. امیدوارم ایران فرهنگ مبتذل مصرف‌کننده بودن را کنار بگذارد.

روابط آمریکا و ایران، بر اساس اقتدار و نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه تعریف شده است. و سیاست‌گذاران آمریکایی، ارزش خاورمیانه برای ایالات متحده را بر اساس تولید و فروش نفت تعریف کرده‌اند. افسانه‌های نادرست و دروغین در مورد خودکفایی انرژی آمریکا، نباید ما را از واقعیات و حقایق دور کند. طی هفتاد سال گذشته، چشم‌انداز اساسی تغییری نکرده است. اما آن با مدیریت من، تغییراتی اساسی خواهد داشت.

مورخان آینده عملی را خواهند دید که در آن، قدرت‌های بزرگ نفتی از نفت به‌عنوان ابزاری برای کنترل، به‌عنوان معیار اصلی رابطه با ایران، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین جنایاتی که تاکنون رخ داده، استفاده می‌کنند.

از زمانی که جان دی. راکفلر، شهروندان ایالات متحده را مجبور کرد تا در سال 1900 تمام انرژی مورد نیاز خود را از نفت تامین کنند و آنها را مجبور کرد اعتماد به نفس و قابلیت‌های خود در تولید انرژی بادی، آبی، اسبی و قدرت بازوهای خود را کنار بگذارند، از آن زمان به بعد به برده‌های شرکت‌های نفتی تبدیل شدیم.

بسیاری از ایرانیان نیز شیفته پول و قدرت حاصل از نفت شدند. این امر مانند همه جای دنیا، در ایران نیز باعث ایجاد یک نابرابری (بی عدالتی) بزرگ شد.

متأسفانه، افراد کمی به این جمله شجاعانه معتقدند که قدم اول ایران برای به دست آوردن حاکمیت و قدرت و به دست آوردن تمدن با عظمت خود، دور شدن از نفت و گاز طبیعی است. هیچ کس این انتظار را ندارد که ایران نفت استخراج نکند و بر روی موارد فرهنگی و معنوی تمرکز کند، و به کار کشاورزی و صنایع دستی که هزاران سال در ایران رواج داشته، بازگردد.

یک منبع انرژی مانند نفت که تحت کنترل تعداد معدودی از افراد قدرتمند است، برای محیط زیست مضر است و می‌تواند تأثیر منفی فوق العاده ای داشته باشد. تخریب محیط زیست توسط نفت امری بدیهی است. استفاده از نفت و گاز طبیعی، توان‌هایی نیز به همراه دارد.

گروه قدرتمندی که نفت را تحت کنترل خود دارند، توجه خاصی به ایران دارند نه به خاطر دانشمندان اسلامی آنها و نه بخاطر خلوص معنوی مردم ایران، بلکه به خاطر نفتی که جیب افراد معدودی را پر می‌کند و بقیه را به برده تبدیل می‌کند.

آنها از قبل قراردادهای محرمانه‌ای را برای تقسیم نفت ایران، تنظیم کرده‌اند. به همین دلیل، آنها تمایل دارند که اقتصاد ایران به نفت متکی باشد.

بانک‌های چند ملیتی تمایل دارند که کشاورزی، خرد (حکمت) باستانی تواضع و صرفه جویی (محافظه کار بودن) و بینش دانشمندان علوم قرآنی بی اعتبار شده و ایدئولوژی مدرنیته (نوگرایی) مطرح و معتبر شود.

وحشتناکتر از همه این است که برخی افراد در ایران و خاورمیانه که می‌گویند فرهنگ مصرف کنندگی، سیاست پول نفت، فلسفه دستاوردهای کوتاه مدت تعداد کمی از افراد، امری خطرناک است، افراطی و حتی تروریست هستند.

این ادعا که مردم مالک سرزمین خود هستند (در برقراری ارتباط یا قطع ارتباط با سایر کشورها آزاد هستند)، توجیه کننده تحریم‌های اقتصادی است.

خب نتیجه چه می‌شود؟ تمرکز بیشتر روی ثروت، تخریب بیشتر محیط زیست، و حتی زیر پا گذاشتن سنت‌ها.

مقصر اصلی این فاجعه و تراژدی، فقط ایالات متحده نیست، اما ایالات متحده در این روند نقش داشته است.

قصد دارم یک دیدگاه بسیار متفاوت برای رابطه آمریکا با ایران ارائه دهم، یک دیدگاه سازنده و حتی انقلابی.

ما باید تصدیق کنیم که با یک امپراتوری منحط و فاسد رو به زوال روبرو هستیم. این امپراتوری فقط آمریکایی نیست و باید بدانیم که ایران هم بخشی از این امپراتوری را دربرگرفته است. شرایط موجود مستلزم یک تجدید و تغییر بنیادی در سیاست ایران و ایالات متحده است.

همه چیز باید تغییر کند و این تغییرات همین اکنون باید اعمال شوند.

ندای وجدانمان چه می‌گوید؟ ندای وجدانمان می‌گوید که اتحاد و معاهده جدید بین ایالات متحده و ایران باید حول مردم، حول خانواده‌های آنها، حول گفتگوی واقعی در مورد بینش معنوی آنها و قابلیت ایجاد آینده‌ای روشن برای فرزندان و نوه‌هایشان تنظیم شود.

اتحاد و ارتباط ما نباید متکی به نفت باشد. حتی نباید متکی بر سیستم‌های تسلیحاتی یا امور مالی باشد. شایان ذکر است که پدر من یهودی است و در برخی موارد تحت تأثیر جنبه‌های فرهنگی یهود بوده‌ام. این امر باعث شد که من از همان ابتدا موضع خود را درباره اسرائیل و نقش آن در خاورمیانه و جهان به وضوح بیان کنم.

من یک صهیونیست نیستم. به نظر من کل نقشه خاورمیانه باید مجدداً بازسازی شود تا مردم بتوانند دوباره ممالک خود را مشخص کنند. در انجام این کار، باید امنیت و آینده یهودیان، که خودکفایی منطقه را به همراه خواهد داشت، تضمین شود.

ما با یک بحران تمدن روبرو هستیم و چاره‌ای جز روبرو شدن با حقیقت نداریم، هرچند که این حقیقت ناخوشایند و ناراحت کننده باشد.

اول اینکه، من معتقدم که مقصر دانستن کشور اسرائیل در یکسری اقدامات جنایتکارانه، از جمله حادثه 11 سپتامبر و حملات اخیر به ایران، اشتباه است. تقصیر این اقدامات را نمی‌توان فقط به گردن دولت اسرائیل انداخت. این استراتژی دولتمندان و قدرتمندان است که اسرائیل را هدف آشکار سرزنش اقدامات نادرست خود بگیرند.

البته این دلیل بر بی گناهی اسرائیل نیست. طبقه حاکم و فاسد اسرائیل از همه کارهای خود به خوبی آگاه است.

بیشتر بودجه ارتش اسرائیل و سایر اقدامات اسرائیل که توسط واشنگتن تأمین می‌شود، هیچ گاه به اسرائیل نمی‌رسد. این پول بین پیمانکاران مختلف نظامی، شرکت‌های اطلاعاتی خصوصی، بانک‌های چندملیتی و دیگر سازمان‌های مخفی که حد فاصل بین واشنگتن و تل آویو قرار دارند- فضای سری و مرموزی که در آن تصمیمات زیادی توسط تعداد انگشت شماری از آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها گرفته می‌شود- می‌چرخد.

این فضای مرموز بین دو کشور، فضایی که بیشتر تصمیمات در آنجا گرفته می‌شود، بزرگترین تهدید محسوب می‌شود.

اولین کار دولت من این خواهد بود که، این فضا را که دیگران از پا گذاشتن به آن می‌ترسیدند برملا کنم تا همه جهان ببینند که چه اتفاقاتی در آنجا رخ داده و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد.

ایالات متحده، پتانسیل زیادی دارد و در گذشته در سراسر جهان مشارکت داشته است. همچنین اشتباهات زیادی مرتکب شده که به وضوح باید آنها را بپذیریم. ما باید کار خود را با بیان حقیقت شروع کنیم. فقط در این صورت می‌توانیم برای اولین بار آمریکا را به یک کشور بزرگ و عالی تبدیل کنیم.

مقدمه

چرا باید به عنوان یک نامزد انتخاباتی مستقل در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنم؟

نام من امانوئل پاستریچ است و به عنوان یک نامزد انتخاباتی مستقل در انتخابات ریاست جمهوری سال 2020 ایالات متحده شرکت کردم.

در بیشتر دوران شغلی خود، یک معلم بودم و نه تنها در دانشگاه بلکه در دبیرستان نیز تدریس می کردم، و کار خود را در سال 1998 از دانشگاه ایلینوی در اوربانا-شامپاین شروع کردم. تخصص من، مطالعه و بررسی شرق آسیا است که فرهنگ و تاریخ ژاپن، چین و کره را شامل می شود، و اخیراً در مورد مسائل روز مانند سیاست، امنیت، فناوری و اقتصاد می نویسم.

از همان ابتدا در این فکر بودم که چون آسیا از اهمیت زیادی در جامعه بین المللی برخوردار است، بسیار مهم است که نسل های بعدی هم آن را به درستی درک کنند و بشناسند (چون احتمالاً افرادی مثل من در نسل های بعدی وجود خواهند داشت) و بتوانند حداقل در یک سطح مناسب با آسیایی ها تعامل کنند.

من بخشی از دوران شغلی خود را در ژاپن و کره گذراندم و این تجربه نه تنها به من کمک کرد که نقش آمریکا نسبت به دنیای جدید را درک کنم، بلکه این فرصت را به من داد که کشور خود را از زوایای دیگر نیز ببینم.

من به عنوان رئیس انستیتو (مؤسسه) آسیا در واشنگتن دی سی -اتاق فکری که تحقیقات انجام می دهد و به بحث در مورد دیپلماسی، امنیت و مسائل اقتصادی می پردازد- سعی می کنم درک درستی از آسیا را به آمریکایی ها نشان دهم. من این کار را با حداقل بودجه و به کمک کسانی که متعهد به حقیقت هستند انجام می دهم، و نه برای گرفتن بودجه های کلان از پیمانکاران نظامی.

ژانویه امسال در واشنگتن دی سی، به وضوح دیدم که کل دولت فدرال تعطیل شده است و ابرهای شک و بلاتکلیفی بر موسسات آینده سازمان سایه افکنده اند.

همچنین برای من روشن بود که سیستم سیاسی فعلی قادر به حل هیچ یک از چالش های جدی پیش روی ایالات متحده، اعم از تغییر آب و هوا، یا تمرکز ثروت، مسابقه تسلیحاتی در سطح جهانی یا تأثیر منفی فناوری بر زندگی ما، نیست.

من همه سیاستمداران، نه فقط نامزدهای انتخاباتی بلکه بقیه سیاستمداران را نیز را زیر نظر داشتم، و برایم واضح و مبرهن بود که این سیاستمداران در یک چرخه پوچ افتاده اند، عباراتی همچون جملات جادویی را تکرار می کنند و با شهروندان در مورد مسائل اخلاقی، علوم، یا آینده صحبت نمی کنند.

این فرهنگ سیاسی نه تنها نگران کننده، بلکه ترسناک است. حتی در ماه ژانویه به وضوح دیدم که کل دولت فدرال به سمت فاجعه ای حتمی پیش می رود.

من تصمیم گرفتم خودم را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کنم زیرا هیچ نامزدی حتی در میان احزاب اقلیت وجود نداشت که بخواهد با چالش های این عصر روبرو شود.

من بیانیه خود را با این عقیده که، در ایالات متحده هیچ کاری به نتیجه نمی‌رسد مگر اینکه خارج از این سیستم فعلی باشیم و فقط یک نامزد مستقل می‌تواند کشور را به یک مسیر سالم سوق دهد، آماده کردم.

وقتی این موضوع را برای دوستانم مطرح کردم، اکثر آنها بلافاصله پاسخ دادند که فقط با در اختیار داشتن رسانه‌های زیاد، بودجه کلان از شرکت‌ها و ارتباطات زیاد احزاب سیاسی می‌توان این ایده را عملی کرد در غیر اینصورت به هیچ وجه نمی‌توانید نامزد ریاست‌جمهوری یا کنگره، یا حتی نامزد دولت محلی شوید.

این راه و موفقیت در آن، یک کار بزرگ و شاهکار محسوب می‌شود.

اما با شنیدن این سخنان، احساس کردم که در میان این هرج و مرج و عدم اطمینان اطرافیان به ایده‌های من، اگر بتوانم بدون کمک نهادهای فاسدی که امروز بر واشنگتن دی سی تسلط دارند و با کمک کلمات و اصل قانون اساسی موفق شوم، کار بزرگی انجام داده‌ام.

این سند اصلی، که مشخص کننده و تعیین کننده ایالات متحده است، به روشنی من را واجد شرایط نامزدی ریاست‌جمهوری می‌داند. علاوه بر این، پس از نوشتن سخنرانی‌ها و صحبت‌هایم با افراد مختلف، از کارگر فقیر گرفته تا معلم و کارمندان رستوران، به این باور رسیدم که من به درستی نیازهای کشور را تشخیص داده‌ام، زیرا حاضر به قبول هیچ بودجه خارجی نبودم و خودم هم بیکار بودم. من به عنوان کسی که جایگاهم هم ردیف با جایگاه اکثر آمریکایی‌ها است، می‌توانم نماینده خوبی از طرف آنها باشم، که سیاستمداران برجسته امکان انجام چنین کاری را ندارند.

قدرت‌های موجود، دیوارهای بلندی را در واشنگتن دی سی افراشته‌اند تا کسی مثل من هرگز نتواند در رسانه‌ها تحت پوشش خبری قرار بگیرد، به رویدادها دعوت شود، و اینکه مردم به من به عنوان یک فرد ارزشمند، گوش دهند.

اما این واقعیت انگیزه مرا دو چندان می‌کند. برای من به وضوح روشن است که فقط یک تغییر و تحول کامل در سیاست کشور می‌تواند ما را نجات دهد و این دو حزب سیاسی غرق در پول و امتیاز، نمی‌توانند به خوبی به وظیفه خود عمل کنند. همچنین، افراد به اصطلاح مستقل نمی‌توانند یک ستاد انتخاباتی جدی برپا کنند.

صاحب نظران و سیاستمداران امروزی، چه ترقی‌خواه چه محافظه کار، برای در اختیار گرفتن رسانه‌های شرکتی با یکدیگر رقابت می‌کنند. سخنان آنها گنگ و بی معنی است، در مورد مباحث مهم صحبت نمی‌کنند و برای قدرت خود را به آب و آتش می‌زنند.

این رسانه‌ها بیشتر یک رسانه پرهیاهو و جنجالی هستند. این کار برای آنها سود زیادی به همراه دارد، و حق فهمیدن اینکه چه در کشور می‌گذرد را از مردم دریغ می‌کنند.

بقیه سیاستمداران نیز تصور می‌کنند که رسانه‌های سازمانی آنقدر قدرت دارند که می‌توانند با تهمت یا رسوائی‌های ساختگی، یک نفر را بالا ببرند یا یک نفر را زمین بزنند، به همین دلیل جرات نمی‌کنند با آنها مقابله کنند.

اگر نامزد شدن برای ریاست‌جمهوری مستلزم حمایت ثروتمندان و تعریف و تمجید یک امپراتوری فاسد رسانه‌ای باشد، مشخصاً من شرایط لازم را ندارم.

قانون اساسی ایالات متحده، که همیشه باید آن را مبدا قرار دهیم، در هیچ جایی اذعان نکرده که برای ریاست‌جمهوری پول یا قدرت لازم است.

من موضع متفاوتی دارم و باید بگویم اگر نامزدهای دیگر از بانک‌های سرمایه‌گذاری، از شرکت‌های چند ملیتی یا از ابرثروتمندان پول می‌گیرند، من اینگونه نیستم و آنها هستند که صلاحیت نامزدی ریاست‌جمهوری را ندارند.

مطمئناً اگر مطالب من را بخوانید، یا حتی فقط چند دقیقه از سخنرانی‌های مرا گوش دهید، متوجه جدی بودن این ستاد (کمپین) می‌شوید.

من به شما متعهد هستم و درصدد این هستم که نظرات شما را در راس سیاست‌هایم قرار دهم. من به عبارات خسته‌کننده‌ای مانند «محافظه کار» و «ترقی‌خواه» که برای گیج کردن و تقسیم بندی افراد طراحی شده‌اند، اعتقادی ندارم.

لطفاً نظرات خود را با من در میان بگذارید و برای ایجاد یک امید تازه در ایالات متحده، بیایید با هم هم قدم شویم.

از اینکه وقت ارزشمندتان را در اختیار من گذاشتید، متشکرم.

فصل 1

من حقایق را با دروغ نمی‌پوشانم

اعلام کاندیداتوری (نامزدی) برای ریاست‌جمهوری ایالات متحده- 24 فوریه 2020

در جریان تاریخ، اتفاقاتی بسیار چشمگیر و حتی غافلگیرکننده رخ داده و ما باید از سازگاری تدریجی دست برداشته و جامعه خود را در جنبه‌های مختلف، دستخوش یک بازسازی اساسی کنیم. این لحظه همان لحظه است و من نامزدی خود را برای ریاست‌جمهوری ایالات متحده اعلام می‌کنم نه به این دلیل که آرزوی این مقام و جایگاه پر زرق و برق را دارم، بلکه به این دلیل که دیگر آمیدی به احیای کشورمان نیست مگر اینکه کسانی که هنوز برای سنت‌های فاخر ما ارزش قائل هستند، وارد این کارزار شوند.

زمان آن رسیده که سیاست، حقیقت را بیان کند، نه اینکه به احساسات زودگذر و هیاهو بسنده کند. ما نمی‌توانیم از زوال اخلاقی عمیقی که باعث ضعیف شدن ایالات متحده عزیز ما شده است، صرف نظر کنیم. ما باید مشکلات مردم عادی را بشنویم و با آنها همدلی کنیم و یک دیدگاه الهام بخش در مورد آینده آمریکا به آنها بدهیم.

این ستاد (کمپین) وعده‌های دروغین و پر زرق و برق به شما نمی‌دهد. تا زمانی که در سیاست و وعده‌های سیاسی صادق نباشیم و یک حکومت ایده‌آل را بر مبنای صداقت بنا نکنیم و آن را اجرا نکنیم، وعده‌های سیاستمداران، چه «محافظه کار» چه «ترقی‌خواه»، پوچ و توخالی خواهد بود.

در حال حاضر، دولت، جراید، موسسات آموزشی، جوامع و خانواده‌های ما همه در آستانه سقوط قرار دارند. همگی دچار خودفریبی شده‌ایم و براحتی دروغ‌ها را می‌پذیریم.

تمام ادعای من این است که: ما باید با کمک هم، در هر محله نهادهای مشارکتی ایجاد کنیم، نهادهایی که به شهروندان امکان می‌دهد ایده آل‌های خود را ایجاد کنند، سنت‌ها و عرف‌ها را عملی کنند، و سیاست‌هایی ایجاد کنند، و ما بر اساس آن سیاست‌ها، این جمهوری را بازسازی کنیم.

اگر نتوانیم جوامعی تشکیل دهیم، اگر یکدیگر را فقط به شکل کالاهای سودمند ببینیم، هیچ نوع اصلاح سیاسی در بالاترین سطوح نمی‌تواند ما را نجات دهد.

امروزه شهروندان دیگر شهروند محسوب نمی‌شوند، بلکه صرفاً مشتریانی هستند که تخیلات و توهّمات از پیش تعیین شده توسط شرکت‌های روابط عمومی به آنها خورانده می‌شود، این شرکت‌ها همان شرکت‌هایی هستند که باعث پولدار شدن سیاستمداران می‌شوند.

این رسانه‌های فاسد به ما می‌آموزند که فقط نقش ناظر را داشته باشیم و چاره‌ای نداریم جز ارسال پول برای سیاستمدارانی که هرگز آنها را نمی‌بینیم، یا نماینده ما نخواهند بود یا حتی به تماس‌های تلفنی ما پاسخ نخواهند داد. رسانه‌هایی که تحت کنترل تعداد زیادی از شرکت‌های قدرتمند هستند، در تلاشند تا ما را متقاعد کنند که حل مشکلاتمان فقط مستلزم سحر و جادو است، و نباید به رهبرانی که ادعا می‌کنند

می‌توانند با کار و عمل خود، جامعه بهتری برای ما بسازند، اعتماد کنیم. هیچ وقت به یک دولت خوب دست پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را با کار و عمل و دستان خود بسازیم.

به قول فردریک داگلاس: «کسی که می‌خواهد طعم آزادی را بچشد باید با مشکلات و مصائب مقابله کند».

این ستاد انتخاباتی ریاست‌جمهوری، به افشاگری نمی‌پردازد. بهتر است جراید شهروندان خودمان را داشته باشیم تا اینکه در باتلاق رسانه‌ای مبتذلی که ما را بردگان خود کرده‌اند، غرق شویم. این رسانه سعی در تحقیر من دارد و من از این تحقیر استقبال می‌کنم.

من از شما نمی‌خواهم که فقط در ماه نوامبر رأی دهید. من از شما می‌خواهم که برای تغییر ایالات متحده به ما ملحق شوید. کارها و تلاش‌های شما می‌تواند دولت را مجبور به پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری نسبت به شهروندان کند. اگر سازمان‌های محلی ما دموکراتیک و مشارکتی نباشند، نمی‌توانند از دموکراسی ملی حمایت کنند.

اگر این زندان‌ها مملو از افراد بی‌گناه شود، اگر زیرساخت‌های فاسد فرزندان ما را به بدبختی سوق دهند، یا تبلیغ فرهنگ مصرف‌کنندگی و افراط، فضایل صرفه‌جویی، تواضع و فروتنی را از بین ببرند، دیگر برای اقدام کردن، خیلی دیر می‌شود.

این جمهوری باید مانند یک ساعت دقیق کار کند، و نیازهای شهروندان را پیش‌بینی کرده و آنها را برآورده کند. اما اگر عقربه ساعت خراب شود یا چرخ دنده‌های آن بشکند، یا پاندول آن از کار بیفتد، چه باید کرد؟

آیا با علم به اینکه سرعت آن کند شده و در نهایت متوقف می‌شود، باید ساعت را برای همیشه کنار بگذاریم؟ یا اینکه باید برای مدتی ساعت را متوقف کنیم و آن را از سر تا پا تمیز کنیم، تعمیر کرده و درست کنیم؟ گزینه دوم، خطر ظلم و استبداد و سوسه‌انگیزی را به همراه دارد. اما گزینه اول، عملاً یک گزینه خوب است. آماده شدن برای یک جراحی (بازسازی) خطرناک اما حیاتی، بهتر از تماشای فروپاشی جمهوری است.

وقتی برایمان عیان شد که سوءاستفاده‌ها و غصب و جعل، حاصل یک حکومت مطلقه و مستبد است، آنگاه حق و وظیفه ماست که نگهبانان (محافظان) جدیدی برای امنیت آینده مردم فراهم کنیم.

بگذارید دو اصل اساسی که زیربنای تمام اقدامات آینده است را بیان کنم:

جستجوی علمی حقیقت

دموکراسی فرایندی است که طی آن، نیازها و خرد مردم به سیاست تبدیل می‌شود. اما اگر مردم گمراه شده و فریب بخورند، جراید تحریف‌شده و تزئینی به خورد مردم داده شود، اگر به آنها یاد داده شود که افراطی عمل کنند و علاقه‌ای به حکومت نداشته باشند، پس یعنی ما مردمی بدون دموکراسی هستیم.

اگر بحث‌های سیاسی مبتنی بر صداقت و راستی نباشند، پس دموکراسی ما یک دموکراسی خیالی و فانتزی است. بخش سخت ماجرا این است که حقیقت، اصلاً دموکراتیک نیست. اگر برای تعیین صداقت و راستی، رای دهیم، پس این سیستم از قبل هم مشکلاتی داشته است.

ما به دنبال حقایق مربوط به فقر در کشورمان و علل آن، انگیزه‌های جنگ‌های خارجی، کاهش میزان تحصیلات و جوامع هستیم، و شما را نیز در این مسیر تشویق کرده و حمایت می‌کنیم تا محله خود را بررسی کنید، و به شما کمک می‌کنیم شهادت اخلاقی برای کشف راه حل‌ها و سپس پیاده سازی آنها را در خود تقویت کنید.

هدف ما تأسیس دولتی است که به قول رئیس جمهور آبراهام لینکلن، «از مردم، توسط مردم و برای مردم» باشد. این امر با انتخاب یک شخص، یا تصویب تنها یک لایحه محقق نمی‌شود. این امر فقط در نتیجه یک تغییر عمیق در فرهنگ و عادات ما محقق خواهد شد.

ما حواس شما را با چیزهای بی ارزش پرت نمی‌کنیم تا از انتقال ثروت از عوام به دست افراد ابرثروتمند، خونخوار و فریبکار غافل شوید. ما حقیقت را خواهیم گفت و از هیچ چیز هراسی نداریم. تنها در این صورت است که می‌توانیم به آن جنگ‌های بی پایان خاتمه دهیم، و فقط در این صورت استثمار بی رحمانه مردم (عوام) در ایالات متحده متوقف خواهد شد.

دولت مردمی

قانون اساسی ایالات متحده بر این طرح استوار است که دولت باید نماینده مردم باشد و نه افراد قدرتمند. مسیر ایجاد این جمهوری به طور ناقص طی شده، و آلوده به جنایات برده داری و کشتار بومیان است. با این وجود، ما هنوز هم می‌توانیم بقایای به جا مانده از این قانون اساسی را احیا کنیم.

اکنون لحظه تغییر و بازسازی مجدد دولت است، این کار همانند شعارهای تبلیغاتی و فریبنده روابط عمومی شرکت‌های بزرگ، یا به عنوان دروازه‌ای برای پیمانکاران سودجو نیست، بلکه کاریست که از رفاه مردم حمایت می‌کند و از کسانی که مخالف قدرتمندان هستند دفاع می‌کند.

امروزه جنایاتی مانند تمرکز رادیکال ثروت، زوال فاجعه بار محیط و انگیزه احمقانه نظامی گری (جنگ گرایی) به عنوان راهی برای رسیدن به ثروت، حتی مورد بحث قرار نمی‌گیرند. رهبران ما بزدلی و ظاهرسازی را ترجیح می‌دهند و مانند یک بوزینه، کارهای دیگران را تقلید می‌کنند.

اما سکوت، تاوان و هزینه سنگینی دارد؛ کابوس جوانانمان، در گردنه‌های کوه‌های افغانستان، یا در راهروهای مرکز پزشکی والتر رید، جایی که غرق ادرار خود هستند و در تلاشند ذهن تکه تکه شده خود را متمرکز کنند، یا در سلول‌های زندان‌های خصوصی که تمام روز به دیوارهای سفید خیره می‌شوند.

بیا باید برای کسانی که شبانه روز سخت کار می‌کنند تا مخارج فرزندانشان را تأمین کنند، روزنه‌ای از امید باز کنیم. به آنها بگویید که دولتی ایجاد خواهد شد که منافع آنها را در راس برنامه ملی قرار دارد. به آنها بگویید که ما از گفتن برده داری و جنگ هراسی نداریم!

پیش به سوی حقیقت

با فروتنی و خونسردی، با رنج و بردباری و تحمل، بیا باید با هم و به کمک هم این مسیر را طی کنیم. ستاد انتخاباتی ما باید در برخی مواقع باید با خشونت و بحث و جدل عمل کند، اما باید بدانید که اساس آن بر عشق و دوستی است. ما خواهان این هستیم که تعداد ثروتمندان مغرور کم شده و تعداد افراد زحمتکش افزایش یابد.

ما برای همه روشن می‌سازیم که ارزشمندترین چیزها دقیقاً همان چیزهایی هستند که ملموس و عیان نیستند: ارزش‌های اساسی که به ما به عنوان فرد، به عنوان گروه و به عنوان یک ملت یاد می‌دهد تا خود را نه تنها در راه منافع کل جامعه، بلکه در راه دستیابی به حقیقت، فدا کنیم.

خسارات ناشی از نفت و پلاستیک به محیط زیست، سرمایه گذاری تریلیون دلاری ثروتمندان در خارج از کشور، نحوه استفاده از اینترنت برای کاهش کنترل بر حیوانات، همه اینها حقایقی هستند که بر همه آشکار می‌شود تا بخشی از این تحول بزرگ را ببینند.

هموطنانم، باید بدانید که حقیقت، باعث آزادی و رهایی شما خواهد شد.

فصل 2

هفته قسمت از برنامه کمپین (ستاد) انتخاباتی 2020

1) ما هیچگونه انتخابات ناعادلانه‌ای را نمی‌پذیریم

سیستم انتخابات کنونی، به شدت فاسد است. نامزد واجد شرایط نمی‌تواند وارد رای گیری شود، و ایده‌ها و فعالیت‌های او توسط رسانه‌ای که اطلاعات مهم را از شهروندان مخفی می‌کند، پخش نمی‌شود. شمارش آرا با استفاده از سیستم‌های رایانه‌ای قابل هک انجام می‌شود، و هیچ مدرکی از رای اصلی مردم وجود ندارد.

در مناطق فقیرنشین، تعداد کمی دستگاه رای گیری وجود دارد که مادران و پدران خسته باید ساعت‌ها در صف بایستند و با تاریک شدن هوا، از شدت سرما بلرزند.

ما انتخابات ریاست‌جمهوری یا هر سمت دیگر را قانونی نمی‌دانیم مگر اینکه کشور، انتخابات را با نظارت بین المللی برگزار کند و در آن هر شهروند به روشی تایید شده و دقیق رای دهد و هر نامزد واجد شرایط بتواند سیاست‌های خود را مستقیماً برای مردم بیان کند. کل انتخابات باید به روشی شفاف انجام شده و تبلیغات تجاری باید ممنوع گردد.

ما انتخابات قانونی نداریم، اما وظیفه اخلاقی خود می‌دانیم که کل این فرآیند را رد کنیم. اصلاً نگران این موضوع نیستیم که برای نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری، هیچ فرد ثروتمندی سرمایه گذار من نمی‌شود، و هیچ یک از احزاب سیاسی از من حمایت نمی‌کنند. ما بر این موضوع واقفیم که در انتخابات سال 2020 تقلب انتخاباتی رخ خواهد داد و نمی‌توانیم نتایج آن را بپذیریم، یا اینکه نمی‌توانیم تشخیص دهیم که فرد پیروز انتخابات، واقعاً فرد پیروز است یا خیر.

علاوه بر این، کسانی که «رای» می‌آورند به زودی اثبات می‌کنند که «نماینده واقعی ما مردم» نیستند. ما، مردم، منتظر می‌مانیم تا یک انتخابات قانونی برگزار شود، انتخاباتی که نامزدهایی چون من مجاز به شرکت در آن باشند.

2) تغییر آب و هوا (اقلیم) یک تهدید امنیتی بزرگ محسوب می‌شود. این پاسخ باید شامل همه جنبه‌های سیاست داخلی و خارجی باشد.

تعهد کامل به برنامه صد ساله کاهش و سازگاری با تغییرات اقلیمی، باید در راس تمام سیاست‌های امنیتی، اقتصادی و آموزشی ایالات متحده باشد. ما باید با تمام وجود، خود را متعهد به اصول اخلاقی جنگ اقتصادی کنیم، تا در طی دو تا سه سال، استفاده از نفت و زغال سنگ را به صفر برسانیم.

دولت باید بخشنه‌هایی را تنظیم کند تا استفاده از سوخت‌های فسیلی به سرعت کاهش یابد؛ استفاده از اتومبیل شخصی و هواپیما محدود شود. ما هزینه‌های ایجاد نیروگاه‌های خورشیدی و بادی را در هر محله تأمین خواهیم کرد. به همین منظور، کلیه حقوق مالکیت معنوی این فناوری‌ها در اختیار دولت خواهد بود. بلافاصله ظرف دو ماه همه منازل باید عایق بندی شوند، و انتشار کربن کل ساختمان‌ها نزدیک به

صفر شود. دولت این کار را با استفاده از وام‌های 50 ساله که باعث ارزان‌تر شدن انرژی تجدیدپذیر نسبت به سوخت‌های فسیلی می‌شود، انجام خواهد داد.

تمام یارانه‌های نفت، زغال سنگ و اورانیوم حذف خواهد شد. این سوخت‌ها به صورت مواد کنترل شده در می‌آیند و دیگر کسی نمی‌تواند از فروش آنها، سودجویی کند.

ارتش با سرعت بیشتری نسبت به بقیه کشور، به انرژی تجدیدپذیر 100٪ تجهیز خواهد شد و بدین ترتیب آن از بزرگترین دشمن محیط زیست به قدرتمندترین مدافع محیط زیست تبدیل خواهد شد. هواپیماهای جنگی آلوده کننده هوا و ناوهای هواپیمایی منسوخ شده، صرف نظر از سودهایی که برای شرکت‌هایشان دارند، بلافاصله باید از دور خارج شوند. کسانی که به این واسطه، شغل خود را از دست می‌دهند، در پروژه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر استخدام می‌شوند.

شرکت‌های نفتی و گازی، با مجبور کردن شهروندان به استفاده از مواد خطرناک، که می‌دانستند باعث تخریب محیط زیست می‌شوند، تریلیون‌ها دلار درآمد کسب کردند. اینگونه اقدامات از نظر قانونی جرم محسوب می‌شود. دارایی این شرکت‌ها و صاحبان آنها باید توسط دولت مصادره شود و برای سرمایه گذاری در تغییر و تحولات اقتصادی استفاده شود.

اتلاف انرژی، غذا و منابع طبیعی عملی بسیار شنیع و زشت است و هرگز نباید به عنوان نماد یک زندگی بهتر ترویج شود.

دولت باید بر ایجاد جوامع شهری و حومه‌ای مقاوم، نظارت داشته باشد و برای محافظت از تنوع زیستی، بازسازی و احیای مناطق وحشی را بر عهده بگیرد. این به معنای تخریب مراکز خرید، پارکینگ‌ها، کارخانه‌ها و آزادراهایی است که جنگل‌های زیبا و تالاب‌های با ارزش ما را آلوده کرده‌اند.

(3) از بین بردن سلاح‌های هسته‌ای به هر طریق لازم

بشر با خطر جدید جنگ هسته‌ای روبرو است، جنگی که با پیشرفت دستگاه‌های کوچک هسته‌ای «کاربردی» وحشتناک‌تر هم شده است. ما وظیفه خود می‌دانیم که این سلاح‌های خطرناک را از روی این کره خاکی پاک کنیم، هر چند این کار سخت و طاقت فرسا باشد. ما بخاطر فرزندانمان، تمام سلاح‌های هسته‌ای را ابتدا در ایالات متحده و سپس در سایر ملل جهان به زور توقیف و سپس نابود خواهیم کرد. ما برای تحقق این امر با گروه‌های متعهد شهروندان داخل و خارج، در داخل دولت و خارج دولت کار خواهیم کرد. توسعه و گسترش سلاح‌های هسته‌ای باید متوقف شود.

(4) راه اندازی و آغاز تحقیقات علمی بین المللی در مورد گذشته‌ای که بسیاری از افراد از مواجهه شدن با آن خودداری می‌کنند

ما نمی‌توانیم با تهدید تغییرات آب و هوایی و جنگ هسته‌ای کنار بیاییم مگر اینکه فرهنگ انکاری را که طی بیست سال گذشته گریبان ما را گرفته، از بین ببریم. ما باید درباره اقدامات گروه کوچکی از افراد

قدرتمند پس از انتخابات سال 2000، یک تحقیق شجاعانه و جسورانه انجام دهیم، از جمله حادثه به اصطلاح «11 سپتامبر».

تیم‌های بین‌المللی «حقیقت و آشتی» باید از قدرت علم استفاده کنند تا بتوانند حقیقت راستین را به شهروندانمان و جهانیان نشان دهند. نباید محدودیتی برای انجام تحقیقات تعیین شود. با توجه به جدی بودن پرونده، تمام مواد مرتبط باید علنی شوند. همچنین نباید به داستان‌های کلیشه‌ای که فقط یک گروه یا برخی گروه‌ها را مقصر می‌دانند، اکتفا کنیم. حتی در Murder on the Orient Express (اشاره به فیلم قتل در قطار سریع السیر)، جرم و جنایت تشخیص و قاتل شناسایی شد.

5) برگرداندن ارتش آمریکا به وطن و اصلاح و ارتقای سازمان ملل

ایالات متحده باید نیروهای مستقر خود در سراسر جهان را به وطن بازگرداند، نیروهایی که اغلب در استثمار شرکت‌های مزدور برای تأمین منافع ثروتمندان هستند. ما باید برای تأمین امنیت واقعی بین‌المللی آماده جنگ و مرگ باشیم، اما این کار را فقط بر اساس منشور ملل متحد انجام می‌دهیم. بهتر است برای محافظت از خاکمان، جلوگیری از آلوده شدن آب‌های پاک اقیانوس‌ها و حفظ جنگل‌ها، جان خود را به خطر بیندازیم و نه در این جنگ‌های بی‌اساس و بی‌هدف.

سازمان ملل متحد باید فضای اصلی برنامه ریزی و اجرای برنامه‌هایی مختص آینده سیاره حساسمان باشد. اما این امر تنها در صورتی محقق می‌شود که آن مؤسسه، دستخوش تغییرات و اصلاحاتی شود تا بدون دخالت شرکت‌ها یا افراد ثروتمند، نماینده مردم کره زمین باشد.

6) شرکت‌ها نباید از طرف مردم حرف بزنند و نماینده مردم نیستند. ثروتمندان فقط یک رای دارند

شرکت‌ها، نماینده مردم نیستند و هیچ نقشی در تدوین سیاست ندارند. این امر در مورد ابر ثروتمندها و بانک‌های سرمایه‌گذاری که اهداف ثروتمندان را پیش می‌برند نیز صدق می‌کند. اطلاعات مورد نیاز سیاستگذاران باید توسط کارمندان دولتی ثابت، اساتید و سایر کارشناسانی که می‌توانند بدون فشار و بدون در گرفتن منافع خود، ارزیابی عینی وضعیت فعلی کشور را انجام دهند، تأمین شود.

افراد ثروتمند فقط بخشی از مردم هستند. حق بیشتر از سایر مردم ندارند. آنها نباید در تدوین سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها نقش خاصی داشته باشند. کسانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از پول برای تغییر و تدوین سیاست استفاده می‌کنند، در حقیقت از فساد و رشوه استفاده می‌کنند. چنین جنایتی را با استفاده از عبارات ساده‌ای چون «مشاوره» و «لابی» پنهان نکنید.

ما باید خدمات کشور را آنقدر قدرتمند کنیم تا دولت بتواند استقلال خود را از شرکت‌ها پس بگیرد و بتواند سیستم‌های نظارتی سختگیرانه‌ای را برای حمایت از مردم ایجاد کند. ما قبلاً این کار را انجام داده‌ایم و دوباره نیز می‌توانیم این کار را انجام دهیم. در این مسیر، بسیاری از شرکت‌ها، مانند بانک‌ها، یا شرکت‌های ارتباطی و انرژی، باید دولتی و ملی شوند و کارکنان شایسته‌ای از کارمندان دولت که

منافع عموم را در اولویت قرار می‌دهند، باید در آنها مشغول به کار شوند. چنین حاکمیت اخلاقی به دوران باستان برمی‌گردد و نیازی به شعارهای گول زننده ایدئولوژیک ندارد.

7) یک اقتصاد مردمی و در جهت منافع مردم

بدون برابری اقتصادی و نظارت‌های دقیق مالی، دموکراسی ممکن نیست. وقتی که در خواب غفلت بودیم، یک جناح (حزب) کاربلد، چندین دهه، ثروت زیادی را از راه‌های غیرقانونی و غیراخلاقی تولید می‌کرد و سپس آن را به خارج از کشور می‌فرستاد و در آنجا نگه می‌داشت. اکثر شهروندان ما حتی نمی‌توانند فساد را که در پشت پرده درخشان صنعت و دولت وجود دارد، تصور کنند.

همه اینها باید متوقف شوند. ما به هزاران حسابرس حرفه‌ای در خدمات درآمد داخلی و سایر دفاتر دولتی امکان می‌دهیم که با پشتیبانی FBI (اف بی آی) پیش بروند و بدون ترس و واهمه، از تمام بخش‌های دولتی از جمله وزارت دفاع، بازرسی کامل کنند. ما خواستار یک حسابرسی کامل مالی از کنگره و همه اعضای آن نیز هستیم. همچنین کل قوه مجریه و کل اعضای اصلی قوه قضائیه نیز باید مورد بازرسی قرار گیرند. ما از اخراج، جریمه و زندانی کردن هزاران نفر از افراد متخلف، ترس و ابایی نداریم.

اگر دولت مشکلات شهروندان شریف خود را در اولویت قرار دارد، تنها در این صورت می‌توانیم مالیات و جریمه شرکت‌های مهم و ابرثروتمندان را شروع کنیم.

باید بدانید کسانی که به ثروت نامشروع دست پیدا کرده‌اند، آن را با دسترسی ناعادلانه به سرمایه و انجام کارهای غیرقانونی بدست آورده‌اند. دارایی‌های آنها باید آنقدر کم شود که دیگر نتوانند از این سرمایه برای تضعیف جرایم، سیاست یا آموزش استفاده کنند. از این پس، امور مالی یک حوزه کاملاً نظارتی و در درجه اول تحت نظارت سازمان‌های دولتی پاسخگو به مردم خواهد بود. بانک‌های منطقه‌ای باید به تعاونی‌هایی تبدیل شوند که توسط شهروندان و در جهت منافع محلی اداره می‌شوند.

8) حمایت از آموزش واقعی و روزنامه نگاری تحقیقی

در صورتی که شهروندان از آموزش لازم برای تفکر انتقادی درباره وضعیت جامعه برخوردار نباشند و نتوانند از پتانسیل کامل تصورات و افکار خود استفاده کنند، آنگاه این سیاست یک سیاست مشروع نخواهد بود. آنها باید از جوانی، تاریخ و ادبیات، فلسفه و علم را بیاموزند تا بتوانند مسائل پیچیده نسل خود را درک کنند.

ما یک سیستم آموزشی جدید ایجاد خواهیم کرد که در آن با همه شهروندان به طور یکسان رفتار می‌شود. بودجه مدارس هرگز به مالیات محلی املاک و مستغلات وابسته نخواهد بود. پاداش معلمان به اندازه سایر اعضای جامعه خواهد بود. همه افراد حق تحصیل خوب را دارند زیرا انتظار داریم که همه شهروندان، افرادی فعال باشند.

روزنامه نگاری، متمم آموزش است. روزنامه نگاری باید شهروندان را در مورد مسائل واقعی و نه اتفاقات احساسی، آگاه کند و باید تفکر انتقادی در مورد واقعیت‌های اقتصادی و فرهنگی را به آنها

بیاموزد. متأسفانه، روزنامه نگاری به لجن کشیده شده است، به طوری که روزنامه‌ها، تلویزیون و اینترنت با تصاویر ناخوشایند و عبارات ناخوشایند پر می‌شوند، و در جهت منفعت افراد سودجو و جنایتکار می‌باشند.

گرچه شهروندان باید یاد بگیرند که تفکر عینی داشته باشند و برای ایجاد یک جامعه بهتر با هم کار کرده و قدم بردارند، اما در عوض مطالبی به خورد آنها داده می‌شود که تحریک میل جنسی یا مصرف کنندگی را در آنها تقویت می‌کند.

دولت باید از یک رسانه مستقل که به دنبال حقیقت است و شهروندان را به تفکر تشویق می‌کند، در سطح محلی و دولتی حمایت کند. روزنامه نگاری تحقیقی در مورد مسائل مهم روز، روزنامه نگاری شجاعانه و بدون ترس، باید یکبار دیگر احیا شود.

هنر، اعم از نقاشی، مجسمه سازی، طراحی، نمایش، موسیقی یا ادبیات، باید با زندگی شهروندان ما عجین شود. دولت باید از چنین فعالیت‌هایی حمایت کند، زیرا این امر به شهروندان کمک می‌کند تا بدون توجه به تصاویر گول زننده و عبارات متملقانه رسانه‌ها، خودشان را نشان دهند و در مورد آینده خودشان صحبت کنند.

هنر می‌تواند جوانان ما را از فرهنگ مبتذلی که با آن رو به رو هستند، فرهنگی که آنها را به سمت لذت‌های کوتاه مدت سوق می‌دهد و از مشارکت آنها در جامعه جلوگیری می‌کند، نجات دهد. اگر به آنها فرصت ساختن فیلم، روزنامه و نقاشی و عکس داده شود و در عین حال دستمزد مناسبی نیز به آنها داده شود، آنها مطمئن می‌شوند که می‌توانند در جامعه نقش داشته و آن را تغییر دهند. ما هنر تجاری و الهام بخش شهروندان خود را جایگزین هنرهای مبتذل تجاری خواهیم کرد.

(9) اصلاحیه (متمم) سیزدهم قانون اساسی و پایان بردگی

متمم سیزدهم قانون اساسی ما به طور صریح، قانون برده داری را ممنوع کرده است. اما با این حال، برخی از شهروندان مان که دچار بدهی شده‌اند، مجبورند مانند برده در کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها کار کنند. ما شهروندانی در زندان داریم که اغلب به اتهامات ساختگی محکوم شده‌اند و بدون هیچ مزدی کار می‌کنند و برای دیدن عزیزانشان مجبورند پول پرداخت کنند. همه این جرایم در جهت منفعت شرکت‌ها است. این کارهای حقیرانه، بدون استثناء، با اجرای دقیق متمم سیزدهم پایان می‌یابد.

(10) تجارت باید اکولوژیکی (زیست محیطی) و کاملاً آزاد باشد

گاهی اوقات تجارت چیز خوب و مفیدی است اما آن چیزی که در جهان امروز انجام می‌شود، به شدت برای اکوسیستم و مردم مضر است. تجارت نام دیگر کشتی‌های بزرگ کانتینردار است که تحت کنترل بانک‌های سرمایه گذاری می‌باشند و برای منفعت افراد انگشت شمار، نه افراد تولیدکننده و نه افراد مصرف کننده، از اقیانوس‌ها عبور کرده و کالاهایشان را انتقال داده و در عین حال دود زیادی را وارد هوا می‌کنند.

اینکه صنعت و کشاورزی محلی به واسطه «تجارت» نابود شود و شهروندان بر خلاف میل خود به کالاهای وارداتی وابسته شوند، قطعاً امری مثبت و قابل ترویج در جهان نیست.

ما باید با کمک هم، معنی تجارت را تغییر دهیم و یک سیستم تجارت آزاد بدون سوخت فسیلی ایجاد کنیم که در دسترس عموم باشد و نیازهای جوامع محلی را برآورده کند.

11) زوال اخلاقی در راس این بحران سیاسی قرار دارد

بحران کنونی بیش از هر چیز یک بحران معنوی است. ما عمیقاً دچار زوال و خودشیفتگی شده‌ایم. آنها حتی افراد خوش قلب و خوش نیت را هم دچار زوال و انحطاط می‌کنند. تواضع، صرفه جویی و صداقت از دایره لغات ما حذف شده است. دنیای نامحسوس ارزش‌ها و منش جای خود را به ابتذال مصرف کنندگی منفعل داده است. تا زمانی که نتوانیم کارهای خود را کنترل کنیم و جوامعی تشکیل دهیم که بتوانند عدالت و درستی را برقرار کنند، تا زمانی که نتوانیم به هم محلی‌های خود اعتماد کنیم، و صریحاً با فرزندانمان صحبت کنیم و ارزش‌های مشترک را حفظ کنیم، نمی‌توانیم در برابر قدرت‌هایی که کنترل کشور را به دست گرفته‌اند، مقاومت کنیم.

فساد اخلاقی یعنی، کسانی که از «آزادی» و «عدالت» صحبت می‌کنند، دوست دارند با پرداخت هزینه‌های پنهانی، از گفتن حقیقت اجتناب کنند. به این کار نیز باید پایان داده شود.

12) تغییر و تحول در مجموعه نظامی- اطلاعاتی

ارتشی که هیچ نظارت و کنترلی بر آن نباشد، باعث می‌شود که شرکت‌ها با فروش سلاح‌های گران بدون نظارت خارجی یا آزمایشات علمی، دلارهای حاصل از مالیات ما را بگیرند و آنها را مستقیماً به حساب‌های بانکی خود واریز کنند.

ما به زنان و مردانی نیاز داریم که جان خود را فدای کشورشان کنند. این احساسات مقدس به بیراهه کشانده شده‌اند. ارتش و «جامعه» اطلاعاتی، باید بیش از هر چیز، به کاهش و سازگاری با تغییرات اقلیمی و سایر تهدیدات امنیتی اختصاص یابد و بر این اساس، اصلاحاتی در آن انجام شود.

از دلیری و شجاعت سربازانمان باید در جهت توقف غول‌های سوخت فسیلی و نیروهایشان و تغییر اقتصاد استفاده شود. سربازها! اگر نمی‌توانید در مقابل امپراطور (سزار) انرژی بایستید، پس چگونه خود را شجاع می‌دانید؟

با نادیده گرفتن هشدار جورج واشنگتن در مورد خطرات «درهم آمیختن صلح و رفاه» با اهداف کشورهای خارجی، ما معاهدات مخفی متعددی را آغاز کرده‌ایم که معمولاً «به اشتراک گذاری اطلاعات» و «همکاری امنیتی» نامیده می‌شوند و ما را به فاجعه‌ای مانند فاجعه سال 1914 سوق می‌دهند. آن زمان، یک اثر دومینویی وحشتناک به واسطه این معاهدات مخفیانه به وجود آمد که جهان را به یک جنگ فاجعه بار کشاند.

شمایی که در مشاغل پیمانی کم درآمد NSA کار می‌کنید، شمایی که باید حجم زیادی از ایمیل‌ها را بخوانید، شمایی که مجبور هستید بخاطر شرکت‌های شرور، مردم را آزار دهید، به من گوش دهید! بهراستی، من تو را می‌خوانم، «با ما همراه شو! تو باید زنجیرهای خود را بشکنی و به آزادی برسی».

13) جلوگیری از تأثیر خطرناک فناوری بر شهروندان

رسانه‌های شرکتی، سیر تکاملی و تصاعدی فناوری را امری کاملاً مثبت می‌دانند. اما در بیشتر موارد، قرار گرفتن در معرض چنین فناوری‌های جدیدی، تمرکز و قدرت تفکر ما را می‌گیرد و نمی‌گذارد که آگاهی‌های لازم را به‌عنوان یک شهروند در جامعه بدست آوریم. به‌طور مداوم از فناوری به‌عنوان وسیله‌ای برای اعتیاد کوتاه مدت استفاده می‌شود. گرچه این محصولات سودآور هستند، اما نمی‌گذارند که شهروندان جدی بودن بحرانی که با آن روبرو هستیم را درک کنند.

ما خواهان تعامل و همکاری با دیگران هستیم و به مشاغلی نیاز داریم که این امکان را برایمان فراهم کند. اما آنچه می‌بینیم فقط پیام‌های ضبط شده، پیشخوان‌هایی با صندوق‌های خودکار، و صف‌های طولانی ابر رایانه‌ها است که سود شرکت‌ها را محاسبه می‌کنند. ما در این فضای دیجیتالی، کاملاً تنها هستیم. این، امری اتفاقی نیست بلکه یک جنایت از پیش طراحی شده است.

ما قبل از استفاده از فناوری، باید نحوه تأثیرگذاری آن بر جامعه را به‌طور انتقادی بررسی کنیم. فناوری تنها در صورتی می‌تواند مفید واقع شود که از آن برای حل چالش‌های واقعی روز به کار گرفته شود و نه برای تغییر ما.

درک علمی از وضعیت زمین و جامعه‌مان، باید همیشه در راس اهدافمان باشد. ما با استفاده از فناوری، علم را در معرض خطر قرار می‌دهیم. به نقل از پل گودمن: «چه فناوری به تحقیقات علمی جدید منجر شود چه نشود، به‌هرحال شاخه‌ای از فلسفه اخلاق است، نه علم».

14) جلوگیری از کمپین‌های ضد روشنفکری‌ای که از ما را از گفتن حقیقت منع می‌کنند

شهروندان ما در معرض تعداد زیادی کمپین‌های ضد روشنفکرانه هستند که آنها را از تفکر عمیق درباره جهان باز می‌دارند. این تغییرات در فرهنگ ما طبیعی نیستند، اما نیروهای پنهانی که می‌خواهند ما را مطیع خود کنند، این تغییرات را به فرهنگ ما تحمیل می‌کنند.

ما باید سطح تعامل فکری را در جای جای کشورمان بالا ببریم و مردم را تشویق کنیم که خود فکر کنند و راه حل‌های خود را پیشنهاد دهند. این امر مستلزم خواندن، نوشتن و بحث‌های زیاد است و باید مورد حمایت و تشویق قرار گیرد. شهروندان هرگز نباید به نظرات ساده افراد مشهور، بسنده کرده و به آنها اعتماد کنند.

ما اجازه نمی‌دهیم که جنگل مسموم شرکت‌های روابط عمومی و تبلیغات، شهروندان را به سکوت وادارند، و فرهنگ خودشیفتگی را به آنها تحمیل کرده و فرهنگی مبتذل را ترویج دهند. البته آسیبی که آنها به فرهنگ و جامعه ما وارد کرده‌اند، بسیار وحشتناک است. شهروندان ما با فضای مبتذلی مواجه

هستند که هیچ چیز مفیدی برای گفتن ندارد، اما همه کانال‌های تلویزیونی را تسخیر کرده، تمام مراکز تجاری را اشغال کرده و به هر دفتری راه پیدا کرده است.

صنعت تبلیغات و روابط عمومی، باید تحت نظارت شدید باشد تا شهروندان ما را با تصاویر و رسانه‌هایی که از مشارکت فکری و از یک جامعه سالم حمایت می‌کند، مواجه کند. شهروندان حق دارند مقالاتی بخوانند و رسانه‌هایی ببینند که واقعیت زندگی را به روشی علمی توصیف می‌کنند و حق این را دارند که برنامه‌هایی با موضوع زندگی افراطی ثروتمندان را نبینند.

15) احیای اصل ایروکیون (سرخپوستان شمال آمریکا) تا هفت نسل- پایان دادن به فرقه رشد و مصرف گرایی

گرچه قانون اساسی قوم ایروکیون، تأثیر عمیقی بر قانون اساسی ایالات متحده داشت، اما حفظ آن توسط پدران بنیانگذار ما به طرز غم‌انگیزی نادیده گرفته شد. سنت‌های ایروکیون و سایر قوم‌های بومی، هرگز نباید به دست فراموشی سپرده شوند. اصل «نسل هفتم» قوم ایروکیون بر این اساس استوار است که ما باید تأثیر تصمیمات مسائل روز را بر زندگی هفت نسل آینده در نظر بگیریم. این اصل یک اصل علمی و منطقی است و کاملاً در تضاد با این تصور غلط است که اقیانوس‌ها، جنگل‌ها و غلزارها، کالاهایی هستند که متعلق به یک سری افراد یا شرکت‌ها هستند و می‌توان آنها را برای منفعت شخصی نابود کرد.

اصل «نسل هفتم» باید به‌عنوان یک اصلحیه (متمم) به قانون اساسی اضافه شود، و در ارزیابی مجدد مفروضات اقتصادی و فرهنگی، در نظر گرفته شود.

ما نباید از اصطلاحات فریبده‌ای مانند «رشد» و «مصرف کنندگی» برای ارزیابی رفاه ملت استفاده کنیم. ما باید سلامتی همه شهروندان، آسیب‌های محیط زیست و امنیت حیوانات وحشی و گیاهان را با هم در نظر بگیریم.

بقا مستلزم همکاری و مشارکت است. فقط با اتکا به بودجه‌ها نمی‌توان مشکلات را حل کرد. ما باید سیستم‌های مبادله‌ای (تهاتری) بین شهروندان ایجاد کنیم تا محله‌ها بتوانند به یکدیگر کمک کنند، و برنامه‌هایی برای حمایت متقابل تنظیم کنیم تا خانواده‌ها و جوامع را به خودکفایی برسانیم.

مراقبت‌های بهداشتی صرفاً با انتقال پول دولت از یک حساب به حساب دیگر انجام شدنی نیست. ما باید به شهروندان خود این امکان را دهیم که از یکدیگر مراقبت کنند، باید به اندازه کافی در مورد دارو، داروهای گیاهی و ورزش آموزش ببینند و بسیاری از بیماری‌ها را به تنهایی و بدون استفاده از پول درمان کنند.

16) کشاورزی برای مردم و اقتصاد غذایی سالم و عادلانه

افزایش سریع دما که ناشی از گرم شدن کره زمین است، باعث افزایش تصاعدی هزینه غذا طی دهه آینده خواهد شد و کشاورزی بار دیگر به حیاتی‌ترین فعالیت برای بقا تبدیل خواهد شد. ما حتی برای این فاجعه، آماده سازی‌های لازم را هم انجام نداده‌ایم.

ما باید این سیستم ورشکسته کشاورزی صنعتی را رها کنیم و به کشاورزی توسط مردم بازگردیم. زمین‌های کشاورزی باید بین تعداد زیادی از شهروندان توزیع شود تا از آن به‌عنوان مزارع خانوادگی استفاده شود. حرف‌های من منطقی هستند و چیزی برای نکوهش وجود ندارد. خاک و آبی که مادر ما زمین به ما عطا کرده، هرگز در مالکیت شرکت‌ها نبوده و نخواهد بود.

کل سیستم توزیع کشاورزی باید تنظیم و در نتیجه عادلانه شود. تولید مواد غذایی به گونه‌ای که به خاک و آب ما آسیب نرساند بسیار مهم‌تر از آن است که عده معدودی، از صادرات محصولات کشاورزی ثروتمند شوند. آمریکایی‌ها باید از کشاورزی ارگانیک استقبال کنند و همین الان آن را عملی کنند.

(17) نه حزب جمهوری خواه و نه حزب دموکرات در قانون اساسی تعریف نشده‌اند

سیرک سه حلقه‌ای استیضاح به ما نشان داد که سیستم سیاسی فعلی بر اساس قانون اساسی عمل نمی‌کند. حکومت به ورطه نابودی کشیده شده است و سیاست به نزاع میان لابی گران شرکت‌ها، بانکداری سرمایه‌گذاری، صاحب نظران رسانه و افراد ثروتمندی که این رسانه‌ها در خدمت آنها هستند، محدود شده است. این رسانه‌ها، روزنامه‌نگاری درست را کنار گذاشته‌اند و مانند افرادی مست که کشتی‌گیران (مبارزان) را تشویق می‌کنند، رفتار می‌کنند.

تمام بحث‌های پیرامون تدوین و اجرای سیاست باید به گونه‌ای شفاف در دفاتر دولتی مورد تایید قانون اساسی، انجام شوند.

با این حال، امروزه سیاست‌ها توسط شرکت‌های بزرگ تعیین می‌شوند، یا در درون احزاب سیاسی گنگ و مرموز و غیر مسئول، به شکلی آشکار و خلاف قانون اساسی، مورد بحث قرار می‌گیرند. فریب آنها را نخورید. حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه در قانون اساسی تعریف نشده و نماینده اکثریت قریب به اتفاق شهروندان ما نیستند.

سپردن تصمیم‌گیری در مورد مسائل سیاسی به احزاب سیاسی‌ای که منطبق با قانون نیستند، هم جنایت است و هم خلاف قانون اساسی و این عمل باید متوقف شود.

احزاب سیاسی، محلی مناسب برای دیدار و تبادل نظر شهروندان است. قانون اساسی، هیچ نقشی در حکومت داری یا در تدوین سیاست‌ها برای احزاب دموکرات و جمهوری خواه در نظر نگرفته است.

فصل 3

اقتصاد دموکراتیک

بحران کووید-19 حاصل عملکرد یک ویروس نیست. هیچ ویروسی نمی‌تواند چنین شک و ترس عمیقی را در کشور ایجاد کند. هیچ بیماری‌ای نمی‌تواند باعث این دوسوگرایی وحشت و انزجار وصف نشدنی شود.

خیر، ما با فروپاشی یک سیستم اقتصادی مواجه هستیم که آنقدر دچار حباب شده است که به راحتی با مسائل فرعی به ورطه نابودی می‌رود، و این حباب با خرید سهام و سایر موارد مالی که متخصصان به خورد مردم می‌دهند، می‌ترکد. در یک کلام، اقتصاد دیگر هیچ ارتباطی با زندگی ما ندارد. این سیستم به یک قلمرو خاص و غیر قابل نفوذ تبدیل شده که کارشناسان به نفع افراد ثروتمند مستقر در کاخ‌های بلند تصمیم می‌گیرند که چه چیزی برای آنها بهتر است و چه چیزی به نفع آنهاست.

این اقتصاد، اگر واقعاً بشود اسم آن را اقتصاد گذاشت، هیچ ارتباطی با ما و مردمان زحمتکشی که برای تامین فرزندانشان تلاش می‌کنند، ندارد. متأسفانه می‌بینیم که کشور از هم پاشیده است، همه چیز خارج از کنترل ما، فراتر از دانش ما و بالاتر از ضریب حقوق ما است.

این اقتصاد از هم فروپاشیده است و ما باید آن را از نو بسازیم.

اما اگر بخواهیم این اقتصاد از هم گسیخته را دوباره بازسازی کنیم، آینده تلخی در انتظارمان خواهد بود.

سیستم بانک مرکزی ایالات متحده نمی‌تواند با چاپ کردن، شغل ایجاد کند، نمی‌تواند با چاپ کردن، هوا یا آب تمیز ایجاد کند. در حقیقت، تا زمانی که دولت در احاطه ثروتمندان و قدرتمندان باشد، هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. ما باید دستان این افراد را از دولت قطع کنیم. ما باید یک دولت و اقتصاد مردمی، برای مردم و توسط مردم ایجاد کنیم.

چیزی که باعث تحول سریع اقتصاد ما می‌شود، ترس است. آن مانند یک ویروس هولناک پخش می‌شود و هر آنچه را لمس می‌کند به ناامیدی و شک تبدیل می‌کند. آن یک میداس (مردی با دستان طلایی که هر آنچه لمس می‌کرد به طلا تبدیل می‌شد) شرور است که همه ارزش‌ها و همه خوبی‌ها را از بین می‌برد.

خب چه خبر از آن چک‌های هزار دلاری (بسته‌های کمک مالی) که می‌گفتند برایتان پست می‌کنند؟ آیا اداره پست هنوز نامه پست می‌کند؟ آیا با آن هزار دلار می‌شود برای شش ماه غذا یا دستمال توالیت خرید؟ مطمئناً، بانک‌های سرمایه‌گذاری که از ابزارهای مشتقه استفاده می‌کنند، مدت زیادی برای پرداخت صبر نمی‌کنند و همچنین شرکت‌های سوخت فسیلی در این حین دست از آلوده کردن آب و هوای ما بر نمی‌دارند.

اما لزومی ندارد قوانینی را که دولت به ما دیکته می‌کند، بپذیریم. ما به‌عنوان شهروند می‌توانیم اقتصاد کشور خود را کنترل کنیم و می‌توانیم آن را متحول کرده و تغییر دهیم. این تغییر و تحول نه از دفاتر

راحت کمیته سنا شروع خواهد شد و نه از کافه‌هایی که بانکداران Blackstone (بلک استون) یا Morgan Stanley (مورگان استنلی) در آن رفت و آمد می‌کنند.

خیر، اصلاح این فاجعه توسط کسانی که عمداً این بحران را ایجاد کرده‌اند، امکانپذیر نخواهد بود. نجات و رستگاری ما این بار در پیروی از همان خوک کثیفی که در سال 2008 ما را به میعادگاه قتل کشاند، محقق نخواهد شد.

اقتصاد چیست؟

اقتصاد چیست؟ به نظر می‌رسد این سوال آنقدر ساده است که در حد و شأن کارشناسان مالی‌ای که در اخبار شرکت می‌کنند و فقط در مورد نرخ بهره و رقابت برای ما سخنرانی می‌کنند، نیست، تا در مورد چگونگی اوضاع و اینکه چگونه باید باشد، توضیح دهند.

بیایید به این سوال مهم که قرار بود در این اوضاع وحشتناک فعلی فراموشش کنیم، بپردازیم.

اصول اقتصاد هیچ ارتباطی با معادلات پیچیده شبه علم اقتصاد، که هدف آنها ترساندن ماست، ندارد. این واقعاً مسخره و خنده دار است که کارشناسان فکر می‌کنند کسانی که حسابداری یا مطالب مرتبط با حساب را نگذرانده‌اند، نمی‌توانند درکی از اقتصاد داشته باشند.

اما اصول اقتصاد، اصولی بس ساده هستند. اصول اقتصاد تضمین می‌کند که همه ما باید غذایی سالم برای خوردن، مکانی تمیز برای زندگی و شغلی برای کار کردن داشته باشیم، و در نتیجه به رفاه جامعه کمک می‌کند. علاوه بر این، زمان‌هایی نیز باید برای کارهای هنری، معنویت، مراقبت از اعضای خانواده و دوستان و شرکت در جامعه محلی وجود داشته باشد.

همانطور که مسلم است، کسانی که معنویت در زندگی‌شان جریان دارد، کسانی که عاشق کار خود هستند و در کنار خانواده و دوستانشان احساس راحتی می‌کنند، نیازی به صرف هزینه‌های زیاد یا آرزوی زندگی در یک خانه بزرگ را ندارند. طی پنجاه سال گذشته، ارزش سنت صرفه جوئی از بین رفته است. در عوض، شرکت‌ها، تمام تلاش خود را بر روی خودپرستی، طمع و خودشیفتگی گذاشته‌اند.

هدایتگر این مسیر زوال اخلاقی، ابرثروتمندان هستند. در اینجا می‌خواهم توصیف ثروتمندان از زبان نویسنده معروف اف. اسکات فیتزجرالد را بیان کنم:

«بگذارید چند چیز را در مورد ثروتمندان به شما بگویم. آنها با من و شما فرق دارند. آنها دارایی و مال و لذت را از همان ابتدا در اختیار دارند، و این امر باعث فرق بزرگ آنها با ما می‌شود. آنها را مهربان جلوه می‌دهد و ما را سرسخت و خشن؛ آنها را منفی‌گر (بدبین) بار می‌آورد در حالیکه ما به راحتی به دیگران اعتماد می‌کنیم. یعنی به گونه‌ای که تا ثروتمند نباشید نمی‌توانید این چیزها را به خوبی درک کنید. آنها عمیقاً فکر می‌کنند که از ما بهتر هستند زیرا ما برای داشتن سرپناه زندگی، باید کار کرده و تاوان دهیم».

آنچه به عنوان «اقتصاد» به خورد ما داده می‌شود، در وهله اول فعالیت‌های قمارگونه بازار سهام و از بین بردن مبالغ هنگفتی پول توسط بانک‌های سرمایه‌گذاری در سراسر جهان است. و این بانک‌های خونخوار دیگر توسط خود مردم هم اداره نمی‌شوند، بلکه توسط ابر رایانه‌های بی‌روحي انجام می‌شوند که سود را تا بیست رقم اعشار محاسبه می‌کنند.

نتیجه این اقتصاد ساختگی و کاذب، بی‌خردی و مصرف‌کنندگی (زوال) است. این اقتصاد کاذب از ما انتظار دارد که مواد غذایی را بخریم و هدر دهیم، با ماشین شخصی خود به سر کار برویم، پورنوگرافی تماشا کنیم و لوازم آرایش و لباس‌های بی‌ارزش بخریم تا خوشحال و موفق به نظر برسیم. این اقتصاد مبتنی بر ظاهر، نتیجه شرکت‌های روابط عمومی و تبلیغ‌کنندگان خرید هستند.

در راس این سیستم اقتصادی، مصرف‌کنندگی قرار دارد. اما هیچ کس جرات این را ندارد که این بت دروغین را زیر سوال ببرد. به نظر می‌رسد که برای رشد بیشتر این اقتصاد، ما باید هر روز چیزهای بیشتری را هدر دهیم. قسمت بیشتر پولی که ما به طور مستقیم یا غیرمستقیم به عنوان مالیات می‌پردازیم، صرف شرکت‌های مبتنی بر مصرف‌گرایی می‌شود که مردم را به مصرف‌کنندگی ترغیب می‌کنند و در نتیجه باعث نابودی محیط زیست می‌شوند. اما این مسیر، یک مسیر نیک و سعادت‌مند نیست، این مسیر، تجارب، معنویت و روابط شخصی ما را به حداقل می‌رساند، و ما را به سمت یک زندگی سطحی و ظاهری سوق می‌دهد.

رشد و مصرف (زوال)، دو قلوهای بهم چسبیده‌ای هستند که نشان دهنده زوال و تباہ شدن ما می‌باشند. اگر به انقراض گونه‌ها، گرم شدن اقیانوس‌ها و فقر در کشورمان نگاه کنیم، می‌بینیم که هیچ رشد و پیشرفتی نداشته‌ایم. اما با این وجود ساخت آسمان خراش‌های خالی و مراکز خرید همچنان ادامه دارد، پلاستیک و گوشت از راه اقیانوس صادر می‌شوند تا ثروت‌های کوتاه مدتی را به ارمغان بیاورند.

اگر بخواهیم اقتصاد را از منظر رشد و مصرف تعریف کنیم، اگر فرض کنیم تنها کاری که می‌توانیم برای بهتر شدن اوضاع انجام دهیم افزایش یا کاهش نرخ بهره است، این بدان معناست که عشق به خانواده، مبارزه اخلاقی برای ساخت جهانی بهتر، صرفه جویی و احترام به سنت‌های اجدادی، برای شما هیچ ارزشی ندارند. همه چیز طوری طراحی شده که شما همه چیز را دور بیاندازید و چیزهای جدید و شیک بازار را بخرید.

جنايات دیگری نیز در پشت صحنه این اقتصاد دروغین نهفته است که شما باید از آن باخبر شوید. شما کاغذ پاره‌هایی به نام پول را در دست دارید. به شما گفته شده که اینها از ارزش بالایی برخوردارند. شما می‌توانید از آنها برای خرید غذا، کامپیوتر یا ماشین چمن زنی استفاده کنید. اما ارزش آن از کجا نشأت می‌گیرد؟ چرا می‌توانید آن را با چیزهای دیگر مبادله کنید؟ و چرا بسیاری از ما برای تهیه آن، به شرکت‌های بزرگ وابسته هستیم نه مردم؟

در زمان‌های قدیم، پشتیبان پول، طلا بود و شما می‌توانستید پول خود را با طلا معاوضه کنید. اما آمریکا، خیلی وقت است که این استاندارد را نادیده می‌گیرد.

ارزش این پول توسط هیچ قرارداد یا توافقی بین شما و جامعه شما تعیین نمی‌شود. این پول توسط سازمان مشکوک و غیرقانونی بانک مرکزی ایالات متحده، که توسط بانک‌های خصوصی و در جهت منفعت تعداد افراد معدودی اداره می‌شود، چاپ می‌شود. قدرت خرید شما کمتر و کمتر می‌شود زیرا بانک‌ها پول را از جعبه سیاه بازارهای مالی (یعنی بدون پشتوانه) تامین می‌کنند. نابودی و ویرانی زندگی شما برای آنها ذره‌ای اهمیت ندارد. در واقع، آنها از وابستگی شما به خودشان، خوشحال هستند. احتمالاً بخاطر از دست دادن شغل‌تان آنقدر می‌ترسید که مجال پرسیدن این سوال را پیدا نکردید که آن تریلیون دلارهایی که پس از سقوط اخیر برای تسویه و پرداخت به دلالتان ایجاد شد، کجا هزینه شد.

تمام پول‌هایی که آنها با سحر و جادو ایجاد می‌کنند، باعث ایجاد حباب و تورم می‌شود. در صورت رخداد تورم شدید، هزینه یک عدد نان ممکن است در مدت زمانی کوتاه از 3 دلار به 10 دلار یا به 100 دلار یا حتی به 1000 دلار برسد. این اتفاق قبلاً نیز در شرایطی مشابه رخ داده است.

رسانه‌های دروغگو این موضوع را از شما پنهان می‌کنند، اما گرافیتی‌ها (دیوارنویسی‌ها) نشان دهنده حقایق هستند. واقعیت این است که تورم مواد غذایی و خدمات در حال حاضر بسیار بیشتر از دهه گذشته است. این را به تجربه می‌توان فهمید. نیاز نیست که یک استاد هاروارد اینها را به شما بگوید، شما با اتکا به تجربه خودتان می‌توانید اینها را متوجه شوید.

پول، امروزه به هیچ سیستمی وابسته نیست. ارزش آن بر اساس برداشت (احساسات)، روحیه و فرهنگ تعیین می‌شود. پول زمانی ارزشمند می‌شود که مردم به ایالات متحده و به سیستم جهانی پول اعتماد کنند. اگر مردم به ایالات متحده یا آن سیستم جهانی اعتماد نکنند، پول ما دیگر ارزش زیادی نخواهد داشت. برای این عدم اعتماد، می‌توانم چندین دلیل بیاورم.

بانکداران سعی دارند به مردم بقبولانند که دلار، همچنان ارزش قبلی خود را دارد. آنها از دو ترفند جادویی استفاده می‌کنند.

اول اینکه، آنها استفاده از نیروی نظامی را ترویج می‌کنند و جنگ گرایی (نظامی‌گری) را در مردم نهادینه می‌کنند. نظامی‌گری (جنگ گرایی) به آنها امکان می‌دهد تریلیون‌ها دلار از طریق فروش اسلحه و ترویج جنگ‌های بی‌فایده درآمد کسب کنند، و پنتاگون به یک سیاه چاله پول تبدیل شده است.

ایالات متحده با استفاده از نیروی نظامی خود را قدرتمند نشان می‌دهد و همین امر تاکنون به حفظ ارزش دلار کمک کرده است حتی اگر دلار هیچ پشتیبان دیگری نداشته باشد.

اما بانکداران، دلار و نفت را بهم وابسته کرده‌اند و بی‌وقفه تلاش می‌کنند که نفت به دلار آمریکا فروخته شود و تولیدکنندگان عمده نفت برای همه معاملات خود از دلار استفاده کنند. این ارزش آفرینی از طریق نفت ذاتاً عملی مجرمانه است. نفت، آب و هوای ما را نابود می‌کند و فرزندان ما را به آینده‌ای تلخ محکوم می‌کند. متأسفانه، این نفت است که اقتصاد ما را تعیین می‌کند، شما را مجبور به استفاده از

پلاستیک‌های بی مصرف می‌کند، شما را مجبور می‌کند همیشه از خودرو شخصی خود استفاده کنید، و شما را مجبور به استفاده از برق می‌کند.

شرکت‌ها به کارشناس‌ها پول می‌دهند تا وانمود کنند که آلودگی محیط زیست و ساعت‌ها رانندگی در روز، امری طبیعی است. و جوانان آمریکایی در جنگ‌های خارجی کشته می‌شوند تا آنها بتوانند با اتکا به نفت سیاه، پول چاپ کنند. در سقوط اخیر قیمت نفت، وابستگی اقتصاد ما به نفت کاملاً مشخص شد. این اتفاق منجر به فروپاشی کامل اقتصاد داخلی شده است. وابستگی اجباری به نفت بدان معناست که این مردم عادی هستند که به خاطر جنگ‌های نامفهوم بین قدرتمندان، نابود می‌شوند.

بخش عظیمی از مردم ما زندگی‌شان به اجبار به اقتصاد نفت گره خورده است (چه آنهایی که در ساخت بزرگراه‌ها شرکت دارند، چه آنهایی که در پالایشگاه‌ها کار می‌کنند، چه آنهایی که در پمپ بنزین‌ها یا تعمیرگاه‌های اتومبیل کار می‌کنند).

اقتصاد مردمی، برای مردم و توسط مردم

اقتصاد دچار فروپاشی و سقوط نشده است بلکه یک تغییر بنیادی و اساسی کرده است و آن هم این است که فقط به گروه کوچکی از ثروتمندان خدمت می‌کند. اگر به توصیه‌های احمقانه اقتصاددانانی که می‌گویند تنها راه چاره ما فقط افزایش یا کاهش نرخ بهره، یا چاپ پول بیشتر است گوش دهیم، با سرنوشت بدی مواجه خواهیم شد.

اقتصاد باید دموکراتیک و مشارکتی باشد. همه شهروندان باید بتوانند از طریق جراید و رسانه‌های صادق، به اطلاعاتی شفاف در مورد اقتصاد واقعی دست یابند و بتوانند با آموزش‌های لازم، این اقتصاد را به خوبی درک کنند. آنها باید وسیله‌ای (راهی) برای تولید ارزش، تولید کالاها و خدماتی که به جامعه کمک می‌کنند و همچنین وسیله (راه) مبادله این کالاها و خدمات با یکدیگر و یا فروش آنها به یکدیگر، در سطح محلی و ملی، باشند.

اما امروزه بیشتر این فعالیت‌های اقتصادی توسط شرکت‌های عظیمی مانند والمارت (Walmart) انجام می‌شود، شرکت‌هایی که ده‌ها میلیارد دلار درآمد برای صاحبان خود به همراه دارند در حالی که حقوق بخور و نمیری (حقوق اندکی) به کارگران می‌پردازند. کارگران و «مصرف کنندگان» (شهروندانی که چاره‌ای جز خرید ندارند) نمی‌توانند در مورد نحوه اداره این بازارها، رستوران‌ها، فروشگاه رفاه یا سایر کسب‌وکارها نظر دهند. گرچه ممکن است یک عمر در شرکتی مانند والمارت کار کرده باشید اما هیچ سهمی (هرگونه مالکیت) به شما داده نمی‌شود و نظرات شما نادیده گرفته می‌شود. در واقع، شما فقط به منفعل (مطیع و تسلیم بودن) بودن، به خوردن غذا، دیدن فیلم‌های مزخرف، یا خواندن مجلات مد تشویق می‌شوید. این انفعال (بی ارادگی)، اتفاقی نیست.

ثروت کسانی که این شرکت‌ها را اداره می‌کنند، نتیجه نبوغ و نوآوری‌های آنها نیست. این شرکت‌ها چند دهه است که وام‌های کلانی با نرخ بهره پایین از بانک‌ها دریافت می‌کنند، وام‌هایی که با پول شما تامین

می‌شود. آنها با این پول می‌توانند تمام رقبای کوچک‌تر خود (مثل شما، یا فروشگاه‌هایی که پدر و مادرشان آن را راه اندازی کرده بودند) را بی رحمانه از دور خارج کنند.

حقیقت این است که اگر فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ خرده‌فروشی که فروشگاه‌هایی ناکارآمد، بی فایده و فاسد هستند، آن همه پول مفت نداشتند، دیگر نمی‌توانستند با یک اقتصاد محلی سالم که توسط مردم اداره می‌شد، رقابت کنند.

توجه داشته باشید که تا زمانی که بانک‌ها نه دموکراتیک باشند و نه شفاف، پولشان هیچ پشتوانه‌ای ندارد، و بنابراین ارزش پول شما را کاهش می‌دهند.

اما می‌توانیم اقتصادی داشته باشیم که بدون تخریب اکولوژیکی (محیط زیستی) و از بین بردن معنویت، ثروت زیادی را برایمان به ارمغان بیاورد. ما می‌توانیم خانه‌هایی بسازیم که پانصد سال دوام داشته باشند. ما می‌توانیم از لوازم و وسایلی که صد سال دوام دارند و از لباسی که سی سال دوام دارد استفاده کنیم. ما می‌توانیم ابزار و مهارت خود را به کشورهای اطراف بفرستیم و در نتیجه هزینه‌های خود را کاهش داده و در عین حال سلامتی خود را افزایش دهیم. ما دیگر به انقلاب صنعتی چهارم مخربی که از هوش مصنوعی برای مطیع کردن ما استفاده می‌کنند، نیاز نداریم.

در صورت وجود اقتصاد دموکراتیک، شما هم به اندازه والمارت حق دارید که از وام‌ها استفاده کنید. اگر خواستار استفاده از پنل‌های خورشیدی یا بادی باشید، اقتصاد دموکراتیک به شما این امکان را می‌دهد که انرژی خود را تولید کرده و در نتیجه این کره خاکی را نجات دهید، و مستقل از شرکت‌های نفتی شوید، و بانک‌ها، که سهامدار آن هستید، سرمایه مورد نیاز را با وام 50 ساله کم بهره به شما وام می‌دهد. این امر باعث ارزان‌تر شدن انرژی بادی یا انرژی خورشیدی نسبت به سوخت‌های فسیلی خطرناکی که بانک‌ها به زور می‌خواهند ما را به استفاده از آن مجاب کنند، می‌شود.

شرکت‌های تبلیغاتی که خودشیفتگی، خودپرستی و مصرف‌گرایی را تبلیغ می‌کنند، دیگر نمی‌توانند بر ما مسلط شوند. این تجارت خطرناک، خانواده‌ها را نابود کرده و محلات را از بین برده است.

بسیاری از ما، اکنون بیکار هستیم. ما در خانه زندانی شده‌ایم. و بیشتر و بیشتر به این دولت فاسد وابسته می‌شویم و اینگونه می‌شود که منتظر کسی می‌شویم که بیاورد و برای خرید غذا برای ما چک ارسال کند.

این مرحله، مرحله قبل از اقتصاد برده داری است. صحبت‌های من آنقدر ناراحت کننده است که برخی نمی‌خواهند آن را بشنوند. آنها صحبت‌های آشکار فردی مثل من را مبتنی بر تئوری توطئه می‌دانند و در نتیجه آنها را نادیده می‌گیرند. اما حرف‌های من درست است و توصیف کننده حال و روز امروز ماست.

چه باید بکنیم؟

ایجاد یک اقتصاد دموکراتیک، مشارکتی و پایدار مستلزم دو مرحله مهم است. اول اینکه، ما باید تشکیلاتی در سطح محلی داشته باشیم تا بتوانیم روستاهای واقعی ایجاد کنیم. ما فراتر از قومیت و فرهنگ خواهیم رفت و همه با هم برای منافع مشترک کار خواهیم کرد. این جوامع باید ارزش‌های خود

را ایجاد و فعالیت‌های خود را برنامه ریزی کنند. آنها باید از دخالت بانک‌ها و شرکت‌های چند ملیتی جلوگیری کنند. در نهایت ما باید بانک‌ها و تعاونی‌هایی ایجاد کنیم که کاملاً مستقل باشند. اولین گام در این مسیر، امضای یک قرارداد بین افراد جوامع و برگزاری یک سری جلسات است که در آن ما، نه سیاستمداران پردرآمد، در مورد آنچه باید انجام شود و نحوه انجام آن، برنامه ریزی کنیم.

مرحله دوم، ایجاد نهادهای محلی، ملی و بین‌المللی در دولت و جامعه مدنی است که از شهروندان در برابر مداخله ثروتمندان و قدرتمندان حمایت می‌کند. دولت باید به نهادی تبدیل شود که بتواند ثروت‌های تریلیون دلاری ثروتمندان را بگیرد و تضمین کند که تصمیم‌گیری‌های دولت هرگز در جهت فروش و حراج کشور نیست.

اما ما نباید افرادی ساده لوح باشیم. همانقدر که از دولت می‌توان برای بازگرداندن دموکراسی و برابری استفاده کرد، به همان اندازه می‌توان از آن برای اهداف شوم نیز استفاده کرد. علاوه بر این، حتی اگر اصلاح‌طلبان دلیر هم سعی کنند تحولات انقلابی یا حتی اصلاحات اندکی در یک سیستم فاسد ایجاد کنند، ممکن است تسخیر شده و یا مسحور این قفس طلایی شوند.

ما نمی‌توانیم سیاست‌ها را در سطح ملی و بین‌المللی اجرا کنیم، مگر اینکه از حمایت زیاد شهروندان محلی و آگاه برخوردار باشیم. ما قصد نداریم که آنها را فقط برای برخی انتخابات سازماندهی کنیم، بلکه می‌خواهیم همراه با آنها همیشه در جهت بدست آوردن یک اقتصاد صادقانه و عادلانه مبارزه کنیم. گروه‌های مشارکتی و دموکراتیک باید اقتصاد خود را ایجاد کنند، اقتصادی صادق (بی غل و غش)، شفاف و اخلاقی.

ما به تأیید یا حمایت و اشنگتن یا هیچ مقام قدرتمندی احتیاج نداریم. اگر اخلاق و تعهد سازمانی در سازمان شما رعایت شود، آنگاه دولت «مورد نظر» نیز از شما الهام گرفته و شما را الگو قرار می‌دهد. با این روش هوشمندانه می‌توان تغییری در کشور ایجاد کرد نه با شعبده بازی و سحر و جادو.

برخلاف شصت سال پیش ایالات متحده، ما به معنای واقعی کلمه نمی‌توانیم غذا، مبلمان یا ابزار را به صورت محلی تولید کنیم. تنها کاری که در این سال‌ها انجام شد، جلب رضایت غول‌های فناوری و جهانی شدن (جهانی سازی) بود. ما به سمت خرید وسایل غیرضروری سوق داده می‌شویم چون رسانه‌ها به ما القا می‌کنند که باید از همسایگان خود شیک‌تر و مدرن‌تر باشیم.

ما قدرت و اختیارات بانک‌ها، میلیاردرها و سایر بازیگران زبده در ایجاد پول بدون پشتوانه و پخش کردن آن بین دوستانشان را، به رسمیت نمی‌شناسیم و نمی‌پذیریم.

این بار ما به این جنایتکاران رحم نکرده و به آنها فرصت نمی‌دهیم؛ خیر، دولت من تمام دارایی‌هایی را که آنها به طور غیرقانونی جمع کرده‌اند، مصادره خواهد کرد و تمام پول‌های بدون پشتوانه‌ای را که آنها با دوستان خود در بانک مرکزی ایالات متحده ایجاد کرده‌اند، ابطال خواهد کرد. حقیقتاً، مهمانی و خوشگذرانی آنها دیگر تمام خواهد شد.

ما با همکاری و مشارکت شهروندان مان در سراسر جهان یعنی شهروندانی چون ما، یک اقتصاد مشارکتی در سطح محلی و ملی ایجاد خواهیم کرد. شما خیلی بهتر از بانکداران نخبه و افرادی که در ارزهای خارجی دخالت می‌کنند، می‌دانید که چه چیزهایی برای یک اقتصاد سالم و جامعه سالم الزامی است.

مطمئن هستم که اگر شما بر روی صندلی قدرت بنشینید، تعهد عمیقی برای کمک به فرزندان و همسایگان خود خواهید داشت. اگر از غذایی که می‌خورید یا از ابزارهایی که استفاده می‌کنید سود حاصل شود، این سود باید بین شما، فرزندان و همسایگانتان تقسیم شود نه اینکه فقط به جیب دلان برود.

و در مورد پاندمی کووید-19 چطور؟ این اتفاق به منبع درآمد و ثروتی برای ثروتمندان و قدرتمندان تبدیل شده است. زمانی که بسیاری از آمریکایی‌ها خود را در خانه حبس کرده‌اند و برای اولین بار از دهه 1930، گرسنگی را تجربه می‌کنند، ثروتمندان آمریکایی، 280 میلیارد دلار دیگر به ثروت خود اضافه کردند.

اما آقای بانکدار، لطفاً منظور مرا اشتباه برداشت نکن! من موقعیت شما را کاملاً درک می‌کنم. شما از کووید-19 چنان ثروتی بدست آوردید که مطمئنم به شدت منتظر کووید-20 هستید! شما از تولید واکسن‌های بیشتر برای این ویروس‌ها استقبال می‌کنید.

بگذارید نشست انتخاباتی خود را با گفتن چند کلمه به پایان برسانم. دیروز یکی از دوستان نزدیکم از من پرسید که بودجه ما از کجا تأمین می‌شود. او گفت که یک فرد مستقل، به ویژه فردی که مورد توجه ثروتمندان، قدرتمندان، و لابی‌گران و مشاوران نیست، بعید است بتواند سرمایه مورد نیاز یک کارزار انتخاباتی را بدست آورد. من در پاسخ به او گفتم:

«من دیروز حقیقت مهمی را کشف کردم. من کشف کردم که ارزشمندترین چیز در جهان، حقیقت است و گرچه ممکن است تاوان سنگینی داشته باشد، اما گفتن حقیقت به پول نیاز ندارد. در واقع، حقیقت باعث رهایی و آزادی و نترس شدن می‌شود».

از اینکه وقتتان را در اختیار من گذاشتید، متشکرم.

فصل 4

جنبش گرایی، شکایت گرایی و جادوگرایی

16 مه سال 2020

با افزایش نرخ سقوط اقتصادی، نهادی و فرهنگی در ایالات متحده، تقریباً همه می‌توانند بفهمند که مشکلی اساسی در کشور رخ داده است، و روزنامه‌ها و تلویزیون نمی‌توانند آن را پنهان کنند. به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم مانع بی اخلاقی در کشورمان شویم و به برده‌هایی که به تعداد انگشت شماری از قدرتمندان خدمت می‌کنند، تبدیل خواهیم شد.

اما چرا، وقتی بسیاری از مردم از تناقضات عمیق فرهنگی آگاه هستند و از آن متنفر هستند، پس چرا نمی‌توانیم کاری انجام دهیم؟ چرا ما را متقاعد کرده‌اند که نمی‌توانیم کاری انجام دهیم؟ چرا بسیاری از جوانان با استعداد آمریکایی، مشکل سازماندهی دارند و نمی‌توانند بر عملی که به تغییر و تحول جامعه، و همکاری مشترک با همسایگان و ایجاد جامعه بهتر کمک می‌کند، تمرکز کنند؟

این فلج شدن، دلایل مختلفی دارد. ما طی هفتاد سال گذشته، به لطف شرکت‌های تبلیغاتی در جهت فرهنگ مصرف گرایی سوق داده شده‌ایم. این فضای بیمار، قدرت شهروندی را از ما سلب کرده و ما را مصرف گرا و احساسی بار آورده است.

ما می‌بینیم که چهره‌های مقتدر و متخصص تلویزیونی مانند یک کارناوال ترسناک و شوم، در مورد همه چیز صحبت می‌کنند به جز موارد مهم کشور.

فقط می‌توان گفت این زخم شدیدی که ملت ما بیست سال پیش متحمل آن شده، اکنون به قانقاریا تبدیل شده است (به وضعیت حاد رسیده است). به جای قطع کردن آن و جلوگیری از ادامه آن، آن را باندپیچی کرده‌ایم و اجازه داده‌ایم که سم (عفونت) بی سر و صدا وارد رگ‌هایمان شود، تا وقتی که عفونت تک تک قسمت‌های بدنه سیاستمان را درگیر کند.

امروز دقیقاً در همان مرحله قرار داریم. با کسانی که هنوز شغل دارند و بیکار نشده‌اند، می‌توانید به استارباکس بروید و در مورد زندگی خانوادگی خود با هم صحبت کنید.

اما اکثر ما، بعد از یک روز طولانی که سعی داشتیم یک کار مفید انجام دهیم، هر کاری مثلاً کار کردن، بدون مزد و پاداش به خانه بر می‌گردیم. ما به سختی می‌توانیم مایحتاج غذایی بچه‌هایمان را تامین کنیم. ما و همه اطرافیانمان احساس ناامیدی و یأس داریم. صحبت‌هایی می‌شنویم که می‌گویند این چرخه باطل روزی به پایان می‌رسد اما هیچ کس به این حرف اعتقادی ندارد.

مهم‌ترین کاری که من در راس برنامه‌های ریاست‌جمهوری دارم این است که امید را به شما برگردانم، و مسیری کنش‌گرا پیش روی شما قرار دهم که به تقاضاهای بی پایان منافع افراد ثروتمند و بخش‌هایی از دولت که تحت کنترل آنهاست، پشت کند.

من می‌خواهم در مورد سه روند (گرایش) در آمریکا صحبت کنم که به این وضعیت غم‌انگیز کمک کرده‌اند تا ما احساس کنیم که هیچ آزادی و قدرتی نداریم، و در نتیجه دستخوش امواج و نیروهای نامرئی قرار بگیریم. ما می‌توانیم در پشت صحنه بازار، لابی‌ها و دفاتر کاری، جریان مرموز قدرت را حس کنیم.

سه گرایی که آزادی و هرگونه عمل‌گرایی را از ما سلب کرده‌اند عبارتند از: «جنبش گرایی»، «شکایت گرایی» و «جادوگرایی».

این اصطلاحات ممکن است مبهم و شاید کمی ناموزون (ناجور) به نظر بیایند. ما می‌خواهیم که این اصطلاحات همین‌طور مبهم و ناموزون (ناجور) باقی بمانند، چون قصد داریم مردم را از خواب غفلت بیدار کنیم و دوباره بتوانیم برای خود فکر و راه چاره‌ای بیابیم، و باور کنیم که واقعاً می‌توانیم این دنیا را تغییر دهیم.

شگفت زده کردن و شوکه کردن شما برای من به مراتب مهم‌تر است تا اینکه بخواهم در مورد ابتذال چیزهایی برایتان صحبت کنم که با چند اصلاح جزئی، درست می‌شوند.

اولین مشکل، «جنبش گرایی» است.

«جنبش گرایی» عبارتست از سازماندهی جنبش‌های بزرگی چون اجتماعات عمومی، جمع‌آوری کمک‌های مالی و کارزارهای تبلیغاتی برای امضای دادخواست‌ها و جمع‌آوری تأییدیه‌ها برای یک چشم‌انداز یا سیاست.

جنبش گرایی با استفاده روزنامه‌های انتفاعی و رسانه‌های اجتماعی انتفاعی، به جلب توجه مردم افسرده و ناامید می‌پردازد.

رهبران این جنبش‌ها در رسانه‌های شرکتی معرفی می‌شوند، و این رهبران از طریق این رسانه‌ها، کتاب خود را چاپ می‌کنند، و با سیاستمداران مشهور، خوانندگان محبوب، افراد خانواده سلطنتی و سلبریتی‌های دیگر ملاقات می‌کنند.

چند تا از بهترین نمونه‌های جنبش گرایی عبارتند از مخالفت نافرجام با جنگ عراق در سال 2002، جنبشی به نام «من هم یا Me Too» که در آن به سوءاستفاده جنسی از زنان پرداخته می‌شد؛ و جنبشی که در جهت افزایش آگاهی مردم از تغییرات آب و هوا بود و توسط گرتا تونبرگ (Greta Thunberg) راه‌اندازی شد.

این فعالیت‌ها مستلزم زمان زیادی هستند، هزاران پست فیس‌بوک باید برای آنها نوشته شود و به بودجه‌های زیادی نیاز دارند. تصور این جنبش‌ها این است که کار خاصی انجام داده‌اند، اما کار آنها نتایج بسیار ناچیزی به همراه دارد و اغلب برای جلب توجه افراد متعهدتری که توانایی سازماندهی کارآمدی دارند، انجام می‌شود.

کسانی که درگیر «جنبش گرایی» هستند اغلب افرادی صادق هستند و از بی تأثیر بودن کارهای خود اطلاعی ندارند.

اعتراض علیه برنامه‌های ایالات متحده برای جنگ با عراق، که از سپتامبر 2002 آغاز شد، از نوع جنبش گرایی کلاسیک بود. معترضان ضد جنگ افرادی تحسین برانگیز بودند و بزرگترین تظاهرات هماهنگ در سراسر جهان را در طول تاریخ تشکیل دادند- البته اینگونه به ما گفته شد.

صدها مقام دولتی و حتی چند سیاستمدار نیز با شجاعت کامل به مخالفت با دولت بوش پرداختند. اما هیچ یک از این تلاش‌های الهام بخش در جهت متوقف کردن یک جنگ بیهوده که هدف آن، قدرتمند کردن و ثروتمند کردن تعداد انگشت شماری از ثروتمندان بود، مفید واقع نشد. بمباران پشت بمباران انجام شد و همانطور که می‌بینید این درگیری‌ها هنوز تا امروز ادامه دارند.

دلیل این شکست‌ها و اتفاقات ناگوار چیست؟ چگونه ممکن است بسیاری از مردم به یک کار اعتراض داشته باشند اما تعداد کمی از ثروتمندان و قدرتمندان بتوانند بدون هیچ مجازاتی (ترسی) چنین تصمیمات خطرناکی بگیرند؟

چرا در مورد اینکه این اعتراضات با شکست مواجه شده‌اند، بحث‌های جدی‌ای انجام نشده است؟

ما فریب این ایده را خوردیم که برای جلب توجه باید رسانه داشته باشیم. «جنبش گرایی» بر این فرض استوار است که اگر بسیاری از مردم واقعیت را بدانند، آنگاه می‌توانند به نوعی بر روند تصمیم‌گیری افراد قدرتمند تأثیر بگذارند. هیچ کس حتی این احتمال را در نظر نمی‌گیرد که افراد ابرثروتمند سیستم‌های ارزشی‌ای دارند که اساساً برای ما بیگانه (مجهول و مبهم) هستند.

رسانه‌ها به ما تلقین می‌کنند که برای راه اندازی یک جنبش قانونی، علت آن باید مورد توجه و تأیید افراد مشهور قرار گیرد. اما فراموش می‌کنیم که مشهوریت، کالایی است که رسانه‌ها می‌فروشند.

جنبش گرایی فرایندی است که طی آن شهروندان بر این عقیده هستند که اقدامات آنها با ارزش است و رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی برای سودآوری و منفعت خودشان و نه برای نجات جهان، تلاش می‌کنند. فعالیت‌های تبلیغاتی‌ای که مشارکت زیادی به همراه دارد، پول زیادی تولید می‌کند. رسانه‌ها هیچ اهمیتی به موفقیت آنها نمی‌دهند.

فعالیت‌هایی که به طور گسترده توسط رسانه‌های فاسد و انتفاعی گزارش می‌شوند، فعالیت‌هایی هستند که حتماً برای آنها سودآور است. این بدان معناست که جنبش‌هایی که در این رسانه‌ها مطرح می‌شوند، از نظر اقتصادی مستقل نیستند و قهرمان‌هایی که توسط رسانه‌ها مطرح می‌شوند، از این شرکت‌ها سود می‌برند.

«جنبش گرایی» بخشی از ترویج فرهنگ مصرف‌کنندگی و فرقه خودشیفتگی است. هدف «جنبش گرایی»، خود شکوفایی است، و نه تشکیل گروه‌های سازمان یافته با تعهد اخلاقی عمیق به یک هدف.

بسیاری از ما تصور می‌کنیم که یک جنبش، باید پول زیادی داشته باشد و باید مورد حمایت رسانه و افراد مشهور باشد. این همان چیز است که به ما تلقین شده است.

توجه داشته باشید که شما کاربر فیس بوک یا توییتر نیستید، بلکه محصولی هستید که به مشتریان این شرکت‌ها فروخته می‌شود.

مشتریان شرکت‌هایی چون فیسبوک و توییتر با خرید شما، از شما چه انتظاراتی دارند؟ آنها انتظار دارند که شما فکر کنید کار قابل توجهی انجام داده‌اید اما نتیجه و تاثیر خاصی به همراه نداشته است.

پس یک جنبش واقعی چه ویژگی‌هایی دارد؟

بگذارید در مورد جنبش ضد برده داری دهه 1850 که منجر به تحول در اقتصاد و بهبود شرایط زندگی بسیاری از مردم شد، صحبت کنیم. جنبش ضد برده داری، جنبشی بزرگ بود که افراد سازمان‌های محلی، شخصاً درباره سیاست و تبلیغ اقدامات رادیکال با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کردند. این اقدامات، شامل راه آهن زیرزمینی بود که در آن اعضای جنبش ضد برده داری در تلاش‌هایی خطرناک، به قاچاق افراد آفریقایی آمریکایی می‌پرداختند و در عین حال که در مزارع به مبارزه می‌پرداختند به این افراد نیز کمک می‌کردند و جان خود را به طور مکرر به خطر می‌انداختند. حتی تعداد انگشت شماری از این فداکاری‌ها نیز ثبت شده است، اما سازمان‌ها همچنان با قدرت رشد می‌کردند.

این اعضا، موسسات مشارکتی و رابطه مادام‌العمر تشکیل دادند. دغدغه آنها رای دادن در انتخابات و یا امضای دادخواست‌های گسترده نبود. آنها بر این امر واقف بودند که این فعالیت‌ها، هیچ سودی برای خاتمه دادن به جنایت سودآور برده داری نخواهد داشت. بلیط موفقیت آنها، حمایت افراد نیکوکار و ثروتمند از آنها یا لایک‌های فیس بوک نبود، بلکه آنها راه موفقیت خود را مرگ در راه هدف می‌دیدند.

فردریک داگلاس، فعال برجسته ضد برده داری، در مورد اینکه چرا آفریقایی آمریکایی‌ها، خواسته یا ناخواسته، مجبور به مبارزه شدند، نوشت:

«این مبارزه می‌تواند یک مبارزه اخلاقی، یا یک مبارزه فیزیکی باشد، و می‌تواند هم اخلاقی و هم فیزیکی باشد، اما باید یک مبارزه باشد. قدرت بدون فدا کردن بدست نمی‌آید. اگر بتوانید بفهمید که هر فردی تسلیم چه چیزی خواهد شد، آنگاه می‌توانید میزان دقیق بی‌عدالتی و بی‌احترامی که به آنها تحمیل خواهد شد را بفهمید. و این امر آنقدر ادامه پیدا خواهد کرد تا جایی که دیگر شعارها یا درگیری‌ها، یا هر دو وسط کشیده می‌شوند. حد و حدود ظلم ستمگران، با استقامت کسانی که به آنها ستم می‌شود، تعیین می‌شود.»

اکنون مبارزاتی از قبیل جنبش اعتراضی وال استریت، فرگوسن، یا اعتصاب علیه ظلم و ستم در زندان‌های خصوصی همچنان ادامه دارد. هیچ چهره مشهوری در این جنبش‌ها حضور ندارد. طرفداران جامعه تجاری، روی خوشی به آنها نشان نمی‌دهند.

مشکل دوم در سیاست آمریکا، «شکایت گرایی» است. شکایت گرایی، به ویژه در روزنامه نگاری، و همچنین در گفتگو با دوستان و خانواده عبارتست از شکایت مداوم از آنچه در ایالات متحده اتفاق می افتد و ناعادلانه بودن چیزها؛ اما هیچ تجزیه و تحلیل دقیقی، هیچ گونه گزینه مشخصی برای وضعیت فعلی، هیچ گونه پیشنهاد و کمکی از طرف شنونده، وجود ندارد.

این نوع روزنامه نگاری و بحث سیاسی، باعث دلسردی شهروندان می شود. ما با فاجعه های مختلفی روبرو شده و متقاعد شده ایم که چاره ای جز ناامیدی نداریم. مطمئناً قدرتمندان از این «شکایت گرایی» مداوم لذت می برند.

بحران سیاسی بدتر شده است زیرا رسانه های جایگزین نیز به ما تلقین می کنند که کاری انجام ندهیم. آنها ممکن است گزارش های دقیقی ارائه دهند، اما هیچ پیشنهادی در مورد اینکه کجای محله خود می توانید به بحث در مورد مسائل پردازید و اقدامات جمعی را در پیش بگیرید، ارائه نمی دهند.

آنها شما را متقاعد می کنند که در انحصار شرکت هایی چون آمازون، فیس بوک، ویاکام یا مایکروسافت بمانید و مستقل از آنها نباشید.

روزنامه نگاری «شکایت گرایی» بر روی چند «فرد بد و فاسد» چون دونالد ترامپ، جورج سوروس یا جف بزوس متمرکز است، که اغلب این موضوع را بیان می کند که اگر این افراد دلسوز باشند یا از روشنفکری بیشتری برخوردار باشند، مشکلات حل می شوند.

هیچ تحلیلی در مورد اینکه چرا ساختار اقتصادی باعث طمع و استثمار می شود یا اینکه چرا کنترل مالی، تولید یا تجارت در اختیار تعداد معدودی از افراد است، وجود ندارد.

ما شخصیت های اجتماعی داریم که در رسانه ها به عنوان متفکرانی مستقل معرفی می شوند، اما مستقیماً با شرکت هایی که از جنگ، تبلیغ سوخت های فسیلی، حساب بازنشستگی یا سبد سهام ثروت به دست آورده اند، در ارتباطند. این ارتباط، یک تابوی ناراحت کننده است که نمی توان به خوبی آن را بیان کرد.

این رابطه نامشروع بین افراد تحصیل کرده ای که قرار بود از منافع عمومی حمایت کنند و به عنوان ناظر شرکت ها فعالیت کنند، دلیل انتقادهای سطحی و بی نتیجه بودن آنهاست.

اگر ما در قالب گروه های کارآمد و متعهد و هدفمند درآییم، می توانیم اقتصاد و سیستم سیاسی را تغییر دهیم. این رویکرد هرگز به صورت واکنشی به روزنامه نگاری «شکایت گرایی» عنوان نمی شود.

شکایت گرایی در رسانه ها، چیزی جدا از تخریب بنیادی گفتمان فکری در آمریکا نیست. در تجزیه و تحلیل های موجود در رسانه ها، دانشگاه ها و اتاق های فکر، هیچ توجه خاصی به تاریخ نمی شود. اگر صحبت از کاخ سفید یا کنگره شود، هیچ بحثی درباره تاریخچه آن سازمان ها، یا حتی عملکرد آنها انجام نمی شود. CIA (سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا) یا گوگل به گونه ای توصیف شده اند که انگار همان سازمان های ده یا بیست سال پیش هستند، بدون اینکه حتی یک کلمه در مورد سازمان داخلی شان و یا در مورد منافع مالی شان صحبت شود.

نبود تاریخچه‌ای دقیق، خواننده را با هجمه‌ای از اطلاعات منفی روبرو می‌کند. بدون درک عمیق موضوعات، یا بدون یک برنامه ریزی کامل، نمی‌توانیم گام‌های بعدی را برداریم.

آخرین مشکل «جادوگرایی» یا ورود جادوگران به سیاست است.

فرضیه این بحث این است که ما باید شخص خاص و ویژه‌ای را انتخاب یا دنبال کنیم تا با قدرت بتواند مشکلات ما را حل کند.

فرض بر این است که تنها نقش ما به‌عنوان شهروند این است که در ماه نوامبر به این جادوگر رأی دهیم و سپس به زندگی عادی خود برگردیم و تمام مشکلات را به خود جادوگر بسپاریم تا همه آنها را حل کند.

شعارهای «جادوگر مآبانه‌ای» که در کارزار انتخاباتی باراک اوباما مطرح شد و حول شعار «تغییر» بود، توسط شرکت‌های تبلیغاتی که حزب دموکرات هزینه آنها را تأمین می‌کرد تبلیغ می‌شد و بسیار تأثیرگذار بود.

بودجه این شرکت این پیام را بین مردم تبلیغ می‌کرد که اگر فقط از اوباما حمایت کنیم، این شخصیت سیاسی بااستعداد و سخنور می‌تواند ایالات متحده را متحول کند. به عبارت دیگر، پس از جنایت گسترده در سال‌های ریاست‌جمهوری کلینتون و بوش، تصور می‌شد که برای یک تغییر حتمی، یک دموکرات باید به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب شود.

این یک دروغ محض بود. یک راه حل واقعی برای از بین بردن فساد سازمان‌ها، این است که شهروندان در همه سطوح مشارکت داشته باشند و برنامه‌ای برای اصلاح و پاکسازی این سازمان‌های اساسی داشته باشند.

اما مسیر اوباما خیلی هموار و راحت بود. تنها کاری که لازم بود انجام دهیم این بود که به او رأی دهیم و به دیگران بگوییم که چه کار بزرگ و خطیری انجام خواهد داد. اما بعد از آن، اوباما که به‌عنوان عامل «تغییر» مطرح شده بود و خونسرد و آرام جلوه می‌کرد، به سرعت به بانک‌های شرکتی کمک کرد و به نفع طرفداران خود، یعنی گروه‌های مالی‌ای که پوشش رسانه‌ای را برای او فراهم کرده بودند، تغییراتی در مقررات مالی ایجاد کرد.

ستاد (کمپین) برنی سندرز نیز جذابیت خاصی برای شهروندان داشت، اما او نیز به‌عنوان یک شعبده باز و جادوگر به مردم معرفی شد که می‌تواند مشکلات را حل کند. در کارزار انتخاباتی او، از دلارهای ارسالی افراد کارگر که برای شرکت‌ها ارسال شده بود تا برای تبلیغات پرهزینه مرحله مقدماتی انتخابات استفاده شود، استفاده شد. شاید او نیت خوبی داشت اما کارزار انتخاباتی سندرز حتی یک پنی هم برای ساخت سازمان‌هایی با اهداف بلند مدت برای شهروندان استفاده نکرد. این سازمان‌ها به شهروندان عادی این امکان را می‌دهند تا از نظر سیاسی خودکفا شده و بتوانند اصلاحات و تغییراتی ایجاد کنند. اتفاقاً، حزب دموکرات هم مانند حزب جمهوری خواه، خواستار وابستگی است و آن را ترویج می‌کند. این همان

چیز نیست که آنها در جستجوی آنند. درخواست تغییر از آنها مثل این است که از یک ببر بخواهید گیاه خوار شود.

پروفسور تدا اسکاچپال در کتاب «دموکراسی در مسیر انحطاط: عضویت تا مدیریت در زندگی مدنی آمریکایی»، بیان می‌کند که آمریکایی‌ها چگونه از مشارکت منظم در سازمان‌های محلی مانند YMCA، فراماسون‌ها، کهنه سربازان جنگ‌های خارجی یا باشگاه شیر (Lion's Club)، که در آن قوانین دموکراسی را در زندگی عادی خود عملی می‌کردند، دور شدند.

با این حال، طی پنج دهه گذشته، فرهنگ سیاسی مدیریت جای مشارکت را گرفته و باعث سقوط فاجعه بار دموکراسی و شفافیت شده است. این فرهنگ سیاسی غیرمسئول و مرموز امروز، حاصل عدم مشارکت شهروندان است. از شما می‌پرسم، آیا تا به حال از طرف حزب دموکرات یا حزب جمهوری خواه دعوت شده‌اید که در رویدادی شرکت کنید تا نظر شما را جویا شوند، یا آیا تا به حال به شما اجازه داده‌اند که در مسیری که آنها سیاست‌های خود را تعیین می‌کنند شرکت کنید؟

ما با انتشار پست‌های فیس بوک یا شکایت از فساد دونالد ترامپ، نمی‌توانیم این مشارکت سیاسی سطحی موجود در آمریکا را از بین ببریم. ما با ایجاد تبلیغات تلویزیونی و دادن رسانه به سیاستمداران، نمی‌توانیم یک فرهنگ سیاسی سالم ایجاد کنیم.

ما باید نهادهای قدرتمندی ایجاد کنیم که از افراد محلی تشکیل شده باشد و روزانه با آن افراد کار شود. ما نیازمند تغییر هستیم. این بدان معناست که اینترنت را خاموش کنید، پیش همسایگان خود بروید و با دوستان خود درباره مسائل واقعی صحبت کنید. هیچ کس نمی‌تواند این کارها را برای ما انجام دهد.

فیلسوف ژاپنی اوگیو سورای (Ogyu Sorai) بیان کرد که:

«در بازی شطرنج، دو راه برای استاد شدن وجود دارد. یک راه این است که تمام استراتژی‌های شطرنج، تمام شروع کردن‌ها و خاتمه دادن‌ها را بیاموزید و درک عمیقی از هر حرکت داشته باشید. ما با این مدل استاد شدن‌ها آشنا هستیم. اما راه دیگری نیز برای استاد شدن وجود دارد و آن تنظیم و ترکیب قوانین شطرنج است.»

اما فرصت تنظیم قوانین و ایجاد یک فرهنگ سیاسی جدید، فرصتی نادر است. اما بحران سیاسی موجود در ایالات متحده، بحرانی بس عمیق است؛ و خطرات هولناکی ایجاد کرده که این فرصت نادر تحول را برای ما مهیا کرده است. حتی باید بگوییم که ما چاره‌ای جز جنگ نداریم.

فصل 5

امنیت چیست؟

26 مه سال 2020

معنی دقیق کلمه «امنیت» چیست؟ همانقدر که این سوال ساده به نظر می‌رسد به همان اندازه هم جواب دادن به آن سخت است. و با توجه به مهم بودن این سوال، و علی‌رغم پرداخت میلیاردها یا تریلیون دلار هزینه برای برقراری امنیت، اکثر کارشناسان امنیتی که در اتاق فکرهای مجلل قدم می‌زنند یا از پنتاگون یا شورای امنیت ملی یا برنامه‌های مختلف خبری به ما ادای احترام می‌کنند، تمایلی ندارند که در مورد ماهیت واقعی امنیت صحبت کنند.

چیزی که از آن مطمئن هستیم این است که دلارهای حاصل از مالیات شما، و بدهی ملی (کشور) که قدرت خرید شما را کاهش داده است، صرف ساخت سلاح‌ها و ماهواره‌های جدید و سایر برنامه‌های نظامی و اطلاعاتی که هرگز در مورد آنها نشنیده‌اید و نمی‌توان آنها را مورد بازبینی و بررسی خارجی قرار داد، می‌شود.

بسیاری از همان افراد داخل حکومت نیز اعتراف می‌کنند که خودشان هم حتی نمی‌دانند که چیزهایی که بابتشان پول خرج شده، آیا ساخته شده‌اند یا خیر، یا حتی مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند یا خیر، زیرا برنامه‌ها به شدت سری و طبقه‌بندی شده‌اند و ماهیتی مبهم و مرموز دارند.

اطلاعات آژانس‌های اطلاعاتی نیز به همان اندازه سری و طبقه‌بندی شده‌اند و دسترسی به آنها امکان‌پذیر نیست.

ما از یک چیز خیلی مطمئن هستیم. اینکه این حکومت بدهی‌های کلانی برای فرزندانمان ایجاد کرده است. ما به سرعت در حال نزدیک شدن به یک جنگ جهانی هستیم. ما برای کسانی که هزینه «امنیت» را پرداخت می‌کنند، در حال کندن گور هستیم. به نظرتان این افراد چه کسانی هستند؟

با اینکه تریلیون‌ها دلار برای امنیت هزینه می‌شود اما ما احساس امنیت کمتری داریم. این پول‌هایی که برای امنیت صرف می‌شوند، و این تریلیون‌ها دلاری که در بانک‌های سرمایه‌گذاری ریخته می‌شود، دروازه‌های جهنم را به روی ما باز می‌کنند و اقتصاد ما را به آتش می‌کشند. اکنون بیماران روانی‌ای که مدیریت میلیاردرها دلار را در دست دارند، آماده آتش زدن اقتصاد ما هستند.

امنیت اغلب از منظر نظامی تعریف می‌شود. طی ده سال گذشته حتی سربازان نیز برای مقامان امنیتی اهمیتی ندارند. امنیت بیشتر در غالب هواپیماهای جنگنده، ماهواره‌ها، ناوهای هواپیمابر تعریف می‌شوند که ارزش بسیاری از آنها مشخص نیست، ولی از محبوبیت خاصی برخوردار هستند زیرا بودجه‌های کلانی را برای شرکت‌ها به ارمغان می‌آورند.

چرا افسران نظامی، سلاح‌هایی را که می‌دانند برای تهدیدهای امنیتی مناسب (مفید) نیستند، تأیید می‌کنند و بر آنها صحنه می‌گذارند؟ آنها این کار را انجام می‌دهند زیرا می‌دانند وقتی بازنشسته شوند می‌توانند در

همان شرکت‌ها استخدام شوند. از همان ابتدا، بسیاری از آنها با هدف مشاوره و کسب درآمد پس از بازنشستگی، به ارتش پیوستند.

اما، کسانی که نگران امنیت واقعی هستند، مجازات و حتی اخراج می‌شوند.

در برخی سطوح، ما نیازمند امنیت زنان و مردان هستیم، اما غالباً افسانه‌هایی در مورد تهدیدات ملت‌های شرور به خورد مردم داده می‌شود و آنها را نسبت به تهدیدات امنیتی واقعی، فریب می‌دهند.

این افسانه‌ها، باعث بوجود آمدن بودجه‌های نامشروع می‌شود. این داستان‌ها هیچ مبنای علمی‌ای ندارند، و فقط حرف‌های بی پایه لابی گران پیمانکاران دفاعی است.

حتی اگر کارشناسان بر این عقیده باشند که اگر از شر سلاح‌های هسته‌ای خلاص شویم در امنیت بیشتری خواهیم بود، که البته بر اساس پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای توافق کردیم که این کار را انجام دهیم، اما باز هم بیش از یک تریلیون دلار برای به روزرسانی زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده هزینه خواهد شد.

امروزه، بخاطر کسب سود بیشتر، شبکه پیچیده معاهدات محدود کننده سلاح‌ها که پنجاه سال پیش ایجاد شده بود تا خطر مسابقه تسلیحاتی (و جنگ هسته‌ای) را کاهش دهد، دیگر وجود ندارد.

ایالات متحده سعی دارد از معاهدات جهانی که مانع جنگ هسته‌ای و جنگ‌های عادی می‌شود، فرار کند. یکی از این نمونه‌ها، اعلامیه اخیر مبنی بر انصراف ما از معاهده آسمان باز که نشان دهنده شفافیت ارتش است، می‌باشد.

و سپس، اعلامیه تکان دهنده احتمال آزمایش مجدد هسته‌ای آمریکا بود، شبیه این اعلامیه در سال 1992 مطرح شده بود.

در عوض، با کاهش بودجه وزارت امور خارجه، برکناری کارشناسان از مناصب اصلی و توقف وظایف اصلی ماموران سیاست خارجه در سه ماه گذشته، صلاحیت ایالات متحده برای رسیدگی منطقه‌ای و درست به منازعات به شدت کاهش یافته است.

در عین حال، تجارت بزرگ ما را مجبور می‌کند تا برای تهیه غذای خود دست به تولید سلاح بزنیم.

این افراد خائن، تلاش زیادی در راستای ارسال کلیه تولیدات به خارج از کشور و خودکار کردن کشاورزی و سایر خدمات ایالات متحده کرده‌اند. دیگر شغلی وجود ندارد. کارهای تولیدی را فقط می‌توان در ساخت سلاح یافت. به همین دلیل این امر باعث می‌شود که برای یافتن کار، از صنعت اسلحه سازی حمایت کنیم.

و اکنون کارخانه‌ها بخاطر بدهی‌های کلان تعطیل شده‌اند، تنها راهی که برای احیای اقتصاد این دولت رو به زوال باقی مانده است، برنامه ریزی یک جنگ با چین، ایران و روسیه است.

کاملاً واضح است که این طرح‌های خطرناک و فاجعه بار پیشبرد خوبی داشته‌اند و به راحتی می‌توانند باعث پایان تمدن بشری شوند، حتی اگر هدف آنها چیز دیگری بود.

زمان آن رسیده که به مقوله امنیت به گونه‌ای منطقی فکر کنیم. اما افراد منطقی و با خردی در واشنگتن دی سی پیدا نمی‌شود.

بنابراین، با وجود اینکه به جنگ جهانی نزدیک می‌شویم و رسانه‌ها، سرنوشت شهروندان ما را نادیده می‌گیرند، پس مسائل امنیتی واقعی ایالات متحده، چه مسائلی هستند؟

بگذارید در مورد چند تهدید اصلی امنیت برایتان صحبت کنم:

1) ضد روشنفکری

بزرگترین تهدید برای امنیت ملت ما، سرطان بدخیم ضد روشنفکری است، که رسانه‌های فاسد، شهروندان آمریکایی را به سکوت و عدم تفکر عمیق سوق می‌دهند. عدم وجود منابع معتبر اطلاعاتی که به دنبال منافع مالی نیستند، عدم وجود بحث درباره موضوعات مهم در جامعه محلی، درها را به سمت این فاجعه بزرگ باز کرده است.

امنیت مستلزم پیگیری شجاعانه حقیقت است. اگر به ما امکان تمرکز بر روی مسائل داده نشود، اگر روزنامه‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و رسانه‌های اجتماعی، تجزیه و تحلیل علمی و دقیق از مسائل واقعی را به شهروندان ارائه ندهند و اگر شهروندان را به تفکر ترغیب نکنند، نمی‌توان برای امنیت برنامه ریزی کرد و در نتیجه با جهل و نادانی کامل به سمت جنگ جهانی پیش خواهیم رفت.

2) تغییر اقلیم (آب و هوا) و آلوده کردن محیط

تهدیدات نظامی از جانب چین، روسیه، ایران و کره شمالی بسیار بعید به نظر می‌رسد، اما فاجعه تغییرات آب و هوایی که مناطق وسیعی از زمین را در ده تا بیست سال آینده، به مکانی غیرقابل سکونت تبدیل خواهد کرد، 100٪ خواهد بود.

درست گفته شده که: فاجعه بارترین تهدید امنیتی در تاریخ بشر همواره مورد کم توجهی قرار گرفته و در رسانه‌ها نادیده گرفته می‌شود و نه تنها هزینه‌های تریلیون دلاری ارتش و اطلاعات عملاً برای این مشکل صرف نمی‌شوند، بلکه به افزایش این خطر کمک هم می‌کنند زیرا ارتش ایالات متحده یکی از بزرگترین آلاینده‌ها است.

برای جلوگیری از آلوده کردن محیط و شهروندان توسط صنعت، چندین دهه برای مقررات زدایی از اختیارات دولت تلاش شد. اما لابی گران صنعت، دولت را از یک فرد ضعیف و ناتوان به یک جانور تهاجمی تبدیل کردند که سعی دارد سوخت‌های فسیلی را به همه ما تحمیل کند.

ارزیابی‌های عینی از تهدیدهای ناشی از تغییرات آب و هوایی طی 30 سال آینده نشان می‌دهد که خطر آن بسیار جدی است و تاوان و هزینه سازگاری و کاهش تغییرات آب و هوایی آنقدر زیاد است که ما

چاره‌ای نداریم جز اینکه برای کاهش سلاح‌های عادی و از بین بردن سلاح‌های هسته‌ای، با همه کشورها توافقنامه امضا کنیم، و تمام منابع خود را به منابع 100% تجدیدپذیر تبدیل کنیم.

اگر بخش‌های نظامی، اطلاعاتی و سایر بخش‌های سیستم «امنیتی» موجود را بتوان به طور اساسی در جهت این هدف تغییر داد: یعنی بتوانیم از شر سلاح‌های منسوخ و خطرناک خلاص شویم و استفاده از سوخت‌های فسیلی را به صفر برسانیم، آنگاه طی چند سال، تحولی عظیم در اقتصاد این کره خاکی ایجاد خواهد شد. در غیر این صورت، این بخش‌ها تعطیل خواهند شد.

هیچ نوع تانک یا سیستم دفاع موشکی یا ماهواره‌های اطلاعاتی نمی‌توانند کاری برای جلوگیری از گسترش بیابان‌ها، گرم شدن و اسیدی شدن اقیانوس‌ها و نابودی کشاورزی در اثر گرم شدن کره زمین انجام دهند. این یک مبارزه مرگ و زندگی است. هزینه‌های غذا به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد و بیشتر جهان در امر تغذیه دچار مشکل هستند. این در حالی است که تعداد اندکی از میلیاردرها به احتکار و اندوختن منابع می‌پردازند.

ما هیچ برنامه بلند مدتی برای جبران سیستم رو به زوال تامین غذا یا افزایش سطح آب دریا نداریم. بسیاری از آمریکایی‌ها، حتی از این تهدیدها اطلاعی ندارند. دولت فعلی در تلاش است تا محبوبیت سوخت‌های فسیلی را دوجندان کند. سیاست دولت یک سیاست هدفمند نیست و در تلاش است تا مانع بحث‌های علمی شود.

3) توزیع نابرابر ثروت

ناتوانی ما در مقابله با تهدیدهای امنیتی، تا حدی ناشی از تمرکز ثروت است که طی سی سال گذشته سرعت بیشتری گرفته و در شش ماه گذشته به حد اعلای خود رسیده است. دولت و ارتش بازیچه تعداد انگشت شماری از افراد ابرثروتمند شده‌اند.

از بین رفتن کسب و کارهای خانوادگی، کاهش اشتغال در بین جوانان، و قدرت بانک‌های سرمایه گذاری و سایر سازمان‌های مالی دلال نسبت به برنامه ریزی اقتصادی، در حال تغییر جامعه ماست.

این سازمان‌های قدرتمند برای زندگی شهروندان اهمیتی قائل نمی‌شوند و از این ناامنی، سود می‌برند. ثروتمندان ترجیح می‌دهند 100 جت جنگنده F 35 با ارزش جعلی 120 میلیون دلار سفارش دهند تا اینکه به شهروندان کمک کنند تا آموزش مقدماتی لازم برای درک چالش‌های امنیتی پیش رو را بدست آورند.

تا زمانی که نتوانیم این تریلیون‌ها دلاری که این ابرثروتمندان دزدیده‌اند پس بگیریم و تا زمانی که نتوانیم یک دولت مسئول و متمرکز بر منافع بلند مدت مردم ایجاد کنیم، از هیچ نوع سیاست امنیتی برخوردار نخواهیم شد.

4) ظهور سلاح‌های جدید

گرچه تهدید اصلی کشور ما، تغییر اقلیم (آب و هوا) است، اما با دور شدن از مسابقه تسلیحاتی سراسر جهان و ظهور سلاح‌های جدیدی که سرنوشت بازی‌ها را تغییر می‌دهند، می‌توانیم به این روند کمک کنیم.

رشد نمایی تکامل فناوری به این معنی است که سلاح‌هایی که می‌توانند ده‌ها هزار نفر را از بین ببرند، ارزان‌تر می‌شوند و بنابراین به راحتی در دسترس گروه‌های کوچک یا حتی افراد قرار می‌گیرند. مقابله با این تهدید بی‌سابقه نیازمند همکاری و اعتماد بین سازمان‌های مسئول در جهان است. اما بیشتر سازمان‌های بین‌المللی در احاطه افراد ثروتمند و قدرتمند قرار دارند که دیگر در جهت هدف اصلی تلاش نمی‌کنند.

چه کسی فن‌آوری‌های در حال ظهور را کنترل می‌کند، و در چه راهی از آنها استفاده می‌شود، و چه نظارتی بر آنها وجود دارد، همه اینها سوالات مهم آمریکایی‌ها و همه افراد جهان است. امروزه عملاً هیچ قانونی وجود ندارد. اما حل این بحران تنها با توافق نامه‌های جهانی و معاهدات اجباری، امکان‌پذیر است.

تهدیدات ناشی از فن‌آوری‌های جدید، ارتباط چندانی با دولت‌ها و حکومت‌ها ندارد و هدف تولیدکنندگان و مروجان این سلاح‌های خطرناک، فقط سود و منفعت است. بگذارید به برخی از این فن‌آوری‌های جدید بپردازیم:

1. هواپیماهای بدون سرنشین و ربات‌ها

هواپیماهای بدون سرنشین و ربات‌های کشنده، یک نوع فناوری هستند که به سرعت در حال گسترش می‌باشند و توسط شرکت‌های سودجو و منفعت‌طلب تبلیغ می‌شوند. مدینه فاسده ای (دستوپیا) که کشتارها توسط ماشین‌های بدون کنترل انجام می‌شوند، در حال حاضر در کشورهای فقیر آغاز شده است. تا زمانی که معاهدات لازم‌الاجرا (اجباری) نداشته باشیم، این اتفاق در ایالات متحده هم رخ خواهد داد نه توسط خارجی‌ها، بلکه توسط افراد داخلی.

هم ربات‌ها و هم هواپیماهای بدون سرنشین در مسیری حرکت می‌کنند که از نظر فناوری، پیشرفته، از نظر اندازه، کوچک و از نظر سرعت، سریع‌تر می‌شوند، و می‌توانند بدون هیچ رحم و هیچ مسئولیتی، افراد زیادی را به کشتن دهند.

در آینده، هواپیماهای بدون سرنشین در دسته‌های 10 هزار تایی یا بیشتر حرکت خواهند کرد که هر کدام شامل سلاح‌های مختلف و کوچکی خواهند بود که با چشم قابل دیدن نیستند. آنها هر آنچه در مسیرشان باشد را نابود خواهند کرد. دیگر از هواپیماهای جنگنده و ناوهای هواپیمابری فعلی برای تامین امنیت استفاده نخواهد شد.

ماشین‌های قاتل خودمختار، این قابلیت را خواهند داشت که بدون حضور انسان نیز کار کنند. این موارد باید موضوع معاهدات بین‌المللی قرار گیرند و به دقت اجرا شوند. برای عملی کردن این اهداف، در ابتدا به یک دولت مسئول و پاسخگو نیاز داریم.

جنگ سایبری و رسانه‌های تبلیغاتی

امروزه از جنگ سایبری، به شدت استفاده می‌شود. برای ایجاد سردرگمی و تفرقه و تلقین راه‌حل‌های خطرناک نظامی برای مشکلات پیچیده، اطلاعات گمراه‌کننده‌ای به خورد ما داده می‌شود.

علاوه بر این، جنگ سایبری در آینده این امکان را برای برخی فراهم خواهد کرد که سلاح‌های مختلفی را که به طرز احمقانه‌ای ساخته شده‌اند به صورت الکترونیکی کنترل کنند.

فرضیات اساسی در مورد منازعات دولت‌ها با یکدیگر، که زیربنای سیاست امنیت ملی هستند، دیگر معتبر نخواهند بود. اما، در عوض، مدل منازعات و تعارضات قدرت‌های بزرگ توسط رسانه‌ها بیشتر تبلیغ می‌شود.

همچنین فناوری‌های نوظهور دیگری مانند چاپ سه بعدی وجود دارند که کاربردهای نظامی آنها هنوز مشخص نیست، اما ممکن است به تهدید تبدیل شوند و باید به دقت مورد بررسی قرار گیرند.

چه باید کرد؟

شهروندان ما مستحق یک سیاست امنیتی هستند که اساس آن بر حقیقت و تعهد اخلاقی استوار باشد. سود حاصل از فروش سیستم‌های تسلیحاتی دیگر نباید مطرح شود.

بزرگترین چالش ما این است که چگونه می‌توان ارتش ناکارآمد و خطرناک را به نیرویی تبدیل کنیم که از محیط زیست محافظت کند و مشکلات واقعی امنیتی را حل کند.

من قصد ندارم وانمود کنم که جواب درست را می‌دانم. هدف من در این سخنرانی، مشخص کردن مشکلات و فراخواندن همه شهروندان و همه اعضای ارتش و اطلاعات است که با شجاعت تمام برای دفاع از منافع واقعی خود با نظامی‌گری (جنگ‌گرایی) مخالفت کنند، و از رشوه و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم، که ما را به ورطه نابودی می‌کشانند، اجتناب کنند.

ما نباید به مشکلات خود با کشورهای دیگر مانند چین، روسیه، ایران یا ونزوئلا دامن بزنیم. ما با تهدیدهای قدرتمند جهانی روبرو هستیم که ماهیتاً مستلزم همکاری جهانی است.

بیایید با هم و به کمک شهروندان متفکر خود در سراسر جهان، برای تغییر قوانین امنیتی و تشویق افراد متفکر، شجاع و خردمندی که می‌توانند آینده ما را از طریق اصول اخلاقی دچار تحول بنیادی و اساسی کنند، گام‌های بزرگی برداریم.

بسیاری از افراد، مرا بخاطر آرمان گرایی غیرواقعی در مورد امنیت و روابط بین الملل، مورد سرزنش قرار می‌دهند. من در پاسخ به آنها می‌گویم که من تاریخ خوانده‌ام و تجربه کار دیپلماسی دارم. به نظر من، کنار گذاشتن ارزش‌ها و چشم اندازها فقط باعث خطرناکتر شدن جهان می‌شود.

و این استدلال بدبینانه اساساً خلاف واقع است. دیگر به ترساندن مردم با لولوخورخوره یا تصاویر وحشتناک، خاتمه دهید. در عوض بیایید آنها را به انجام کارهای بزرگ ترغیب کنیم و آنها را تشویق کنیم که برای برقراری امنیت خود تلاش کنند.

فصل 6

تغییر سیاست پس از مرگ جورج فلوید

3 ژوئن سال 2020

فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در ایالات متحده با سرعت وحشتناکی در حال تغییر است. گروه‌های کوچک، منابع، دارایی‌ها و دانش را به انحصار خود درآورده و به دلیل سوء مدیریت آنها، اکثریت قریب به اتفاق ما در جهل و نادانی به سر می‌بریم.

این افراد ابرثروتمند علاوه بر چیزهایی که قبلاً از ما سرقت کرده بودند، طی چهار ماه گذشته بین پنج تا ده تریلیون دلار دیگر نیز از شما سرقت کرده‌اند. و درست همان زمانی که تصمیم گرفتیم با رژیم جنایتکار وال استریت مقابله کنیم، با قتل بی رحمانه و وحشیانه آقای جورج فلوید روبرو شدیم، و تصاویر کشته شدن او در کل کشور پخش شد.

این نوع قتل‌های وحشیانه هر روز توسط پلیس اتفاق می‌افتد. پلیس‌های صادق نباید از اعمال زور استفاده کنند. اما تلویزیون و رسانه با نشان دادن این حادثه عملاً باعث ایجاد درگیری‌های داخلی گسترده‌ای شد، درگیری‌هایی که به نفع ثروتمندانی است که از تظاهرات مردم علیه غارت کشور و غارت زمین، وحشت دارند.

قتل آقای جورج فلوید، تلاقی دو رودخانه وحشتناک زیرزمینی است که در زیر پوست ایالات متحده جریان دارد. یکی از آنها رودخانه نفرت و تحقیر نسبت به کسانی است که بخاطر رنگ پوست یا رسم و رسوم خانوادگی‌شان به عنوان بیگانه و حقیر طبقه بندی می‌شوند. این رودخانه نفرت، صدها سال است که مورد بهره برداری قرار گرفته تا افکار عمومی از بهره برداری اقتصادی منحرف شوند. حزب فیوسیون‌نست در دهه 1890، افراد سیاه پوست و سفید پوست را گرد هم آورد تا برای عدالت اجتماعی بجنگند. آنها به طرز وحشیانه‌ای سرکوب شدند، و نتیجه آن تبعیض نژادی شد، طرحی که در آن امتیازات تأسف‌باری به سفیدپوستان فقیر داده می‌شد و از نژادپرستی غیر منطقی به عنوان بخشی از استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» حمایت می‌شد.

یکی دیگر از آن رودخانه‌های وحشتناک زیرزمینی، رودخانه کاهش سود، و کاهش کنترل بر اقتصاد ایالات متحده بود. جناحی در میان ثروتمندان و قدرتمندان وجود دارد که فرصت سودآوری را حتی با تجزیه ایالات متحده از دست نمی‌دهند. آنها دوست دارند که ما با یکدیگر بجنگیم و آنقدر اختلاف نظر داشته باشیم که نتوانیم برای داشتن جامعه‌ای صالح، عادل و شفاف دور هم جمع شویم.

امکان گفتگو در مورد مسائلی مانند تغییرات آب و هوا و واکسیناسیون، در مورد نقش دولت و ارتش، در مورد قدرت بانک‌ها و شرکت‌های چند ملیتی، وجود ندارد. روایت‌های مختلفی را به قشرهای مختلف مردم خوراندند که تشخیص درست و غلط بودن آنها دشوار است. و بسیاری از موسسات، با شیطان همدست شده‌اند تا در مورد دروغ‌های بزرگ سکوت کنند و از این طریق بتوانند به شهرت برسند و زندگی راحتی داشته باشند.

رسانه‌ها و مقامات عمداً باعث ایجاد سردرگمی و ابهام پیرامون کووید-19 شده‌اند، و اینگونه این روند را بدتر کرده‌اند. قتل جورج فلویید مرحله آخر این طرح محسوب می‌شود. شهروندان ایالات متحده با یک قمار مواجه شده‌اند، با یک گزینه غیرممکن. گزینه الف: داستان کووید-19 و طرح واکسیناسیون را زیر سوال ببرید و با شبه نظامیان انزوا طلب و نژادپرست همسو شوید. گزینه ب: نژادپرستی وحشیانه و بی رحمانه موجود در دولت و تلاش‌های سیستماتیک دولت ترامپ برای تشویق اقدامات نژادپرستانه را مورد انتقاد قرار دهید و خود را هم نظر و همسو با باراک اوباما، الیزابت وارن و گرایش‌های جهانی «مانند افراد چپ گرا فکر کن اما مثل افراد راست گرا عمل کن» بدانید.

سوال من از شما این است که: چه کسی ما را مجبور به انتخاب کرده است؟

من این کشتار وحشیانه را محکوم می‌کنم و خواهان عدالت هستم. اما من به خرد بومی شما، و توانایی ذاتی شما در به پا خواستن متوسل می‌شوم، درست مثل زمانی که رابرت کندی این کار را در شب ترور مارتین لوتر کینگ انجام داد.

لطفاً، لطفاً، لطفاً! لطفاً در دام ثروتمندان و قدرتمندان نیفتید.

ما باید کار خود را با احیای اصول اخلاقی‌ای که در کشورمان به زوال کشیده شده‌اند، شروع کنیم.

بسیاری از افراد فقیر از تحصیل محروم شده‌اند و نیروهای قدرتمند ذهن آنها را چنان شستشو داده‌اند که دیگران را (سیاه پوستان، آسیایی‌ها یا کارگران سفیدپوست) مقصر این امر بدانند، نه اینکه برای مبارزه با این قدرت‌های شوم دور هم جمع شوند و راهبردی پیدا کنند.

افراد زیادی را می‌شناسم که دیگر برای پیدا کردن راه حل دور هم جمع نمی‌شوند و از این کار منصرف شده‌اند. تهدید خشونت از سوی کاخ سفید، نشانه شاخصی است که نشان می‌دهد افراد دیگر به بهبود روابط با یکدیگر فکر نمی‌کنند.

وجود خشونت در خیابان‌ها و بحران سیاسی فعلی «کووید-19» مردم را به ماندن در خانه ترغیب می‌کند و در نتیجه فقط با کسانی که ذهنیتی شبیه خودشان دارند در ارتباط هستند. افرادی که ظاهراً رهبران اخلاقی ما هستند، از رسانه‌های اجتماعی مانند فیس بوک و توییتر برای انتشار عقاید خود استفاده می‌کنند. اما این رسانه‌های اجتماعی و اخباری که از طریق آنها می‌خوانیم، عمداً به گونه‌ای طراحی شده‌اند تا تفکر سطحی را در ما تقویت کنند، و ما را احمق جلوه دهند. تا زمانی که خودمان خبرساز نشویم، تا زمانی که مدیریت رسانه‌های اجتماعی در اختیار خودمان نباشد، بازیچه دست یکسری افراد احمق خواهیم شد.

اگر نتوانیم روند مثبتی را در آمریکا ایجاد کنیم و امید به پیشرفت را در مردم زنده نکنیم، و مردم فقط شاهد فروپاشی و زوال باشند، قدرتمندان می‌توانند برنامه‌های خود را پیش ببرند و مانع ارتباط و دیدار ما، مانع ارسال نامه به یکدیگر، مانع مسافرت رفتن و مانع ارتباط موثر از طریق ایمیل و رسانه‌های

اجتماعی می‌شوند. گوگل هرگز اذعان نمی‌کند که شما و فعالیت‌هایتان محدود شده و انگار در یک زندان محبوس هستید.

شرکت‌های بزرگ، بانک‌های سرمایه‌گذاری و گروه‌های مختلف ضد مهاجرتی و ضد اقلیتی، نیروهایی را در مقابل ما قرار می‌دهند، و اینگونه آستانه تحمل ملت ما را متزلزل می‌سازند. هدف این نیروها (قدرت‌ها) این است که حمله به اقلیت‌ها را همانند دهه 1920، دوباره قانونی جلوه دهند.

هدف آنها این است که شما غارت دولت توسط بانک‌ها را نادیده بگیرید و در مورد آنها کنکاش نکنید، و در عوض در مورد غارت خیابان‌ها که بارها و بارها از رسانه‌های فاسد پخش شده‌اند، کنکاش کنید.

ما برای هدف خود و کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، به یک برنامه نیاز داریم و باید آن برنامه را دنبال کنیم.

ما به سیاستمدارانی نیاز نداریم که بیایند و بگویند چقدر اوضاع بد است ما به کسانی نیاز داریم که با شجاعت کامل بگویند که چرا اوضاع اینقدر بد است. ما آنقدر وقت نداریم که با اتکا به سحر و جادو، مشکلات را حل کنیم.

مطمئناً این طرز تفکر که با روی کار آمدن سیاستمداران فاسد دیگر به جای دونالد ترامپ بی رحم، گستاخ و خودشیفته، مشکلات ما حل خواهد شد، طرز تفکری بس اشتباه است.

تنها چیزی که نیاز داریم یک سیاست جدید، تفکر و عمل جدی است که نه «محافظه کارانه» باشد و نه «ترقی خواه»، بلکه کاملاً متحول کننده باشد. ما به سیاستی نیاز داریم که به علل اصلی مشکلات بپردازد، نه به پیامدهای ناگوار آنها.

ما برای جورج فلویید، برای خانواده و دوستان و مردمش سوگوار و اندوهگین هستیم. اما در عین حال، باید ببینیم که چگونه از این حادثه به عنوان فرصتی برای نژادپرستی، به عنوان وسیله‌ای برای از هم پاشیدن کشور و ایجاد درگیری‌هایی که بهانه‌ای برای حکومت نظامی شده‌اند، استفاده شده است.

دونالد ترامپ پیامی را از طریق توئیتر (که یک شرکت سودجو و منفی گرا است و میلیاردها نفر از ما عضو آن هستیم) ارسال کرد و گفت: «عواقب اغتشاش و غارت، تیراندازی است». ظاهراً توئیتر این پیام را به دلیل توهین آمیز بودن محتوای آن، حذف کرده است. من به این قضیه شک دارم. هدف این شرکت‌های رسانه‌ای شستشوی مغزی ماست و سعی دارند با تصاویر جعلی و فریبنده، خود را دوست ما نشان دهند. فیس بوک و توئیتر متخصصانی ندارند که در صورت انتشار پست‌های دروغین، آنها را حذف کنند، و بتوانند دروغ را از حقیقت تشخیص دهند.

خشونت پلیس با جنگ‌های وحشتناک خارجی که اکنون درگیر آن هستیم، قابل مقایسه است. پلیس‌ها اغلب سربازانی هستند که از آن جنگ‌ها برگشته‌اند. خشونتی که آنها اعمال می‌کنند در بازی‌های ویدیویی خشن، در فیلم‌ها و در یک سیستم ارزشی جنگ طلب، دیده می‌شود. خشونت تمام جامعه ما را فرا گرفته است.

نویسنده مشهور جیمز بالدوین، درباره سیستمی که نژادپرستی را در مردم نهادینه می‌کند، نوشته است:

«در واقع آنها در تاریخ گیر کرده‌اند و تا زمانی که متوجه این موضوع نشوند، نمی‌توانند از آن رها شوند. سالهاست که به دلایل بیشمار این باور در مردم نهادینه شده که مردان سیاه پوست از مردان سفید پوست پایین‌ترند. در واقع، خیلی از آنها خیلی خوب به غلط بودن این موضوع واقف هستند اما همانطور که می‌دانید نمی‌توان به همین راحتی، دانسته‌ها را بیان و عملی کرد. عمل کردن یعنی مرتکب شدن و ارتکاب، یعنی در معرض خطر قرار گرفتن. در این حالت، خطر از نظر اکثر سفیدپوستان آمریکایی یعنی از دست دادن هویت ... مردان سیاه پوست در دنیای مردان سفیدپوست مانند یک ستاره ثابت، مانند یک ستون ثابت هستند: که اگر از جای خود حرکت کنند، زمین و آسمان متزلزل می‌شود. ...»

«و اگر بخواهیم برای کلمه همبستگی مترادفی بیاوریم باید بگوییم که معنی آن این است که: ما با عشق، برادران خود را مجبور خواهیم کرد تا خودشان را همانطور که هستند ببینند، از واقعیت فرار نکنند و آماده ایجاد تغییرات شوند. دوست من، اینجا خانه شماست، پس نباید از آن فرار کنید. مردان بزرگ کارهای بزرگی در اینجا انجام داده‌اند و انجام خواهند داد و ما می‌توانیم آمریکا را به آمریکای واقعی تبدیل کنیم.»

بالدوین، به صورت رک و واضح بیان کرد که برای اینکه آمریکا برای همیشه به کشوری بزرگ و عالی تبدیل شود، چه باید کرد.

اکنون چه باید بکنیم؟

هنر رزمی و باستانی آیکیدو، برای حل بحران اجتماعی و سیاسی پیش رو که یک جنگ ترکیبی است، یک استراتژی ارائه می‌دهد. اما این امر مستلزم این است که ابتدا افرادی متفکر باشیم، و پویایی‌های موجود در کشور را از منظر فلسفی ببینیم.

گرچه رویکرد و شیوه آیکیدو برای افراد احساسی جذاب نیست، اما این شیوه موثرترین شیوه برای جلوگیری از یک فاجعه در جهان است.

درگیری‌های موجود در ایالات متحده را نمی‌توان چیزی جدا از درگیری‌های سراسر جهان دانست. منشأ خشونت‌های خیابانی ما، ناشی از جنگ‌های بیشمار خارجی است. آنچه به دور از چشم شهروندان در آن جنگ‌ها رخ داده، ماهیت واقعی ما را تغییر داده است.

و اکنون اگر اوضاع عوض شود، این سوال واقعی مطرح می‌شود که چه کسی سلاح‌های هسته‌ای را کنترل خواهد کرد؟

آیکیدو به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم نسبت به تصاویری که این رسانه‌های فاسد به خورد ما می‌دهند و سعی در دیوانه کردن ما دارند، خوددار باشیم، و در عوض به ایجاد جوامع و سازمان‌های شجاع بپردازیم تا بتوانیم در مقابل قدرت‌های پشت پرده تلویزیونی بایستیم.

آیکیدو به ما یاد می‌دهد که نباید در برابر ضربه‌ای که به ما وارد می‌شود، ضربه متقابل محکمی به حریف بزنیم. بلکه باید انرژی ضربه وارده را در جهتی مطمئن و ایمن یا حتی در جهت مثبت استفاده کنیم.

یک حمله مهلک را باید با انرژی آن حمله، خنثی کنیم. معنی دقیق این کلمات این است که تعادلی در جهان وجود دارد که باید از آن استفاده کنیم و تنها راهی که می‌توانیم واقعاً مشکلات را حل کنیم دقیقاً از طریق همین تغییر مسیر انرژی است.

تاریخچه سیاسی، حقیقت را به روشنی نشان می‌دهد. اقدامات انجام شده برای مقابله با اشتباهات وحشتناک اغلب انرژی زیادی از ما گرفته و در نتیجه مشکلات جدیدی ایجاد کرده، که گاهی از مشکلات اصلی، بدتر بوده‌اند. این روند نومید کننده در هر دوره به طرز یکسانی رخ می‌دهد. و این واکنش شدید دقیقاً همان چیزی است که قدرت‌های پشت پرده ایالات متحده منتظر آن هستند و برای آن برنامه ریزی می‌کنند.

با این حال، نباید انتظار داشته باشیم که مردم از ظلم و جور رنج ببرند ولی دم برنیاورند. به قول توماس پین، میهن پرست آمریکایی، «اعتدال و میانه روی به ذات یک فضیلت است. اما در اصل یک رذیلت است».

اگر قرار بود از یک استاد آیکیدو مشاوره بگیریم که پس از این آسیب روحی وحشتناک، چگونه می‌توان این کشور را از نو ساخت و چگونه می‌توان به ضربات مهیب قدرت‌های پشت پرده پاسخ داد، او چه جوابی به ما می‌داد؟

به نظرتان او پیشنهاد می‌کند که برای بهبودی اوضاع، از کجای این کشور تجاری، مصرفی، تکه تکه، سردرگم، آلوده و رو به زوال شروع کنیم؟

هدف رسانه‌های فاسد و بانک‌هایی مانند Goldman Sachs و BlackRock که از درگیری‌های نژادی وحشتناک حمایت می‌کنند این است که توجه اذهان عمومی را از غارت کشور توسط بانک‌ها و کسانی که از چنین فجایی سود می‌برند، دور کنند.

تأثیر منفی این ضربه مهلک را به سرعت می‌توان دید. اگر دست به ابتکار بزنیم و سازماندهی شده و منظم عمل کنیم، می‌توانیم مسیر این انرژی را تغییر دهیم.

مردم از خواب غفلت بیدار شده‌اند.

این خیلی خوب است.

مردم از بی عدالتی شدیدی که قبلاً وانمود می‌کردند وجود ندارند، آگاه شده‌اند.

این خیلی خوب است.

آنها با هم به خیابان‌ها می‌آیند، گاهی با هم کار می‌کنند، و گاهی در مقابل هم قرار می‌گیرند. این چیز خوبی است.

هدف کسانی که تصاویر اغتشاش و هرج و مرج را به گروه‌های مختلف نشان می‌دادند، ترغیب درگیری‌های وحشتناک بود.

این خیلی بد است.

اما اگر بتوانیم به جای گزارش‌های هیجان‌انگیز، به دنبال حقیقت برویم، و اگر بتوانیم از این بیداری استفاده کرده و افراد را به گفتگوی واقعی با یکدیگر و حتی با افرادی که از هم نفرت دارند سوق دهیم، دیگر این قدرت‌های پنهان نمی‌توانند ما را از هم جدا کنند و تلاش آنها برای جدا کردن ما باعث همبستگی بیشتر ما خواهد شد.

همچنین می‌توانیم کاری کنیم که شهروندان در خانه یا محله‌ها جمع شوند و در مورد تاریخ واقعی آمریکا صحبت کنند.

ما سوالاتی داریم که باید به آنها پاسخ داده شود:

چه زمانی، اوضاع آمریکا بهم ریخت؟

آیا بعد از انتخاب دونالد ترامپ، اوضاع خراب شد؟ یا اینکه به این دلیل که ترامپ حقایق را درباره جنگ‌های بی پایان و فساد در کشور را بیان کرد، نقش مثبتی داشت.

یا اینکه مشکلاتمان، با فساد شدید اواخر دولت کلینتون و سپس دولت جورج دبلیو بوش آغاز شد؟

یا اینکه برای پیدا کردن دلیل مشکلاتمان، باید به دوران ترور جان اف کندی بازگردیم؟

یا اینکه باید تقصیر مشکلات موجود در کشور را به استعمار اروپاییان در قرن هفدهم و اقتصاد استخراجی و اقتصاد برده داری، بباندازیم؟

یا اینکه اساساً یک چیز فاسد در بشریت وجود دارد که به دوران آدم و حوا باز می‌گردد؟

اینها سوالات مهمی هستند که باید در مورد آمریکا پرسید ولی پاسخ دادن به آنها، کاری بس دشوار است.

مسیر موج فعلی اغتشاشات پیش بینی شده در سراسر کشور، باید در جهت ایجاد یک انرژی جدید تغییر کند و آنها را وادار به بحث‌های سازنده و مفید کند. به جای درگیری‌های دردناک که تحت حمایت رسانه‌ها و حامیان شرکت‌های آنهاست، این بحث‌ها می‌توانند منجر به تحولی عظیم در پایین‌ترین سطوح شوند.

سیاستمدارانی که در تلویزیون می‌بینیم در تفرقه اندازی بین ما مهارت دارند. این تنها کاریست که همه سیاستمداران می‌دانند.

اما می‌توانیم سیاستی مبتنی بر وحدت، تغییر افکار، و درک درست داشته باشیم.

همه آمریکایی‌ها برای تغییر قدرت‌های منفی موجود در کشور، نقش یکسانی ندارند. برخی از ما از تحصیلات و دانشی برخورداریم که با استفاده از آن می‌توانیم جهان را به گونه‌ای متفاوت درک کنیم. وظیفه ما به‌عنوان روشنفکر این است که به اطرافیانمان کمک کنیم تا جهان را به خوبی درک کنند و مانع سوءاستفاده قدرتمندان شوند.

در عین حال، ما روشنفکران می‌توانیم از کسانی که مشاغل سختی را تجربه کرده‌اند، تمام روز در رستوران کار کرده‌اند، در خانه‌های بدون امکانات زندگی کرده‌اند و دچار سوءاستفاده‌های وحشتناکی شده‌اند، چیزهای زیادی یاد بگیریم.

ما می‌توانیم با همکاری با کسانی که از نزدیک مشکلات جامعه را لمس کرده‌اند، اما دانش تخصصی ما را ندارند، یک چرخه مثبت ایجاد کنیم.

ما می‌توانیم با استفاده از اتحاد بین کارگران و روشنفکران، قدرت‌های استثمار را به سمتی مثبت هدایت کنیم. اما این تغییر مستلزم افرادی (مثل خودم) است که برای تحقق اهدافشان، فداکاری کنند. به قول وینستون چرچیل: «هرگز یک بحران خوب را هدر ندهید (یعنی از این فرصت استفاده کنید)». این جمله معمولاً از منظر منفی استفاده می‌شود، به این معنی که بحران فرصتی برای تحمیل تغییراتی است که مردم عادی متحمل آن می‌شوند. یکی از این نمونه‌ها، تصویب قانون میهن پرستی در ایالات متحده پس از حادثه «11 سپتامبر» است - محدودیت آزادی رادیکال که هرگز بدون ایجاد یک بحران حاصل نمی‌شود.

بحران امروز به‌عنوان ابزاری برای تغییر اساسی جامعه آمریکا، دچار اغراق و تحریف شده است. هدف این است که از هرگونه مخالفت در برابر تمرکز ثروت، تخریب محیط زیست و کاهش استقلال و آزادی شهروندان جلوگیری شود.

اگر با دقت به این موضوع نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که تغییرات مثبت غیر منتظره‌ای در اثر این اقدامات منفی ایجاد می‌شوند. برای بدست آوردن تغییرات مثبت، می‌توانیم یک تحول سازنده ایجاد کنیم. ما چاره‌ای جز این نداریم زیرا کنترل قدرت‌ها از دست ما خارج شده است.

به‌عنوان مثال، به طور ناگهانی و بدون مشارکت یا حتی مشورت با متخصصان، سفرهای گردشگری-تجاری به سراسر جهان محدود شدند. شرکت‌های هواپیمایی در حال ورشکستگی هستند. فرودگاه‌ها تعطیل شده‌اند و رفت و آمدی به بنادر انجام نمی‌شود.

اما گرچه روند سیاست در این مورد یک روند استبدادی است، اما استفاده از نفت برای حمل و نقل، و جامعه مصرفی که این کشور را فراگرفته، اکوسیستم ما را از بین می‌برد. آن زمان دقیقاً زمان مناسب

برای کنار گذاشتن جهانی سازی بود، و در صورتی که در صدد بازسازی جامعه خود باشیم، این ایجاد اختلال می‌تواند یک حرکت کاملاً مثبت تلقی شود.

حمل و نقل هوایی باید پایان یابد. مسافرت‌های بیهوده باید متوقف شوند.

دستورالعمل‌های قرنطینه که باعث خانه نشینی ما شده‌اند، باعث از بین رفتن مشاغل کوچک و قدرتمندتر شدن شرکت‌ها شده‌اند، و به افراد ابرثروتمند امکان کسب درآمدهای میلیاردی داده‌اند و بیشتر ما را به فقر سوق داده‌اند، یک نیروی منفی تلقی می‌شود.

اما از طرفی، اگر جنبه مثبت در خانه ماندن مد نظر باشد، آنگاه در خانه ماندن و کار با خانواده، می‌تواند امری مثبت باشد. اگر ما در محله‌های خود بمانیم، می‌توانیم از این فرصت استفاده کرده و جوامع قدرتمندی بسازیم که نسبت به قدرت ثروتمندان اعتراض کنند. ما می‌توانیم از این فرصت استفاده کرده و همسایه‌ها و محله‌های خود را بشناسیم و با آنها تعامل و ارتباط برقرار کنیم.

تدریس دوره‌های آنلاین، می‌تواند از حضور خودرو در خیابان‌ها بکاهد و حتی ارتباطات نوینی بین دانش آموزان و معلمان سراسر جهان ایجاد می‌کند و آموزش در سطح بین المللی را فراهم می‌کند. اما امروزه آموزش آنلاین عمدتاً در دست و کنترل تعدادی افراد سودجو است. ما باید کنترل آموزش آنلاین را خود به دست بگیریم و مسیر آن را تغییر دهیم.

من اینجا فقط می‌توانم به بیان توصیه‌ها و پیشنهادها بسنده کنم. ما باید برای ایجاد تغییر و جلوگیری از قدرت‌های خطرناکی که در ایالات متحده به وجود آمده‌اند، با هم همکاری کنیم.

می‌خواهم توصیه کنم که همانقدر که از ویرانی‌ها و آسیب‌های جامعه ناراحتیم و اظهار تأسف می‌کنیم، اما باید چشم خود را به روی روش‌های ابتکاری و خلاقانه باز کنیم تا بتوانیم نیروهای منفی را تغییر داده و یک تحول اساسی در جامعه ایجاد کنیم. اگر بخواهم صادق باشم باید بگویم که برای چنین تحولی، خیلی دیر شده است.

آیکیدو (تغییر) سیاست و خط مشی‌هایی که در اینجا بیان می‌کنم، بسیار پیچیده و در عین حال دقیق است. اکثر سیاستمداران جرأت نمی‌کنند چنین سیاستی را پیش بگیرند. آنها بر این عقیده استوار هستند که نباید رسالت‌های خود را برای مخاطبان آمریکایی غافل بیان کنند، غفلی که ناشی از رسانه‌های اجتماعی و تبلیغات تجاری مزخرف است.

اما من شما، هموطنان آمریکایی‌ام را جدی می‌گیرم، همیشه با شما صحبت خواهم کرد و شما را مخاطب خود قرار خواهم داد. من بر این باورم که شمایی که پشت میز پیشخوان وال مارت ایستاده‌اید، در آمازون کار می‌کنید، اواخر شب میزهای مک دونالد را پاک می‌کنید، کاملاً می‌توانید این مسائل پیچیده را درک کنید؛ همچنین می‌توانید و در صورت لزوم خواستار اعتراض هستید. شما فرهنگ مسموم مصرف کنندگی را از بین خواهید برد و در این مبارزه همراه من خواهید بود.

در ادامه، بگذارید دیدگاه رئیس جمهور فرانکلین دلانو روزولت در سخنرانی دولت اتحادیه (متحد) در 6 ژانویه 1941 را به عنوان چالشی در مورد تفکرات فاشیسم بیان کنم.

روزولت خواستار «چهار آزادی» برای همه شهروندان بود: «آزادی بیان»، «آزادی پرستش یا ادیان»، «آزادی از قید فقر» و «آزادی از قید بیم و ترس».

روزولت اهمیت این چهار آزادی را به وضوح بیان کرد.

او اظهار داشت: «در روزهای آینده، که به دنبال امنیت هستیم، خواستار جهانی هستیم که بر پایه چهار آزادی اساسی بشر بنا شده باشد».

اولین مورد، آزادی بیان در همه جای جهان است.

دومین مورد، این است که هر کس در هر جای جهان بتواند خدای خود را به هر شکلی که می‌خواهد پرستش کند.

سومین مورد، آزادی از قید فقر است، که از منظر جهانی به معنای درک اقتصادی است، که هر کشوری باید زندگی سالم در زمان صلح را برای مردمانش فراهم کند.

چهارمین مورد، آزادی از قید ترس است، که از منظر جهانی به معنای کاهش تسلیحات در سراسر جهان به شکلی کاملاً دقیق است که هیچ کشوری نتواند به همسایگان خود اعلام جنگ کند.

این دیدگاه و چشم انداز مستلزم انرژی و تمرکز زیاد است، این دیدگاه از ما می‌خواهد که به خیابان‌ها بیاییم و با کمک محله‌های دیگر، جامعه‌ای عادل و منصف بسازیم. تصادفاً چنین فرصتی به ما داده شده است. اکنون وقت آن است که از این فرصت در مسیر درست استفاده کنیم.

فصل 7

درآمد پایه جهانی:

آزادی اقتصادی یا اولین گام به سوی بردگی؟

7 ژوئن سال 2020

در انتخابات مقدماتی دموکرات‌ها، اندرو یانگ درآمد پایه جهانی (UBI) را به عنوان اصل اساسی کارزار انتخاباتی خود مطرح کرد. این موضوع توسط برنی سندرز نیز تکرار شد و درآمد کشورهایی مانند دانمارک و فنلاند را به عنوان الگوی احتمالی توسعه آینده در نظر داشت.

یانگ و سندرز بیان کردند که اتوماسیون تولید و سایر تغییرات فناوری که در آمریکا در حال وقوع است، حتی در زمان شکوفایی اقتصادی نیز ایجاد اشتغال را به تاخیر انداخته و تنها می‌توان با درآمد پایه جهانی با این مشکل مقابله کرد.

درآمد پایه جهانی، مزایا و معایبی دارد که باید شهروندان، رسانه‌ها و مراکز دولت در مورد آنها صحبت کرده و آن را به بحث بگذارند. چنین بحثی در شرایط کنونی پر از خشونت، کاملاً غیرممکن است.

آنچه اکنون داریم، فقط یک درآمد پایه جهانی است که بدون هیچ گونه دادرسی دموکراتیک یا مسئولیتی به ما تحمیل شده است. و آن به «بررسی محرک ویروس کرونا» معروف است. روزنامه‌ها می‌گویند که اگر کنگره لایحه‌ای را تصویب کند، به زودی 1200 دلار دیگر از طریق پست دریافت خواهیم کرد.

اجازه دهید به عقب برگردیم و در مورد این چک‌های 1200 دلاری که دولت به ما پیشنهاد داده، اندکی تأمل کنیم. بسیاری از ما، به خاطر قرنطینه و تعطیلی فعلی، از نظر اقتصادی ورشکسته شده و بیکار شده‌ایم. درست است که این چک محرک فقط یک نوع وجه و پرداخت است اما چه دوست داشته باشید چه نداشته باشید، آن «درآمد پایه جهانی» ما است. اما آیا این درآمد پایه جهانی این فرصت را به ما می‌دهد که هنرمندانی خلاق باشیم، در محله‌های خود به صورت داوطلبانه فعالیت کنیم، و آیا امنیت مالی ما را تضمین می‌کند تا به آرزوهای خود دست یابیم؟

خیر، متأسفانه، این درآمد پایه جهانی از بالا به ما تحمیل شده است. چه کسی می‌داند پشت پرده این ایده چه کسی است. قطعاً نظر ما در این مورد برای هیچ کس مهم نبوده است. بحث ما این نیست که چرا مبلغ آن این مقدار است و اینکه چه کسانی آن را دریافت می‌کنند. فقط یک چیز مهم است و آن این است که فاصله ما با قدرتمندان آنقدر زیاد است که برای نظر ما اهمیتی قائل نمی‌شوند.

همچنین، درآمد پایه جهانی بر این فرض استوار است که درآمد، مسئله اساسی و عمده آمریکایی‌ها است. هیچ اقتصاددان برجسته‌ای این دروغ را باور نمی‌کند. مسئله اصلی در ایالات متحده، دارایی و مالکیت است. و دارایی‌ها در احاطه تعداد انگشت شماری از ثروتمندان است.

واکنش اغراق آمیز به کووید-19 اقتصاد ایالات متحده را زمینگیر کرده و تنها طی چند ماه، باعث بیکاری شدن بسیاری از افراد شده است.

این زوال اقتصادی که از قبل برنامه ریزی شده، باعث شده که نیازمند درآمد پایه جهانی شویم و برای رسیدن به آن، دست و پا بزنیم.

در عین حال، میلیاردرها و مدیر عامل‌ها نیز میلیاردها دلار یارانه (سوبسید) می‌گیرند. آنها به درآمد پایه جهانی احتیاج ندارند زیرا پولشان را از طریق دلالی، از پولی که چاپ می‌کنند و از پولی که از ما می‌گیرند، تامین می‌شود. کووید-19 با انتقال گسترده ثروت همراه است و تا زمانی که این انتقال متوقف نشود، درآمد پایه جهانی کمک چندانی به ما نخواهد کرد.

اکثر ما با تعدیل نیرو و روبرو هستیم، فروشگاه‌های کوچک با مقررات خودسرانه تعطیل می‌شوند و طی چند ماه آینده، اکثر ما با گرسنگی و بی خانمانی روبرو خواهیم شد مگر اینکه همین حالا اقدامی انجام دهیم.

پرداخت درآمد پایه بدون در نظر گرفتن تمرکز ثروت، که طی 5 ماه گذشته به شدت افزایش یافته، دستورالعملی فاجعه بار است. انجام این کار، با ایجاد فضایی که در آن چاره‌ای جز پذیرش آن چک‌ها نداریم، عملی جنایتکارانه است.

افراد ابرثروتمند طی دوازده سال گذشته و به ویژه سه ماه گذشته، از طریق بانک مرکزی ایالات متحده به چاپ پول پرداخته‌اند و آن را به خودشان داده‌اند. اگر آن پول‌ها را پس بگیریم، نمی‌توانیم با نابرابری اقتصادی مقابله کنیم.

وقتی حواس شما را با چیزهای دیگر پرت کرده بودند، در این میان پنج تا ده تریلیون دلار ناپدید شد. اگر شکاف اقتصادی ایجاد شده در ایالات متحده را نادیده بگیریم، اگر اجازه دهیم غارتگران به غارت و چپاول خود ادامه دهند، آنگاه پول رایگانی که دولت به ما می‌دهد، تبعاتی به دنبال خواهد داشت و بلاعوض نخواهد بود. این هزینه با مالیات شما جبران خواهد شد (مطمئناً نه با مالیات شرکت‌های چند ملیتی و دفاتر مرکزی آنها در خارج از کشور)، یا اینکه بدهی کشور را افزایش خواهد داد و قدرت خرید شما را کاهش خواهد داد.

ما نمی‌توانیم مواد غذایی خود را تولید کنیم، نمی‌توانیم انرژی خود را تولید کنیم و نمی‌توانیم لباس، مبلمان و سایر وسایل یک زندگی روزمره را تولید کنیم. ما فقط می‌توانیم با پولی که شرکت‌ها به ما می‌پردازند در فروشگاه‌های بزرگی که توسط شرکت‌های چند ملیتی اداره می‌شوند، خرید کنیم و محصولاتی را که کارگران کم درآمد خارج از کشور تولید می‌کنند، خریداری کنیم.

دولت بازیچه دست ثروتمندان و قدرتمندان شده است. مقامات عالی رتبه دولت، قضات و حتی مدیران سطح میانی با حمایت شرکت‌های چند ملیتی و بانک‌های سرمایه گذاری، منصوب می‌شوند. خود سیاستمداران هم از همه بدتر هستند.

کارشناسان خبره دولت برکنار شده‌اند و وظایف الزامی و ضروری دولت به شرکت‌های خصوصی‌ای که در جهت سودهای کوتاه مدت کار می‌کنند و نه در جهت منفعت مردم، واگذار می‌شود. دلارهای حاصل

از مالیات شما به عنوان دستمزد به این شرکت‌ها پرداخت می‌شود، اما آنها هرگز به قانون اساسی سوگند یاد نمی‌کنند و رسالت اصلی آنها رساندن سود به صاحبانشان است.

قبل از بحث در مورد درآمد پایه، باید توزیع مجدد دارایی‌ها (ثروت)، شفافیت کامل دولت و توقف کامل نفوذ بی دلیل و خطرناک ثروتمندان و بانک‌ها و شرکت‌های منصوب به آنها، در تدوین سیاست در نظر گرفته شود.

ما باید بفهمیم و درک کنیم که چرا بانک‌ها می‌خواهند عادات وابستگی و انفعال را در ما تقویت کنند. از این گذشته، اگر فقط بنشینیم و تلویزیون تماشا کنیم و منتظر رسیدن چک‌های محرک باشیم، آنگاه دیگر نمی‌توانیم اقدام خاصی انجام دهیم و نمی‌توانیم اقتصاد خود را احیا کنیم.

بگذارید اندکی در مورد رابطه بین فناوری و درآمد پایه جهانی مورد نظر صحبت کنیم. استدلال مطرح شده توسط یانگ و سندرز این بود که اتوماسیون و رشد هوش مصنوعی و سایر فناوری‌ها باعث کاهش اشتغال می‌شود زیرا حتی بهره‌وری آنها قابل مقایسه با بهره‌وری افراد نیست. بنابراین، ما به یک UBI (درآمد پایه جهانی) نیاز داریم تا بتوانیم کارگرانی که بخاطر به‌کارگیری فناوری‌های جدید، بیکار شده‌اند را در بخش‌های دیگر مشغول به کار کنیم و معنی جدیدی برای کار ایجاد کنیم.

فرض بر این است که درست همانطور که خورشید از شرق طلوع می‌کند، اتوماسیون، پیاده‌سازی هوش مصنوعی و پایان تعاملات انسان با انسان نیز یک قانون طبیعی غیر قابل انکار است، و این موضوع فراتر از حوزه سیاست است.

اما آیا ما واقعاً مجبوریم که نظم طبیعی جامعه را از بین ببریم تا خدای بی رحم فناوری را که در صدد انقلاب صنعتی چهارم است، سیراب کنیم؟ آیا واقعاً مجبوریم که نظم طبیعی جامعه را بخاطر سلطه اجتناب ناپذیر اتوماسیون، ماشین‌های خودران، ربات‌ها و هواپیماهای بدون سرنشین بر این کره خاکی از بین ببریم؟ آیا اینترنت اشیا واقعاً بهشت برین است؟

آیا توسعه هوش مصنوعی (AI) با عهد و پیمان بین خدا و انسان مطابقت دارد؟ یا فقط طرحی برای سودجویی عده‌ای معدود و سوق دادن مردان و زنان عادی به فقر و وابستگی است؟

پاسخ به این سوالات بسیار سخت است. جواب این سوالات مستلزم یک بحث آزاد است که در آن متخصصان جامعه، فناوری، حکومت و اقتصاد، و البته شهروندانی که تاثیر فناوری را به خوبی درک کرده‌اند، حضور داشته باشند. علاوه بر این، این بحث باید شفاف و علمی باشد و ثروتمندانی که از اتوماسیون و هوش مصنوعی بهره‌مند می‌شوند حضور نداشته باشند تا بتوانند خواسته‌های شوم خود را جامعه حقیقت ببوشانند.

بهره‌وری بدون افزایش اشتغال، خط استاندارد است که برای توجیه این درآمد پایه استفاده می‌شود.

بهره‌وری، گاو مقدسی است که هیچ کس به غیر از کاهنان اعظم نمی‌تواند به آن نزدیک شود. و همیشه برای توجیه یک مفهوم جعلی و نادرست از این راهکار استفاده می‌شود. این قانون جاذبه یا قانون دوم

ترمودینامیک نیست. این ایده مغرضانه و پیچیده‌ای است که معتقد است برخی فعالیت‌های خاص اقتصادی بیش از بقیه اهمیت دارند.

اگر روز خود را صرف کمک به مادر بیمار خود، رسیدگی به سبزیجات مزرعه، داوطلب شدن برای کمک به معلولین یا بازی با فرزندان خود می‌کنید، این کارها از نظر کسانی که قوانین بهره‌وری را ایجاد می‌کنند، فعالیت‌های مفید و مثمر ثمری محسوب نمی‌شوند.

اگر جنگل یا زمین‌های کشاورزی را برای ساخت مراکز خرید غیرضروری از بین ببریم، اگر رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را با آلوده‌کننده‌های کارخانه‌ها یا معادن اورانیوم آلوده کنیم یا اگر در خارج از کشور بجنگیم، این بهره‌وری محسوب می‌شود. شکاف بین اشتغال و بهره‌وری، مطمئناً صرفاً فقط نتیجه تغییر فناوری نیست.

در آخر، ما قبل از اینکه در مورد آینده ایالات متحده صحبت کنیم، باید در مورد اینکه ایالات متحده در این لحظه در کجای تاریخ قرار دارد و چه تاریخچه‌ای پشت آن است، صحبت کنیم.

در نسل قبل، یک رقابت عمیق ایدئولوژیک و اقتصادی بین اقتصاد ایالات متحده و اروپا و اقتصاد سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین وجود داشت. و ما به اشتباه از آن به‌عنوان جنگ سرد یاد می‌کنیم.

ایالات متحده بر این باور بود که هیچ محدودیتی برای دستیابی افراد به دستاوردهایشان وجود ندارد، و آزادی‌های فردی از منافع عمومی مهم‌تر هستند.

اقتصادهای سوسیالیستی بر این باور بودند که برابری اقتصادی برای یک جامعه سالم الزامی است و در راستای این هدف، اقداماتی انجام دادند.

من در ایالات متحده بزرگ شده‌ام. ما بر این باوریم که می‌توانیم برابری اقتصادی داشته باشیم و در عین حال می‌توانیم برای دستیابی به دستاوردهایمان تلاش کنیم.

اما، آنچه را که ما یک چیز نرمال و طبیعی می‌انگاشتیم، اصلاً طبیعی نبود. تمرکز گسترده ثروت، استثمار کارگران و سو استفاده از کودکان کار در اواخر قرن نوزدهم و حتی در دهه 1930، امری رایج بود.

اما وجود بلوک سوسیالیستی، گرچه ناقص بود، اما فشار بی‌وقفه‌ای را بر ایالات متحده وارد می‌کرد تا سیستم خود را اصلاح کند و جامعه‌ای عادلانه‌تر ایجاد کند.

در اواخر دهه 1930، تهدید بروز یک انقلاب در ایالات متحده نیز وجود داشت و باعث شد که مسائل مربوط به کارگران را که قبلاً نادیده گرفته می‌شد، در نظر بگیرند.

شاید ما از آن فشار (فشار بلوک سوسیالیستی بر آمریکا) بی‌اطلاع باشیم، اما آن باعث ایجاد مواردی مانند رفاه و حداقل دستمزد شد.

حقوق مدیر عامل‌ها کاهش یافت. مالیات ثروتمندان تا 90٪ افزایش یافت و هیچ میلیاردر یا گریزگاه مالیاتی وجود نداشت. آمریکا اینگونه نبود زیرا ثروتمندان افراد درستکاری بودند. و دلیل آن، همان فشار بی وقفه بود.

هنگامی که «بلوک به اصطلاح کمونیست» از دهه 1980 در معرض تجاری سازی قرار گرفت و مخالفت ایدئولوژیکی کاهش یافت، ایالات متحده نیز به آرامی به اقتصاد ظالمانه‌ای که قبلاً از آن برخوردار بود بازگشت، که در آن همه هزینه‌ها بر دوش کارگران و طبقه ضعیف جامعه بود. اما الان، اتوماسیون و هواپیماهای بدون سرنشین، هوش مصنوعی و ربات‌ها، امکان انجام آزمایشات بی رحمانه تری را فراهم کرده‌اند.

اما تغییر در جامعه آمریکا، مانند تغییرات آب و هوایی، آنقدر کند بود که ما حتی متوجه آن نمی‌شدیم. ما بیش از حد درگیر ایمیل و فیس بوک شده بودیم.

ما متوجه نبودیم که قوانین پذیرفته شده، اعمال نمی‌شوند و در عوض یک دنیای پرزرق و برق و بی رحمی جای آن را گرفته است.

در نهایت، ما تا زمانی که یک فرهنگ و یک سیستمی نداشته باشیم که در آن برخی قدرت‌ها به دفاع از حقوق شهروندان بپردازند، نمی‌توانیم در مورد درآمد پایه جهانی در ایالات متحده بحث کنیم. در آخر باید بگویم که این نیروی قدرتمند باید توسط شما، توسط من و ما ساخته شود، نه توسط متخصصان یا سیاستمداران و شرکت‌های تولید کننده هواپیماهای بدون سرنشین و ربات.

فصل 8

سناریوهای آینده حکمرانی جهانی و کنگره زمین

14 ژوئن سال 2020

ما را در معرض یک گزینه (انتخاب) منفی قرار داده‌اند و این اتفاقی نیست.

جهان با قدرت‌های پنهان، با انتقال پول از یک بانک به بانک دیگر، با انتقال اطلاعات، عکس و محتویات بین رسانه‌های انحصاری، بانک‌ها و روابط عمومی و شرکت‌های مشاوره‌ای که به میلیاردرها خدمت می‌کنند و و بدترین کارهای آنها را انسان دوستانه جلوه می‌دهند، احاطه شده است.

جهان به سمتی در حرکت است که ثروت و قدرت فقط در دست افراد معدودی متمرکز می‌شوند. اطلاعاتی که به افراد کارگر داده می‌شود به طور شدت معمولی و پیش پا افتاده است. اگر بخواهیم به مسائل بین المللی پاسخ دهیم، باید با این قدرت‌های جدید کار کنیم و در برابر این خدایان دروغین و اربابان خودگماشته جهانی، زانو بزنیم.

این جهانی سازی که با بی رحمی تمام همه پول‌های ما را کنترل می‌کند، همه چیزهای مورد نیاز را تولید می‌کند و حتی سعی می‌کند ذهن ما را با انتشار پست‌ها در شبکه‌های اجتماعی کنترل کند، و شأن و منزلت ما را آنقدر پایین بیاورد که فقط در پی تصاویر مبتذل باشیم، ما را زیر پای خودش له کرده است. اما گزینه ضد گلوبالیستی مطرح شده، متشکل از گروه‌های نژادپرست و انزوا طلب است. گروه‌هایی که از خشونت و سخنان بسیار تلخ و آزار دهنده استفاده می‌کنند. این گروه‌ها به شدت قدرتمند هستند، اما آنها به حقیقت علاقه‌ای ندارند، و به اندازه بقیه قدرتمندان سعی در گمراهی کارگران نومید دارند.

این گروه‌ها نه تنها خواهان اصلاح نهادهای جهانی نیستند، بلکه خواستار تجزیه کامل آنها هستند. آنها هیچ راه حلی برای تغییر آب و هوا یا جلوگیری از تسلط فناوری بر جامعه ندارند و در بیشتر موارد، این تهدیدات را نادیده می‌گیرند.

برای گرفتن مشاوره و رهنمودهای سازنده می‌توانیم به نهادهای جهانی مانند سازمان ملل یا سازمان بهداشت جهانی که اهدافی الهام بخش دارند، مراجعه کنیم.

وقتی کلمات الهام بخش قانون اساسی یونسکو (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد) را می‌خوانم برانگیخته می‌شوم: «از آنجا که جنگ‌ها در ابتدا در ذهن انسان‌ها شکل می‌گیرد، پس دفاع از صلح نیز باید ابتدا در ذهن انسان‌ها شکل بگیرد».

گرچه این موسسات بین المللی مانند یونسکو هنوز ذره‌ای از آبرو و اصالت خود را حفظ کرده‌اند، اما آنها نیز چنان به پول شرکت‌های بزرگ به طور مستقیم یا غیرمستقیم آلوده شده‌اند که اولویت‌ها و برنامه‌های اصلی آنها توسط میلیاردرهایی مانند بیل گیتس که زیر پرچم دروغین خیریه به ثروت اندوزی می‌پردازند، دیکته می‌شود.

با توجه به این گزینه‌های غیرممکن، اکثر ما وقت، دانش و انگیزه لازم برای مقابله با جهانی شدن را نداریم، و بنابراین نمی‌دانیم برای کمک گرفتن به کجا باید مراجعه کنیم.

بین جهانی سازی حاکم بر فعالیت‌های تجاری و مالی و چشم انداز الهام بخش بین المللی گرایی، و بین گرد هم آمدن شهروندان کره زمین برای ایجاد یک حکومت آگاه و اخلاق مدار و تأسیس سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین المللی برای حل مشکلات مشترک بشر، تفاوت زیادی وجود دارد.

جهانی سازی، افرادی را که اغلب با استعداد هستند، گرد هم می‌آورد تا از طریق تجارت و توسعه فناوری، به سودهای کلان دست یابد. جهانی سازی بر این فرض استوار است که تصمیمات بانک‌ها و شرکت‌های چند ملیتی در جهت منفعت مردم عادی است و رشد و مصرف کنندگی باعث خوشبختی همه می‌شود. اما موفقیت از منظر کسب و کارها فقط دستیابی به سود است و گرچه ممکن است از برخی از این سودها برای کمک به افراد فقیر استفاده شود، اما انگیزه اصلی آنها بهره برداری و استثمار است.

ما باید به سنت بین المللی گرایی شجاع و بی پروای خود بازگردیم و آن را جایگزین جهانی سازی کنیم، به طوریکه نه انزواطلبانه باشد و نه مبتنی بر هویت قومی باشد.

تخریب جنگل‌های آمازون توسط دولت رئیس جمهور برزیل، ژایر بولسونارو، را در نظر بگیرید. اقدامات کنونی، که اکنون تمام رسانه‌ها آنها را نادیده می‌گیرند، باعث از بین رفتن تمدن و ایجاد یک سیاره خشک و برهوت برای جوانان است. هیچ کاری از دست ما بر نمی‌آید. نهادهای بین المللی هم هیچ قدرتی برای جلوگیری از این اقدامات ندارند.

جنگل آمازون در حال نابودی است و در عوض، شرکت عظیم و بزرگ آمازون، آنقدر ریشه دوانده که می‌تواند کنترل اقتصاد جهانی را بدست بگیرد. جنگلی که هوای ما را تصفیه می‌کند، سوزانده می‌شود و در عوض یک جنگل دیجیتالی که آزادی اقتصادی را از بین برده، شکوفا می‌شود.

ما به سیستمی نیاز داریم که بتواند مسائل و مشکلات جهانی را شناسایی کرده و در سطح محلی به آنها پاسخ دهد. سازمان ملل می‌تواند بیانیه دهد. روشنفکران مشهور می‌توانند مقاله بنویسند. سازمان‌های مردم نهاد یا NGO ها می‌توانند اعتراضات خود را اعلام کنند و برای دادخواست ها از شهروندان امضا بگیرند. اما هیچ تلاش هماهنگی برای جلوگیری از نابودی آینده ما انجام نمی‌شود.

شکل متری تغییر رژیم در مقیاس جهانی (نه تغییر رژیم به رهبری شرکت‌ها) همان چیز است که شهروندان می‌توانند آن را دنبال کنند.

فراموش نکنید که هزاران جوان از سراسر جهان در دهه 1930 برای جنگ با رژیم فاشیست فرانکو به اسپانیا رفتند. در آن شرایط، کلمه «تغییر رژیم» بار منفی و خجالت باری نداشت و نباید هم می‌داشت.

همچنین استفاده از زور برای مبارزه با دولت‌های فاشیستی که برای ایجاد «فضای زندگی»، کشتار بی رحمانه انجام می‌دادند، اصلاً شرم آور نبود. چون واقعاً راه چاره دیگری وجود نداشت.

ما نمی‌توانیم نیاز مبرم به تغییر حاکمیت زمین خود را نادیده بگیریم و برای این کار نباید فقط به امضای دادخواست‌ها بسنده کنیم. این امر مستلزم تغییر حکمرانی جهانی است، نه به‌عنوان ابزاری برای بانکداران سرمایه‌گذاری و نیکوکاران ثروتمند، بلکه به‌عنوان ابزاری برای مقابله با خطر فروپاشی زیست محیطی، نظامی‌گری و تمرکز گسترده ثروت.

ما برای آینده به چشم اندازی نیاز داریم که فراتر از اقتصاد مبتنی بر مصرف‌کنندگی و یک جامعه نظامی‌پارانوئید باشد؛ چشم اندازی که الهام بخش ما باشد تا هنگام مقابله با قدرت‌های پنهان، همه چیز خود را به خطر بیندازیم.

تعداد اندکی از روشنفکران و فعالان جان خود را در گوشه و کنار کره زمین به خطر انداختند تا با تمامیت‌خواهی یا توتالیتاریسم مبارزه کنند، و طرفدار بین‌المللی‌گرایی و صلح جهانی باشند. سرانجام، دولت‌های روسیه، چین، ایالات متحده و انگلیس و سایر دولت‌های تبعیدی حمایت خود را از آنها اعلام کردند. این حمایت خطرات زیادی را نیز به همراه داشت. اما نه تنها رویای شکست فاشیست‌ها، بلکه ایجاد همکاری بین‌المللی واقعی نیز از بین نرفت.

اصل و اساس سازمان ملل به کنوانسیون‌های صلح لاهه در سال‌های 1899، 1907 و 1914 (که مورد آخر آن با آغاز جنگ جهانی اول اجرایی نشد) باز می‌گردد. آن کنوانسیون‌های صلح، قوانین بین‌المللی-ای را مدون کردند، خلع سلاح را به رژیم‌های جهانی پیشنهاد داده و سپس اجرا کردند، و قوانین بشردوستانه را برای انجام دیپلماسی، تجارت و جنگ اعلام کردند که شامل مجازات جنایات جنگی بود. کنوانسیون‌های صلح لاهه منشأ بسیاری از مواردی بود که ما آنها را حقوق بین‌الملل می‌دانیم.

کنوانسیون‌های صلح لاهه، منجر به تشکیل جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول شد. برای اولین بار، این کره خاکی مجهز به نوعی حکومت جهانی شد تا بتواند با حاکمیت جهانی به رهبری شرکت‌های چند ملیتی، مقابله کند. جامعه ملل در سال 1928 به دستاوردهایی مانند پیمان بریان-کلوگ (Kellogg - Briand) و ایجاد چارچوبی برای پایان دادن به جنگ دست یافت. و پایه‌های سازمان ملل، به واسطه این دستاوردهای جامعه ملل و سایر جنبش‌های بین‌المللی، بنا شد.

متأسفانه، ایالات متحده پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم، نتوانست از غنائم حاصل از حاکمیت جهانی استثمارگر، یعنی امپراتوری فاسد انگلیس چشم‌پوشد. افراد ابرثروتمند آمریکا با ایجاد روابطی عمیق با لندن، سرانجام آمریکایی‌ها را که همچنان در حال مبارزه با فاشیسم بودند را سرکوب کردند و ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی را به جای شریک صلح جهانی، به یک تهدید برای خود تبدیل کرد. در نتیجه، جنگ سرد شروع شد و اختیارات سازمان ملل متحد نیز محدود شد.

با اینکه بودجه سازمان ملل متحد در زمان دولت جورج دبلیو بوش تا حد زیادی کاهش یافت، حتی با اینکه سیاست‌های آمریکا در دولت اوباما و ترامپ بیشتر و بیشتر از قوانین بین‌المللی فاصله گرفتند، اما سازمان ملل متحد همچنان مکانی حیاتی و ضروری است تا شهروندان بتوانند برای عدالت و راهنمایی به آن مراجعه کنند.

با این حال، سازمان ملل و نهادهای جهانی وابسته، از آرمان‌های اولیه و اساسی خود فاصله گرفته‌اند. آنها توسط بوروکرات‌های بازنشسته از مشاغل راحت و بی دردسر، اداره می‌شوند و بودجه آنها (به طور مستقیم و غیرمستقیم) از شرکت‌های چند ملیتی و میلیاردرهایی که مخالف منافع عموم هستند، تأمین می‌شود.

تغییر آب و هوا (اقلیم) و انگیزه جنگ، تکامل فناوری و تأثیر منفی آن بر انسان، چالش‌های بزرگ تمدنی است که در پی یک حکومت جهانی واقعی است. با این وجود، شهروندان کره زمین توانایی این را ندارند که برای یک هدف مشترک، با هم هماهنگ شوند.

ما خواستار یک نوع حاکمیت جهانی هستیم که در مقابل نهادهای مرموز و سری و مغرض مانند G7 یا صندوق بین‌المللی پول، نسبت به مردم مسئول و پاسخگو باشد.

کارشناسان خوش خوراک دفاتر سازمان ملل متحد که بودجه آنها از بنیادهای ثروتمندان تأمین می‌شود، اهمیتی به خطرات واقعی سقوط اقتصادی، زیست محیطی و سیستمی نمی‌دهند. ارزش نظرات عجیب و غریب میلیاردرهایی مانند بیل گیتس، مایکل بلومبرگ و وارن بافت در مورد آب و هوا، اقتصاد، بهداشت و ژئوپلیتیک، بیشتر از کارشناسان اصول اخلاق، یا شهروندان زمین است.

مسئله جهانی سازی صرفاً فقط میلیاردرها نیستند. شبکه‌ها، ده‌ها هزار ابر رایانه در سراسر جهان را بهم وصل می‌کنند تا سود را هر روز، هر دقیقه و هر ثانیه افزایش دهند. این ابر رایانه‌ها هستند که تصمیم نهایی شرکت BlackRock (بلک راک) و Bank of America را می‌گیرند، و سعی می‌کنند ارزش پولی کل زمین را ارزیابی کنند و سودها را بر اساس الگوریتم‌هایی که هیچ‌گونه اصول اخلاقی‌ای در آنها لحاظ نشده، محاسبه کنند.

و وقتی شبکه‌های اجتماعی، فیلم‌ها و بازی‌ها می‌توانند با کمک دوپامین، ما را به تفکر کوتاه مدت سوق دهند و شبکه‌های عصبی مغز ما را تغییر دهند، پس رایانه‌ها هم می‌توانند همین کار را انجام دهند.

ما انسان‌ها ذهن خود را به طور کامل از دست نداده‌ایم، اما بدون اینکه متوجه باشیم، حتی کارهای واقعی را نیز به ابر رایانه‌ها سپرده‌ایم.

سازمان ملل را اصلاح نکنید؛ سازمان ملل متحد را متحول کنید (کاملاً تغییر دهید)!

ایالات متحده هرگز نتوانست مانند زمان رئیس جمهور فرانکلین روزولت، نسبت به سازمان ملل متحد متعهد باشد. دولت من سازمان ملل را در مرکز دیپلماسی، اقتصادی و امنیتی قرار خواهد داد، اما نه این سازمان ملل متحدی که اکنون شاهد آن هستیم، بلکه یک سازمان ملل متحد متفاوت؛ نهادی متعهد به منافع عمومی که در مقابل ثروتمندان و قدرتمندان قرار می‌گیرد و در جهت منافع آنها تلاش نمی‌کند.

حملات حزب راست گرا به حاکمیت جهانی (به ویژه سازمان ملل) اغلب درست است، اما نیت آنها نیت درستی نیست. قدرت‌های پنهان می‌خواهند بقایای مهم و حیاتی سیستم جهانی را خصوصی سازی کنند، و مانع ایجاد قوانین بین‌المللی، نظارت و پاسخ علمی به تهدیدهای بین‌المللی شوند.

دنیای خطرناک و ناپایدار ما پاسخی جهانی از ما می‌خواهد. منظور از «جهانی»، انتشار پست‌های فیس بوک نیست، بلکه اقدامات بین المللی هماهنگ شده توسط شهروندان متعهد کره زمین است. شهروندانی که به اندازه بانکداران و ابرثروتمندان سازماندهی شده و هماهنگ باشند.

مردم این کره خاکی برای کارهای مالی، ساخت، توزیع و کسب سود به شدت با هم هماهنگ می‌شوند، اما در همکاری و هماهنگی روشنفکران اخلاقی و شهروندان سراسر جهان، به شدت ضعیف هستیم.

ما به یک سیستم بین المللی نیاز داریم که قبل از هر چیز، به تحلیل علمی و منطقی علل تهدیدات پیش رو بپردازد و بر اجرای بی درنگ یک پاسخ و واکنش گسترده نظارت کند.

کنگره زمین

وضعیت کنونی آنقدر جدی است که ارائه یک فهرست کلی از اصلاحات هم نتیجه‌ای نخواهد داشت. آنچه ما نیاز داریم یک تحول ساختاری عظیم است، نه یک اصلاح تدریجی، که عملکرد سازمان ملل متحد را تغییر دهد.

ما باید سازمان ملل متحد را به یک نهاد با دو مجلس (حزب) تبدیل کنیم، چیزی شبیه کنگره، به طوری که دیگر فقط نماینده دولت‌ها نباشد (که به دلیل مشکلات مالی جهانی از هم پاشیده‌اند)، بلکه نماینده شهروندان زمین به روشی دموکراتیک باشد.

چنین اقدامی، اختیارات سال 1942 را به سازمان ملل بر می‌گرداند. مجمع کنونی سازمان ملل متحد به عنوان مجلس عالی، معادل سنا عمل خواهد کرد. در این مجلس عالی با حفظ عنوان «ملل متحد»، هر ملت یک نماینده دارد. با این وجود، سخنگوی منتخب همه اعضای سازمان ملل جایگزین شورای امنیت کنونی خواهد شد، که برای رسیدگی به مسائل اقتصادی، امنیتی، رفاهی و زیست محیطی زمین، با کمیته‌های دائمی و موقت همکاری می‌کند.

با این وجود، اختیارات حاکمیت جهانی باید به نهادی جدید منتقل شود که معادل یک مجلس پایین‌تر، یا «مجلس نمایندگان» عمل می‌کند. چون این مجلس نقش اصلی را بر عهده دارد، به همین دلیل نمی‌توان آن را با نهاد دیگری مقایسه کرد.

این مجلس قانونگذار، که در اینجا «کنگره زمین» نامیده می‌شود، نیازها و نگرانی‌های شهروندان زمین را در سطح محلی بیان می‌کند و به عنوان یک نهاد جهانی برای تدوین و اجرای سیاست‌های کل زمین عمل می‌کند.

کنگره زمین مدیریت حاکمیت جهانی را که در حال حاضر در انحصار بانک‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌های چند ملیتی است و سیاست‌های خود را به طور پنهانی بر دولت‌ها اعمال می‌کنند، بر عهده می‌گیرد.

کنگره زمین مستقیماً با شهروندان سراسر جهان در ارتباط خواهد بود، و نگرانی‌ها و مشکلات جوامع محلی را بررسی خواهد کرد، و به روشی علمی آنها را از مسائل جهانی آگاه خواهد کرد. این امر منجر به یک گفتگوی جهانی در تدوین سیاست‌های کل زمین می‌شود. کنگره زمین دموکراتیک‌تر از اکثر کشورهای کنونی خواهد بود.

اولین قانون حاکمیت جهانی این است که سرمایه خصوصی، بنیادها و صندوق‌های غیر انتفاعی که بودجه آنها توسط ثروتمندان تأمین می‌شود، در بحث آینده زمین جایی ندارند.

ما به تجزیه و تحلیل علمی و بحث‌های دقیق و انتقادی، به تعهد اخلاقی عمیق اعضای کنگره زمین و به تخیل و خلاقیت برای یافتن راه حل در شرایط غیر منتظره، نیاز داریم.

کنگره زمین که بودجه آن با کمک‌های محلی تأمین می‌شود، به‌عنوان یک سازمان جهانی عمل خواهد کرد، به طوریکه تأثیر بهره‌برداری شرکت‌ها از منابع را ارزیابی کرده و این اقدامات را به طور کامل متوقف کند. این سازمان این قابلیت را خواهد داشت که به اقدامات جنایتکارانه‌ای که امروز در برزیل اتفاق می‌افتد یا به انگیزه‌های وزارت دفاع ایالات متحده برای جنگ‌های بی پایان خاتمه دهد.

گرچه کنگره زمین از فناوری‌های جدید در جهت مثبت و برای تسهیل همکاری‌های واقعی در سراسر جهان نهایت استفاده را خواهد کرد، اما برای بحث و گفتگوی بین شهروندان، تحقیقات مشترک بین دانشمندان یا همکاری دولت‌ها در مورد مسائل جهانی یک ساختمان مرکزی نخواهد داشت که نمایندگان در آنجا دور هم جمع شوند، بلکه مکان جلسات و نشست‌های آنها در سراسر زمین پراکنده خواهد بود، و در آنها به تنظیم و اجرای سیاست‌ها در سطح محلی و در جهت تأمین نیازهای بشر، خواهند پرداخت.

کنگره زمین به شهروندان کره زمین فرصتی می‌دهد تا در مورد مشکلات مهمی که با آن روبرو هستیم آموزش ببینند و همزمان به آنها فرصت می‌دهد مشارکت در حاکمیت در سطح محلی و جهانی را بیاموزند.

کنگره زمین استراتژی‌هایی را تدوین خواهد کرد که به شهروندان امکان می‌دهد با هم سن و سالان خود در سراسر جهان مشارکت و همکاری داشته باشند. تجارت دیگر محدود به واردات و صادرات کالاهای انحصاری شرکت‌های بزرگ که انتشار کربن را افزایش می‌دهند، نخواهد بود.

بلکه یک اقتصاد مشارکتی خواهیم داشت که در آن جوامع سراسر جهان می‌توانند شرکایی هم منفعت خود پیدا کنند و تعاونی‌ها و تولیدی‌های کوچک خود را مدیریت کنند. نظارت دقیق از سطوح پایین نشأت می‌گیرد اما در سطح بین‌المللی اعمال می‌شود.

کنگره زمین به نمایندگی از جمعیت کل کره زمین، از اقیانوس‌ها، قطب شمال و قطب جنوب، جو و ماهواره‌ها و سایر دستگاه‌هایی که به دور زمین می‌چرخند محافظت خواهد کرد و برای تضمین اینکه اینترنتی که از انرژی تجدیدپذیر تأمین می‌شود، در دسترس همه باشد و امکان بحث‌های منطقی و علمی وجود داشته باشد، مقرراتی شفاف و کارآمد وضع خواهد کرد.

کنگره زمین، به عنوان نهاد اصلی قانونگذاری زمین، با توجه به جمعیت کل زمین، نمایندگانی را تعیین می‌کند. شاید بتوان برای هر 50 میلیون نفر یک نماینده تعیین کرد (120 نماینده برای 6 میلیارد نفر). برخی از نمایندگی‌ها باید از نظر جغرافیایی تعیین شوند (برای نمایندگی مناطقی مانند آفریقا یا آمریکای جنوبی) اما در عین حال، اعضای کنگره زمین نیز که نماینده گروه‌هایی هستند که بخش قابل توجهی از جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دهند اما تعداد آنها بسیار کم است مانند معلولان یا کسانی که در فقر مطلق هستند، باید حضور داشته باشند تا نماینده مستقیم آنها در دولت محلی باشند.

کنگره زمین باید برای موضوعات مهم پیش روی زمین، راه حل‌های بلند مدت (حداقل 30 ساله) تدوین کند و از بحث‌های متفکرانه و صریح که به راه حل‌های واقعی منجر می‌شود، حمایت کند. کنگره زمین همچنین بودجه‌های بلند مدتی را در سطح جهان هزینه خواهد کرد تا همه شهروندان زمین بتوانند از انرژی خورشیدی و بادی و کشاورزی ارگانیک استفاده کنند.

امنیت از نظر کنگره زمین یعنی محافظت از زمین و ساکنان آن. ساکنان زمین نه تنها انسان‌ها بلکه حیوانات بومی و گیاهان نیز محسوب می‌شوند. حاکمیت جهانی بر این فرض اساسی استوار است که هیچ کس مالک اقیانوس‌ها، هوا یا زمین نیست و تمام مفاهیم مدرن مانند «املاک و مستغلات» و «استخراج» در این زمینه جایی نخواهند داشت. کنگره زمین به شدت بر ماهیگیری، آلودگی هوا و آب، تخریب خاک و زیستگاه‌های طبیعی نظارت خواهد کرد. کنگره زمین بودجه پروژه‌هایی را که برای بازسازی طبیعت تلاش کنند و ساختمان‌هایی را که به اسم توسعه ساخته شده‌اند از بین ببرند، تامین خواهد کرد.

ارتباط و تعامل متخصصان علوم زمین، محیط زیست، کشاورزی و فناوری با گروه‌هایی که عمیقاً با شهروندان عادی در ارتباط هستند و همچنین با نمایندگان دولت‌های محلی، منجر به ایجاد یک چرخه مثبت از تحقیق، تجزیه و تحلیل عینی، پیشنهادهای سازنده و اجرای شفاف خواهد شد که عصر جدیدی از حاکمیت را به ارمغان خواهد آورد.

آینده حاکمیت جهانی می‌تواند به حل درگیری‌های کاملاً غیرضروری بین ایالات متحده و جمهوری خلق چین که هدفی جز سرگرمی و سود ندارند، کمک کند. این دو کشور باید در بالاترین سطوح با هم همکاری داشته تا بتوانند از پس چالش‌های کنونی برآیند و یک حکومت جهانی واقعی برای مردم ایجاد کنند.

اما در عوض، ما در ایالات متحده با کمپین‌هایی رو به رو هستیم که خواستار جنگ با چین هستند. کمپین‌هایی که از چین، اهریمنی پلید ساخته‌اند.

ارتباط این دو کشور فقط محدود به سیستم‌های تولید و مصرف کنندگی است نه ارتباط مردم آنها. ما به این دلیل که اقتصاد و زندگی مردم هر دو کشور تحت سلطه بانک‌های چند ملیتی بی رحم است، باید ارتباط محدودی با چین داشته باشیم. اما ما باید اتحاد و همبستگی بیشتری با مردم چین برقرار کنیم و این کار جز با بحث و گفتگوی مردم دو کشور در مورد آینده مشترک امکان پذیر نخواهد بود؛ این آینده مشترک در گرو یک حکومت صادق و شفاف است که به فکر آینده زمین و نسل‌های آینده باشد.

فصل 9

مالک فیس بوک، چه کسی است؟

19 ژوئن سال 2020

وقتی در مورد نامزد شدن خود در انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده و برنامه‌هایم با دوستانم صحبت کردم، به من گفتند که ایده‌ها و اهداف خوبی دارم، اما باید پیام خود را از طریق رسانه‌های اجتماعی، به ویژه فیس بوک منتشر کنم و کاری کنم که پروفایل من در موتورهای جستجو، به ویژه گوگل، به راحتی بالا بیاید.

من متوجه نیت خوب دوستانم شدم و بر اساس بودجه محدود خود، تلاش‌هایی در این راه انجام دادم. متأسفانه، هنگامی که در اینترنت در مورد کارزار انتخاباتی خود جستجو کردم، متوجه شدم که حقیقت برای قدرت‌های بی رحم و بزدلی که در پشت صحنه اینترنت قرار دارند، ارزشی ندارد.

متوجه شدم این فضای مجازی و این رسانه، که از آن برای برقراری عدالت جهانی و پیدا کردن هم‌نظران خود، و برای بحث با یکدیگر در مورد مسائل مهم زمانه و برنامه ریزی مشترک برای آینده استفاده می‌کنیم، به افرادی سودجو که در پی سودهای کوتاه مدت هستند، فروخته شده است.

دوستان من، از انحصار اطلاعات موجود در موتور جستجوی گوگل، که به‌عنوان رسانه‌ای بی رحم در جهت سودآوری شرکت چند ملیتی Alphabet است، کاملاً بی اطلاع بودند. آنها نسبت به ماهیت دستکاری‌کننده و جنایتکارانه شرکت‌های خصوصی مانند فیس بوک و توئیتر، که گفتمان‌ها را دستکاری می‌کنند و مکالمات بین شهروندان کره زمین را مسدود می‌کنند، اطلاعی نداشتند یا آنها را انکار می‌کردند.

ما به شدت دوست داریم خود را مشتری یا صاحب این سرویس‌های اینترنتی بدانیم، و کمپانی‌های بزرگ تبلیغاتی این شرکت‌ها ما را ترغیب می‌کنند که فکر کنیم گوگل یا فیس‌بوک مانند یک خیریه یا یک سازمان دولتی پاسخگو، متعهد به حقیقت است.

مطمئناً، این شرکت‌ها مانع اقدامات ما در جهت ایجاد یک دولت خوب و جامعه سالم نخواهند شد، اما فقط به این دلیل که این اقدامات، تهدیدی برای سود آنها یا سود شرکت‌های مشتری آنها محسوب نمی‌شود. این بدان معنی است که بیشتر اوقات، وظیفه اصلی آنها این است که شما را از ایجاد تغییر واقعی در کشور دور کنند و آن را به سمت احزاب سیاسی ناکارآمد یا حتی غیر صادق، NGO ها و نهادهای سطوح پایین، سوق دهند.

این شرکت‌ها به‌عنوان موسساتی خوب نیت (با تعداد زیادی موسسات خیریه ساختگی) فعالیت می‌کنند اما با جلب توجه شما و دوستانتان، شما را از تفکر سازمان یافته و موثر باز می‌دارند و از طریق انتشار پست و پیام، شما را به رضایت مقطعی وا می‌دارند.

آنها آنقدر ما را غرق گزارش و بحث حول مسائل جزئی در ایالات متحده می‌کنند تا از جمع شدن و گرد هم آمدن ما برای مقابله با بحران اخلاقی و سیاسی پیش رو، جلوگیری کنند. آنها می‌گویند شما کاربر

گوگل، فیس بوک، توئیتر، اسنپ چت یا سایر موتورهای جستجو و رسانه‌های اجتماعی هستید، اما در واقع محصولی هستید که این شرکت‌ها به احزاب دیگر می‌فروشند. آنها اطلاعات خصوصی شما، از جمله پروفایل‌ها و زندگی شخصی شما، علایق و عادت‌های خاص شما و دوستان و همکارانتان را می‌فروشند.

از همه مهم‌تر اینکه، آنها ذهن شما را از شرکت‌هایی که از شما دزدی می‌کنند، منحرف می‌کنند. ارزشمندترین چیزی که آنها به ثروتمندان و قدرتمندان ارائه می‌دهند، گمراه کردن شما و ایجاد عدم اطمینان در مورد حقیقت است و اینکه به چه کسی باید اعتماد کنید.

ویروس کرونا به قسمت بزرگی از تجارت آنها تبدیل شده است. سردرگمی و هیجان ناشی از کرونا همان چیزی است که آنها به اشخاص ثالث می‌فروشند. اطلاعات ضد و نقیضی که آنها به شما می‌دهند، مبنای علمی ندارد و حقیقت محسوب نمی‌شود.

پس هدف رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی از انتشار اطلاعات ضد و نقیض برای جوامع مختلف چیست؟ انگیزه‌های مختلفی برای انجام این کار وجود دارد، اما انگیزه اصلی آنها ایجاد بی‌اعتمادی عمیق در همه نهادها است. رسانه‌ها و مقامات فاسد دولتی و دیگر کارشناسان فاسد در ذهن شهروندان نهادینه می‌کنند که باید نسبت به همه اخبار، به همه دولت، به پلیس، به دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی و به همه کارشناسان بی‌اعتماد باشند. این بدان معناست که دیگر هیچ نهادی نمی‌تواند در مقابل قدرت ثروتمندان قد علم کند. بخشی از این استراتژی، ایجاد دولت واقعاً فاسد و نهادهای فاسد است. گزارش‌ها حاکی از این اتفاق هستند.

گوگل، فیس بوک، توئیتر و دیگر رسانه‌های اجتماعی، در جامه موسساتی قابل اعتماد، نقش اصلی در پیشبرد این روند هولناک دارند.

یک گام ضروری قبل از خصوصی سازی بی‌رحمانه دولت، آموزش و پرورش و ابزار ارتباطی این است که همه نهادهای عمومی، همه موسسات تجزیه و تحلیل مستقل و عینی نابود شوند.

بگذارید درباره نکته آخر اندکی فکر کنیم. از نظر سیستم سیاسی، نحوه برقراری ارتباط ما با دیگران از اهمیت زیادی برخوردار است که این شرکت‌ها باید آن را کنترل کنند. آنها از قبل نحوه تولید غذا، محل زندگی و خرید ما را نیز کنترل می‌کردند. اما اگر آنها بتوانند همه تعاملات ما با دیگران را تحت کنترل خود درآورند، اگر ما باید برای حق برقراری ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با دوستان و خانواده‌مان، برای تشکیل سازمان‌ها و دفاع از خود بجنگیم، پس اساساً برده آنها هستیم. اگر نتوانیم حضوری کسی را ببینیم، نتوانیم سفر کنیم، نتوانیم از طریق نامه، ایمیل یا تلفن با آنها ارتباط برقرار کنیم، این بدان معناست که آنها نه تنها می‌توانند در همه کارهای ما جاسوسی کنند بلکه هر موقع که لازم بدانند می‌توانند ما را به سکوت وادارند.

جمهوری فیس بوک



دوست دارم چند دقیقه وقت بگذارم و در مورد پلتفرم فیس بوک صحبت کنم، یک شرکت خاص به نام «فیس بوک» که ادعا می‌کند مالکیت آن را در اختیار دارد و به‌عنوان ابزاری برای دستکاری و گمراه کردن شهروندان استفاده می‌شود. منظور من این نیست که فیس بوک رفتار غیراخلاقی منحصر به فردی دارد، یا حتی بدترین رفتار غیراخلاقی را دارد. بلکه برعکس، من به‌عنوان نمونه آن را مثال زدم چون خودم تجربه استفاده از فیس بوک را داشته‌ام و می‌دانم که پتانسیل زیادی دارد و اگر از آن در جهت منافع مردم استفاده شود، می‌تواند در پیشبرد ایالات متحده مفید واقع شود.

فیس بوک با فروش یک دروغ به کل دنیا، باعث درآمد میلیاردی صاحبان و سرمایه‌گذاران خود شد. فیس بوک یک پلت فرم مشترک و شفاف را در اختیار همگان قرار می‌دهد تا از آن به صورت رایگان استفاده کنند. اما به کاربران خود اجازه نمی‌دهد در مورد مدیریت آن حرفی بزنند؛ فیسبوک، اطلاعات دستکاری شده به خورد شهروندان می‌دهد و اطلاعاتی که خودش بدست می‌آورد را به فروش می‌رساند. آن به غیر از ابر رایانه‌هایی که این سود را محاسبه می‌کنند، به هیچ کس پاسخگو نیست.

فیس بوک نسبت به سایر رقبای خود، دارای کاربران بیشتری است و کاربران راحت‌تر می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. دلیل آن این است که این شرکت برای قبضه کردن بازار جهانی، وام‌هایی میلیارد دلاری با بهره کم گرفته بود.

در عین حال، فیس بوک به یک پلت فرم قدرتمند برای مبادلات بین المللی نیز تبدیل شده که به مردم سراسر جهان امکان می‌دهد تا افراد با منافع مشترک همدیگر را پیدا کنند و با یکدیگر به معامله و تجارت بپردازند. همچنین از آن می‌توان برای به اشتراک گذاشتن عکس گربه‌های چاق و کافه لاته استفاده شود، یا می‌توان از آن به‌عنوان بستری برای بحث و گفتگو در مورد ساخت جهانی بهتر استفاده شود. فیس بوک ترجیح می‌دهد شما به چیزهای ظاهری و سطحی مشغول شوید.

شما نمی‌توانید افرادی را که علائق و منافع مشترکی با شما دارند (یا بر اساس منطقه) به راحتی در فیس بوک جستجو کنید و همچنین نمی‌توانید مطالبی را که از طریق فیس بوک ارسال یا دریافت کرده‌اید، ذخیره کنید تا در موقع لزوم بتوانید به آنها مراجعه کنید. اطلاعات ارسال شده به گونه‌ای طراحی شده‌اند که پس از چند روز برای هیچ کس غیر از فیس بوک و مشتریان غیرقابل دسترسی نیست. اشخاص ثالث نمی‌توانند برنامه‌ها و اپلیکیشن‌های خود را در فیس بوک اجرا کنند و امکان بالابردن کارایی فیسبوک به کاربران داده نمی‌شود و آنها نمی‌توانند صفحات خود را شخصی سازی کنند.

با این وجود، فیس بوک با همین قالب فعلی‌اش، امکان گفتگوی گسترده‌ای را در بین افراد متفکر سراسر جهان فراهم کرده است. علیرغم رفتار خصمانه‌ای که فیسبوک نسبت به حقیقت دارد، هنوز هم فعالان متفکری از جمله دانش آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان عضو آن هستند.

به عبارت دیگر، گرچه ممکن است هدف اصلی طراحی فیسبوک این نبوده باشد، اما فرصتی را فراهم کرده که افراد غیرسیاسی هم به بتوانند برای کمک به هم، به جامعه خود و برای کمک به این کره خاکی با هم همکاری کنند.

اگر بخواهیم فیس بوک را که یک شرکت انتفاعی است، با سازمان‌های بین المللی حاکمیت جهانی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، OECD یا هر یک از سازمان‌های بین المللی دیگر مقایسه کنیم، می‌توان نتیجه گرفت که فیس بوک یک پلت فرم به شدت مشارکتی است که امکان بحث و گفتگوهای گسترده را فراهم می‌کند.

سازمان‌های بین المللی مانند سازمان ملل، بحث‌ها را به صورت سری و داخلی برگزار می‌کنند و تصمیمات به صورت یک طرفه و از طریق متن‌های سری و محرمانه، یا پخش در رسانه‌های شرکتی به مردم اعلام می‌شود. در واقع، هیچ راهی برای شما، یک فروشنده خیابانی نیجریه‌ای یا یک دانش آموز دبیرستانی چینی، وجود ندارد تا در مورد سیاست‌های این سازمان‌ها صحبت کنید، حتی اگر این سیاست‌ها مستقیماً بر ما تأثیر بگذارند.

سازمان ملل فقط دولت‌های ملی را به عنوان اعضای خود به رسمیت می‌شناسد. اما اکنون که موسسات اکثر دولت‌های ملی تحت سلطه شرکت‌های چند ملیتی و قشربندی اجتماعی هستند، هیچ راهی برای شهروندان عادی وجود ندارد تا از طریق دولت خود، پیشنهادی را به مجمع عمومی سازمان ملل ارائه دهند.

اما اگر فیس بوک به یک نهاد جهانی تبدیل می‌شد که شهروندان جهان در اداره آن نقش داشتند، می‌توانست نقشی مانند سازمان ملل را بازی کند. آنگاه می‌توانستیم آن را نوعی حاکمیت بین المللی واقعی تلقی کنیم.

توجه داشته باشید که این شرکت فیس بوک نیست که فیس بوک را به این سطح از محبوبیت رسانده بلکه ما کاربران این کار را انجام داده‌ایم. همانطور که توییتر یا اسنپ چت یا سایر موسسات که شرکت‌ها ادعا می‌کنند صاحب آنها هستند، را محبوب کرده‌ایم. ما مردم بودیم که فیسبوک را محتویات ارزشمند پر کردیم و آن را به شبکه‌ای مفید و موثر تبدیل کردیم.

شرکت‌هایی که ادعا می‌کنند مالک فیس بوک هستند، همانند همان سرمایه داران بی رحمی هستند که راه آهن اتحادیه اقیانوس آرام را در قرن نوزدهم ساختند. چهره‌هایی مانند کلارک دورانت یا مارک هاپکینز که از بانک‌ها پول گرفتند و اتحادیه اقیانوس آرام را با انگیزه‌های سودجویانه ایجاد کردند. اما با گذشت زمان به دلیل فعالیت شهروندان، این خطوط راه آهن به سازمان‌های تحت نظارت تبدیل شدند. قانون

تجارت بین ایالتی 1887 کارهای میانبر و سایر اقدامات غارتگرانه را غیرقانونی اعلام کرد. راه آهن‌های بدون چرخ، مطابق با کدهای دقیق ساخته شدند.

خدمات پستی (Postal Service)، از یک شرکت درهم و برهم و انتفاعی به یک سازمان دولتی غیر انتفاعی تبدیل شد که خدمات ضروری و حیاتی را ارائه می‌دهد. اکنون فشار شرکت‌ها بر خصوصی سازی خدمات پستی است. اما هیچ یک از آنها خود را در موضوع مخالف قرار نمی‌دهند: نه تنها نباید سیستم پستی و خدمات عمومی خصوصی شوند، بلکه باید از گوگل، فیسبوک و آمازون نیز از انحصار در آیند.

متأسفانه، ما، شهروندان ایالات متحده و جهان، فقط از طریق سیستم‌های تولیدی، لجستیک، و توزیع و جمع آوری داده‌ها، با یکدیگر ارتباط داریم و اصلاً یکدیگر را نمی‌شناسیم. ما باید بر ناآگاهی و بی تفاوتی خود نسبت به یکدیگر غلبه کنیم و برای ایجاد یک حاکمیت جهانی مشارکتی و مقابله با تهدیدهای جهانی، رویکردی کاملاً جدید ارائه دهیم.

فیس بوک می‌تواند پلت فرمی برای گرد هم آمدن ما باشد. ما باید آن را مجبور کنیم تا به این بستر تبدیل شود. باید ادعا کنیم که ما مالک فیس بوک هستیم، نه آن شرکتی که از ما سوءاستفاده می‌کند. ما باید برای آینده فیسبوک، پیشنهادهای ارائه دهیم و شرکت‌های مشابه آن را مجبور کنیم در مسیر درست حرکت کنند.

ایجاد یک جامعه واقعی، مشترک و جهانی بصورت آنلاین با لابی گری مستقیم فیس بوک برای تغییر قوانین حاکمیت (این امر به کاربران امکان می‌دهد با روشی دموکراتیک در مورد طراحی و ساختار فیس بوک تصمیم گیری کنند)، از این جهت غیر ممکن است که این سازمان انتفاعی دیگر انگیزه‌ای برای پذیرش خواسته‌های ما ندارد.

از طرف دیگر، سایر شبکه‌های اجتماعی، اعضای کمی دارند زیرا آنها از سرمایه‌های خصوصی برخوردار نیستند و شرکت‌های چند ملیتی از قصد بودجه آنها را تامین نمی‌کنند.

ما برای نحوه مدیریت داخلی فیس بوک، نحوه بحث و تبادل نظر کاربران در مورد سیاست فیس بوک و نحوه تصویب سیاست‌های آن در سطح محلی و جهانی، به یک برنامه دقیق نیاز داریم. اصلاح مدیریتی فیس بوک زمانی انجام می‌شود که دسترسی به آن بیشتر و شفافتر شود و در آن به نیازهای افراد و جوامع بیشتر توجه شود. ما می‌توانیم این کار را با مطرح کردن چند اصلاح ساده شروع کنیم، مثلاً به افراد اجازه دهیم اپلیکیشن‌ها و برنامه‌های خود را به فیسبوک بیاورند و بتوانند آنها را به سایر اعضا بفروشند.

این فرایند با تشکیل جوامع منتخب محلی شروع می‌شود که به بحث و گفتگو بنشینند و سپس سیاست محلی و جهانی فیس بوک را تعیین کنند.

مسئله مالکیت

زمانی می‌توانیم جامعه فیس‌بوک را تحت کنترل خود درآوریم که به زور ادعا کنیم محتوای فیس بوک و سودهای حاصل از آن به ما تعلق دارد. اینگونه می‌توانیم بگوییم که ما مالک فیس‌بوک هستیم.

گرچه شرکت فیس‌بوک ادعا می‌کند که مالک تمام سودهای کسب شده است و به کاربرانی که این محتواها را تولید می‌کنند و این شبکه‌ها را تشکیل می‌دهند هیچ چیزی نمی‌دهد، اما این ادعا جای سوال دارد. فیس بوک به وضوح به کسانی تعلق دارد که آن را ایجاد کرده‌اند، نه کسانی که به منابع مالی بین‌المللی و تعداد زیادی وکیل دسترسی دارند تا از بالا بر فیس بوک مسلط شوند.

ما باید در مورد مالکیت و ارائه پیشنهادات مشخص بحث و گفتگو کنیم و در مورد مالکیت این فضای اجتماعی در آینده تصمیم‌گیری کنیم. این پیشنهادها باید توسط گروه‌های سازمان‌یافته‌ای از کاربران که خواستار مالکیت مشترک و سود مشترک این شرکت هستند، حمایت شود.

اگر بخواهیم فیس بوک را به مالکیت خود درآوریم باید در مورد نقش خود در جامعه تجدید نظر کنیم. ما باید در ابتدا از این شرایط مصرف‌کنندگی که این همه سال درگیر آن هستیم، خارج شویم. من معتقدم که بحران اقتصادی، اکولوژیکی (زیست محیطی) و ایدئولوژیک کنونی برای بیدار کردن ما از خواب غفلت، کافی است.

در این مسیر ما باید یک کنوانسیون داشته باشیم تا با استفاده از آن بتوانیم برای فیس بوک قانون اساسی تنظیم کنیم و بدین وسیله بر آن نظارت کنیم.

این قانون اساسی:

1. سازوکاری ایجاد می‌کند که بر اساس آن، فیس بوک به نیازهای شهروندان خود پاسخ دهد.
2. فیس بوک را پایبند به اصول اخلاقی می‌کند.
3. معاملات مالی فیس بوک و ساختار اداری آن را شفاف‌سازی می‌کند و تضمین می‌کند که تمام سودها بین کاربرانی که محتوا می‌سازند، به اشتراک گذاشته می‌شود.
4. تضمین می‌کند که در سیاست‌گذاری‌ها از سرمایه خصوصی استفاده نمی‌شود.

گروهی از متخصصان در زمینه‌هایی مانند برنامه‌نویسی کامپیوتر، طراحی، حقوق، هنر، فلسفه، ادبیات، مهندسی و علوم اجتماعی، فیزیک، علوم بیولوژیکی و اطلاعاتی، در این کنوانسیون گرد هم می‌آیند تا چارچوب اساسی قانون اساسی را تعیین کنند. پس از این کنوانسیون، باید یک دوره شش ماهه مشاوره (همفکری) در جامعه فیس بوک داشته باشیم تا از این طریق، پیشنهادهای اولیه گروه را بررسی کنیم و برای ایجاد یک اجماع عمومی تلاش کنیم.

زمانی این مشاوره و همفکری مورد تایید و تصویب قرار می‌گیرد زمانی که کل کاربران فیس بوک به شهروندان آن تبدیل شوند و به ایجاد «جمهوری فیس بوک» با یک سیستم اداری شفاف و پاسخگو، رأی دهند.

با مدیریت من، یک سیستم پرداخت خرد خواهیم داشت که امکان توزیع عادلانه سود از جمهوری فیس بوک به کاربران آن، یعنی صاحبان آن فراهم می‌شود. شهروندان فیس بوک می‌توانند محتویات خود را بفروشند یا مبادله کنند و در ازای پست‌ها، طرح‌ها، الگوهای رفتاری، فیلم‌ها و موسیقی‌هایشان با نرخ مناسب مبلغی دریافت کنند. ما نیازی به شرکت فیس بوک نداریم مگر اینکه از آن به‌عنوان یک پیمانکار استفاده کنیم، درست مانند Merit Network که مدیریت دستگاه‌های اینترنت را بر عهده داشت.

اگر مدیریت فیس بوک بر پایه اصول اخلاقی باشد، می‌تواند به محلی برای نشست و مشارکت در دموکراسی مشارکتی جهانی تبدیل شود و کسانی که نگرانی‌های مشابهی در سراسر جهان دارند گرد هم جمع شوند و گروه‌هایی را برای ارائه پیشنهادها و راه‌حل‌های خلاقانه برای مشکلات مشترک، تشکیل دهند.

همه افراد در گوشه و کنار دنیا، می‌توانند با کسانی که هم نظرشان هستند را پیدا کنند و در مورد سیاست‌ها و اجرایی کردن آنها به بحث و گفتگو بپردازند. در زمانی که امکان تامین بودجه بسیار مشکل است، تقسیم وجوه بین گروه‌های همفکر و هم نظر، کار بزرگی محسوب می‌شود.

اگر برای مقابله با بحران جهانی کنونی، عزم خود را جزم کنیم، می‌توانیم فیس بوک را به بستری قانونی برای یک حاکمیت دموکراتیک جهانی تبدیل کنیم. همچنین در این فرآیند، کل اینترنت را به دموکراسی قانونی تبدیل می‌کنیم تا در آن، مشارکت شهروندان از طریق شبکه‌های نظیر به نظیر ممکن شود و برق آن کاملاً از انرژی تجدید پذیر تأمین شود.

فصل 10

متوقف کردن سوخت‌های فسیلی، مؤسسه ویژه آمریکا

22 ژوئن سال 2020

اخیراً هیچ صحبتی در مورد «معامله جدید سبز» در واشنگتن دی سی نمی‌شود. دموکرات‌ها، جمهوری خواهان و دولت ترامپ همگی تسلیم بت ترسناک کووید-19 شده‌اند. با ذوب شدن یخ قطب‌ها و گسترش بیابان‌ها، کلمه «تغییر اقلیم یا آب و هوا» از همه نشست‌ها حذف شده است. آتش هیجان افرادی که از الکسندریا اکاسیو-کورتز الهام گرفته بودند، به سرعت خاموش شد.

اما حتی در بهترین حالت هم «معامله جدید سبز» آنقدر غیر منطقی به نظر می‌رسید که نمی‌شد برای آن کاری کرد.

گرچه رسانه‌ها برای خوانندگان تحصیل کرده طبقه متوسط به بالا، بر زوال سیاست ناشی از نفت تأکید می‌کنند، اما حتی نمی‌توانند خراشی بر سیستم اقتصادی پیچیده‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بیاندازند و این امر ما را مجبور به استفاده از پلاستیک، بنزین یا زغال سنگ می‌کند؛ در عین حال داستان‌های مبهمی در مورد خرس‌های قطبی به خورد ما می‌دهند، و چاره‌ای نداریم جز اینکه منتظر انتخاب بعدی بنشینیم.

این کار آنقدر اشتباه است که دیگر نمی‌توانیم از آن چشم پوشی کنیم. مثل این است که بعد از خوردن غذای فاسد، احساس بیماری کنیم. شما می‌توانید درد معده را تحمل کنید اما در نهایت مجبور خواهید شد آن را از بدن خود خارج کنید.

ما باید با حقیقت روبرو شویم. ما باید بدانیم که علی رغم تصاویر چشمگیر «معامله جدید سبز»، مفاد آن در جهت توقف فوری استفاده از سوخت‌های فسیلی یا حتی دادن راهکار به شهروندان نبوده است تا آنها را به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر متمایل سازد.

اما پاسخ سیاسی دیگری نیز وجود دارد. ما شاهد اعتراضات بزرگی در ایالات متحده در مورد تغییر آب و هوا بوده‌ایم که توجه جمعیت زیادی را نیز به خود جلب کرده است. این اعتراضات، خواستار موضع گیری سیاسی صادقانه در مورد تغییر اقلیم هستند که این موضوع را به صورت مستقیم بررسی کند، و بر این فرض استوار است که تا زمانی که سیاست در پی حقیقت نباشد و بر مبنای آن عمل نکند، این سیاست اصلاً سیاست نیست.

ما باید بر روی فجایع آب و هوایی (اقلیمی) و بحران عظیم عصر خود تمرکز کنیم و انقراض انسان را موضوع اصلی کمپین‌های جهانی خود قرار دهیم. در گام بعدی ما سیاستمداران چاپلوس یا مدیر عامل‌ها و لابی گران و راج را نادیده می‌گیریم. این جنبش سیاسی نباید نگران آسیب روحی مردم باشد و نباید پیام‌های خود را مطابق با ارزش‌های رسانه‌های شرکتی تنظیم کند.

اولویت ما در این کار، تعطیل کردن اقتصادهای مبتنی بر کربن و متوقف کردن شهرهای بزرگ جهان است.

ما باید طی شش سال، با بازسازی کامل اقتصاد جهانی و ایجاد فرهنگی جدید که در آن مصرف کنندگی به شدت کاهش یابد و ارزش‌های اساسی اقتصادی و اجتماعی دوباره تعریف شوند، انتشار کربن را به صفر برسانیم. چنین مطالبات سیاسی را می‌توان انقلابی نامید.

از نظر برخی افراد ممکن است سخنان من افراطی باشد و در نتیجه حرف‌های من را قبول کنند. اما من تنها نامزدی هستم که حقیقت را می‌گویم، تنها نامزدی هستم که به شواهد علمی علاقه مند هستم. ما باید به دلیل بزدلی سیاستمداران، روشنفکران و آن نهاد رقت انگیز موسوم به رسانه که نتوانستند بعد از پروتکل کیوتو اقداماتی در جهت تغییر آب و هوا انجام دهند، پا را فراتر نهاده و خود دست به کار شویم. همه آنها از بیان حقیقت تلخ در مورد این فاجعه قارچ گونه خودداری می‌کنند.

این فرهنگ، یعنی اقتصاد مصرف کنندگی و وابستگی به نفت که در دهه 1950 آغاز شده است، باید پایان یابد.

همه ما مقصر هستیم. هر بار که ایمیل خود را بررسی می‌کنیم، هر بار که دوش آب گرم می‌گیریم، هر بار که با ماشین شخصی به بازار می‌رویم یا با هواپیما به دیدن اقوام خود می‌رویم، بیشتر و بیشتر به سمت نابودی انسانیت، نابودی فرزندان و نوه‌های خود قدم بر می‌داریم، در اینجا به نابودی گونه‌های دیگر اشاره‌ای نمی‌کنم و به همین بسنده می‌کنم.

مؤسسه ویژه

ما در تلاش هستیم تا با اقدامات رادیکال کنار بیاییم؛ برخلاف رویکرد «ترقی خواه» که ما را با رسانه‌هایشان مانند “Common Dreams” یا “Truthout” یا روشنفکران غیر صادقی مانند رابرت رایش، کسی که میزان بحران یا پیامدهای وخیم آن برای بشریت را به رسمیت نمی‌شناسد، شستشوی مغزی می‌دهند تا آنها را بپذیریم.

ما می‌خواهیم اذعان کنیم که، توافق پاریس که معمولاً ترقی خواهان آن را موفقیت تلقی می‌کردند و ترامپ با حماقت تمام از آن دور شد، هرگز یک راه حل برای بحران قریب الوقوع نبوده، بلکه یک ترفند سیاسی برای حفظ آبرو بوده است.

برای ادامه بقاء، ما باید از فردا مصرف سوخت‌های فسیلی را به صفر برسانیم، نه اینکه به تدریج تا سال 2030 انرژی‌های تجدیدپذیر را به 40 درصد برسانیم. در این مرحله، کمک به اهداف ترقی خواهان و منتظر انتخابات بعدی مانند، خودکشی محض است.

در این مرحله مهم‌ترین چیز عبارتست از: پایان دادن به فرهنگ مصرف کنندگی، ابطال کردن این فرضیه که تولید، مصرف و رشد از ضروریات است، و اثبات اینکه هر جنبه از مصرف گرایی، تأثیری مستقیم بر کره زمین دارد.

نکته مهم بعدی این است که ما نباید بگذاریم جوانانمان با اقدامات نصفه نیمه و سیاست‌های بد بانک‌ها و شرکت‌هایی که از اقتصاد سوخت‌های فسیلی سود می‌برند، گمراه شوند. منظور من، تجارت کربن، ماشین‌های هیبریدی، مهندسی ژئو (خاک) یا نسل بعدی انرژی هسته‌ای است.

شهروندان باید به سرعت نسبت به انفعال تمام موسسات ایالات متحده در مورد تغییرات آب و هوایی (دولت محلی و مرکزی، شرکت‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) و سازمان‌های آموزشی) واکنش نشان دهند. ما متأسفانه متوجه شدیم که نگرانی که روی آنها حساب باز کرده بودیم، فقط به دنبال بودجه‌های کلان از شرکت‌ها هستند و به سگ دست آموز آنها تبدیل شده‌اند، و هرچقدر هم که با فصاحت و بلاغت در مورد طبیعت و آب و هوا صحبت کنند، باز هم نمی‌توانند مانع استفاده از سوخت‌های فسیلی شوند.

ما باید خودمان حکومت را در دست بگیریم.

350.ORG یک سازمان مردم‌نهاد (NGO) مهم است و اطلاعات مهمی را پیرامون سیاست‌های تغییر اقلیم (آب و هوا) ارائه می‌دهد. سال گذشته ایمیلی برای اعضا ارسال کرد که در آن آمده بود،

«روز جمعه، الیزابت وارن، نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری، سخنان جسورانه و مهمی را در زمینه آب و هوا بیان کرد: در صورتی که او انتخاب شود، روز اول، فرمان توقف حفاری‌های سوخت فسیلی در زمین‌های عمومی را اجرا می‌کند».

350.ORG، از سخنان وارن به‌عنوان «گامی باورنکردنی و افسانه‌ای» تقدیر کرد، اما گرچه وارن ممکن است یک قدم جلوتر از سایر نامزدهای انتخاباتی ریاست‌جمهوری باشد، اما تلاش‌های او به تنهایی برای جلوگیری از انقراض برخی گونه‌ها، کافی نیست.

توقف تمام حفاری‌های سوخت فسیلی در زمین‌های عمومی؟ این مرحله به قدری واضح و مبرهن است که باید بگوییم نامزدی که از این سیاست حمایت نمی‌کند، باید بلافاصله از دور رقابت خارج شود. یکی از مطالبات واقعی ما، توقف دائمی حفاری نفت در ایالات متحده و جهان است. یک مطالبه مهم و اساسی دیگر، غیر قانونی کردن (ممنوع کردن) استفاده از نفت طی یک سال است.

یک نمونه مشابه (در سطح ملی و بین‌المللی) در پروتکل مونترال 1987 دیده می‌شود که استفاده از کلروفلوئوروکربن‌هایی که باعث از بین رفتن لایه ازن می‌شوند را در سطح بین‌المللی ممنوع کرد. ما به پروتکلی مانند «پروتکل لندن» نیاز داریم که استفاده از نفت، ذغال سنگ و گاز طبیعی را ممنوع می‌کند زیرا تولید و مصرف آنها به اتمسفر آسیب می‌رساند. این توافق نامه بین‌المللی همراه با ممنوعیت‌های موازی کشورها، امری کاملاً منطقی است و اولین گام برای پایان دادن به استفاده از سوخت‌های فسیلی برای تولید انرژی در سطح جهان است.

افسانه‌های سیاسی که الیزابت وارن و برنی سندرز بیان می‌کنند این است که ما با محافظه کارانی که ارزش‌های مختلفی دارند، مقابله می‌کنیم، و با استفاده از یک روند سیاسی به تدریج بر دیدگاه محدود این مردان حریص، غلبه خواهیم کرد.

اما واقعیت این است که ما نه با «محافظه کاران» بلکه با یک تشکیلات اقتصادی بزرگ و جنایتکار که کنترل اقتصاد و فرهنگ ما را به دست گرفته‌اند مقابله می‌کنیم، تشکیلاتی که کار آنها نابودی نهادهای کوچک‌تر و استفاده از تاکتیک‌های غیرقانونی و همیشگی است.

می‌توانیم این موضوع را که چرا منافع ما در گرو استفاده از سوخت‌های فسیلی است و چرا ما را ترغیب می‌کنند که به آن وابسته بمانیم، را با برده داری غیراخلاقی برای پیشبرد اقتصاد آمریکا در قرن نوزدهم، مقایسه کنیم.

برده داری عبارتست از استفاده بی حد و حصر از نیروی کار مجانی برای تأمین اقتصاد و افزایش سود کشاورزان جنوبی و بانک‌های شمالی. به تعبیری، گرچه برده داری برای تولید و کشاورزی، نیروی ارزانی به نظر می‌رسید اما عواقب هولناکی دربرداشت که از چشم‌ها پنهان بود.

سیستم حقوقی نادرستی که بر مبنای حقارت نژادی بود، وجود انسان‌های آفریقایی-آمریکایی که به‌عنوان «برده» خدمت می‌کردند را نادیده می‌گرفت. روی هم رفته، برده داری، سیاست و فرهنگ ایالات متحده را بی ارزش جلوه داد و جامعه‌ای ایجاد کرد که در آن جرم و جنایت افزایش یافت و به‌عنوان یک فرهنگ منحصر به فرد مورد ستایش قرار گرفت. اما خانواده‌های اصیل ایالت‌های جنوبی، تمام تلاش خود را کردند تا از این اتفاقات جلوگیری کنند.

اصطلاحی که برای توصیف این سیستم وحشتناک ابداع شد «نهاد یا مؤسسه خاص» بود، عبارتی که نشان می‌داد جنوب از امتیازاتی برخوردار است که آن را متمایز از بقیه می‌کند. اما این «مؤسسه خاص» فقط اشاره‌ای دروغین به یک سیستم جنایتکار استثمارگر بود که هیچ جامعه سالمی از آن حمایت نمی‌کند.

واکنش بسیاری از ترقی خواهان (طرفداران الغای برده داری) در دهه 1850 این بود که با چنگ و دندان مبارزه خواهند کرد تا برده داری به ایالات دیگر راه پیدا نکند و با انجام برخی اصلاحات، سعی داشتند از ظلم و ستم به بردگان جنوب بکاهند و به آنها اجازه دهند تا برای بدست آوردن آزادی خود به ایالات آزاد فرار کنند. اما طرفداران الغای برده داری اصلاح طلب بر این فرض استوار بودند که برده داری یک سیاست بد است که باید به مرور اصلاح شود.

بر این اساس، بحث سیاسی امروز در ایالات متحده پیرامون نحوه افزایش استفاده از انرژی بادی و خورشیدی، نحوه سوق دادن شرکت‌های منفعت طلب به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر و پایان دادن به سیاست‌های افراطی دولت ترامپ برای دادن یارانه برای زغال سنگ و در عین حال اعمال مالیات بر انرژی تجدید پذیر است.

اما این استدلال‌های سیاسی فقط در صورتی منطقی به نظر می‌رسند که افراد چشم خود را بر روی جنایت شرکت‌های تولید کننده سوخت‌های فسیلی که ما را مجبور به استفاده از سوخت‌های فسیلی کنند، ببندند؛ این سوخت‌های فسیلی نه تنها یک منبع انرژی برای سودهای کلان هستند، بلکه بشریت را به کام مرگ می‌کشانند. به عبارت دیگر، برای اینکه این استدلال‌ها منطقی به نظر بیایند، فرد باید خودش را گول بزند.

ما باید کنترل سیستم اقتصادی را خودمان بدست بگیریم و باید واسطه‌ها، طبقه‌ای از افراد تحصیل کرده که زندگی خود را با نوشتن مقالاتی پیرامون واکنش‌های بلند مدت ترقی خواهان، لابی گری اعضای کنگره با پیشنهادات سودجویانه، کنار بگذاریم. باید بیان کنیم که می‌توانیم از انرژی بادی به جای ذغال سنگ استفاده کنیم و نابودی زیست محیطی را که در گزارشات سازمان ملل آمده است را کاهش دهیم. گزارشی که نشان می‌دهد موسسات تحقیقاتی همچنان از شرکت‌ها و بانک‌هایی که علاقه مند به سوخت‌های فسیلی هستند بوده دریافت می‌کنند.

لحظه جان براون ما

اگر بخواهیم مبارزه با برده داری را با تلاش در جهت منع استفاده از سوخت‌های فسیلی مقایسه کنیم، می‌توانیم به جان براون و پیروانش در شورش علیه برده داری اشاره کنیم. جان براون و پیروانش اعلام کردند که چون دولت، عمل غیراخلاقی برده داری را ترویج کرده و از آن حمایت می‌کند، پس هیچ مشروعیتی برای ما ندارد. ما باید با توجه به خطر انقراض بشر به واسطه استفاده از سوخت‌های فسیلی، پا را فراتر از استدلال‌های «ترقی خواهان» ببریم، اکثر افراد جان براون را به‌عنوان رهبر این شورش دانستند و او را عزل کردند و تا یک قرن بعد به‌عنوان یک شورشی و دیوانه از او یاد می‌شد. اما فقط کافیس نوشته‌های براون را بخوانید تا ببینید که اقدامات او کاملاً منطقی و بدون نقص بوده و از بینش‌ها و اصول اخلاقی برخوردار بوده است. هنگامی که براون در اکتبر 1859 به اسلحه خانه فدرال در هارپرز فری، ویرجینیا حمله کرد، هدف او این بود که با تأسیس یک دولت جدید به کل سیستم اقتصادی فاسد، و همچنین برده داری پایان دهد. نیرویی‌های براون به شدت تحت تاثیر قرار گرفتند و شیرازه آنها از هم پاشید. سپس براون محاکمه شد، به جرم خیانت (این اولین محکومیتی بود که در این رابطه در تاریخ آمریکا رخ می‌داد) مقصر شناخته و به دار آویخته شد.

کسانی که ثروت خود را از بردگی به دست می‌آوردند (حزب دموکرات) این عمل براون را محکوم کردند و آن را تهدیدی برای سبک زندگی خود می‌دانستند. بیشتر افراد ترقی خواه شمال (حزب جمهوری خواه) از این اتفاق فاصله گرفتند و اعلام کردند که در امور ایالات برده دار دخالت نخواهند کرد.

اما بیایید به سرآغاز «قانون اساسی موقت و احکام» که براون تنظیم کرده نگاهی بیندازیم:

«برده داری، از زمان ظهور آن در ایالات متحده تا الان، چیزی نبوده جز وحشیانه‌ترین، بی پروا ترین و غیرقابل توجیه ترین جنگ یک بخش از شهروندان علیه یک بخش دیگر، که شرایط آن حبس ابدی، بندگی بی قید و شرط یا نابودی مطلق، که این کار بی اعتنائی و نقض کامل حقایق بدیهی و روشنی مندرج در اعلامیه استقلال است. بنابراین، با تصمیم اخیر دیوان عالی کشور، افراد سفید پوست حقوق ما شهروندان ایالات متحده و مردم ستم‌دیده را رعایت نمی‌کنند، همچنین به موجب این قانون، منزلت افراد سیاه پوست پایین آمده، به همین دلیل قانون اساسی و احکام موقت زیر را برای خود تنظیم می‌کنیم، و از افراد، دارایی، زندگی و آزادی‌های خود محافظت می‌کنیم و کارهای خود را خود بر عهده می‌گیریم».

بگذارید این متن را به گونه‌ای تغییر دهم که بحران کنونی و وابستگی ما به نفت و زغال سنگ را توصیف کند:

«مجبور کردن ما به استفاده از سوخت‌های فسیلی چیزی نیست جز وحشیانه‌ترین، بی پروا ترین و غیرقابل توجیه ترین جنگ بخش کوچکی از شهروندان علیه یک اکثریت بزرگ، که شرایط آن حبس ابدی در یک سیستم فاجعه بار است که زمین را به مکانی غیرقابل سکونت تبدیل خواهد کرد و منجر به نابودی آن خواهد شد، و این کار بی اعتنایی و نقض حقایق ابدی و بدیهی مندرج در اعلامیه استقلال است.

بنابراین، ما شهروندان ایالات متحده، به‌عنوان یک ملت مظلوم، که به موجب دیوان عالی کشور، هیچ حقی در برای مبارزه با صنعت سوخت فسیلی نداریم، و شان و منزلت ما نادیده گرفته می‌شود، قانون اساسی و دستورالعمل‌های موقت زیر را تنظیم می‌کنیم تا از افراد، دارایی، زندگی و آزادی‌های خود محافظت کنیم و به گونه‌ای کارهای خود را برعهده می‌گیریم تا خود را از اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی رها کنیم». ما باید ورق را برگردانیم و اوضاع را دگرگون کنیم.

هنگامی که جان براون به بردگی نه به‌عنوان «یک نهاد خاص» بلکه به‌عنوان یک اقدام جنایتکارانه، و «یک جنگ» علیه مردم اشاره کرد، اوضاع را دگرگون کرد. ما نیز باید نشست‌ها و گفت‌وگوهای پیرامون انرژی را کنترل کنیم و خودمان اصطلاحات خاص آن را تعریف کنیم. انتشار کربن مزایای زیادی برای تجارت داد، اما تهدیدی مستقیم برای بقا محسوب می‌شود.

به جای واکنش سریع به جنایات حاصل از سوخت‌های فسیلی، ما باید فرهنگ و اقتصاد کاملاً جدیدی را برای مردم فراهم کرده و آن را فوراً اجرایی کنیم. تلاش‌های کوچک منجر به تغییر نمی‌شوند زیرا سرمایه گذاری زیادی پیرامون سوخت‌های فسیلی در سیستم اقتصادی فعلی انجام شده و سیاستمداران دموکرات حامی اصلی سوخت‌های فسیلی هستند.

در کنگره ایالات متحده، سیاستمداران «محافظه کار» زیادی وجود دارند که تهدید تغییر آب و هوا را نادیده می‌گیرند و حتی ادعا می‌کنند که تغییر اقلیم، یک چیز کذب است. بودجه آنها از صنعت سوخت‌های فسیلی تأمین می‌شود و اغلب از متخصصانی که پرورش یافته مجامع سوخت‌های فسیلی مانند صنایع کوخ (Koch Industries) هستند، دعوت می‌کنند تا در مورد بی خطر بودن سوخت‌های فسیلی، مدارک و مستنداتی ارائه دهند. تحقیقات و ادعاهای آنها، کذب محض است.

واکنش فعلی سیاستمداران ترقی خواه به اقدامات آنها این است که بخاطر جهل، خودخواهی و کوتاه بینی این سیاستمداران «محافظه کار» اظهار تأسف کنند و کارشناسان «نادان» و طرفداران «احمق» آنها را مورد انتقاد قرار دهند. این رفتار همانند رفتار همان جمهوری خواهانی است که می‌خواستند به جای لغو برده داری در دهه‌های 1850، آن را محدود کنند.

اما مسئله تغییر اقلیم (آب و هوا) هم قانونی است و هم مبنای علمی دارد، و بر مبنای نظر یا منافع برخی افراد نیست.

نظر قانون در این رابطه چیست؟

موضع قانون در این مورد کاملاً روشن است. اگر یک نماینده کنگره مدارکی به کمیته ارائه دهد، یا برای اثبات حرف‌های خود یک متخصص بیاورد، و نشان دهد که تغییرات آب و هوایی یک داستان تخیلی است یا یک تهدید جدی نیست، این عمل دیگر بیانگر یک دیدگاه محافظه کارانه نیست، بلکه نشان دهنده شهادت دروغ است. اینگونه اقدامات، از نظر قانون، جرم و جنایت تلقی می‌شوند. حداقل مجازات این است که نماینده کنگره از دفتر خود استعفا دهد، و به زندان محکوم شود. متخصص و کارشناسی که شواهد و مدارک دروغین ارائه داده است نیز باید به همان سرنوشت دچار شود.

با این وجود حتی یک دموکرات هم وجود ندارد که بتواند چنین اتهامی کاملاً منطقی و کاملاً قانونی را به نمایندگان کنگره و شاهدان خبره‌ای که این فعالیت جنایتکارانه را در ساختمان کنگره تایید می‌کنند، وارد کند. این واقعیت که این عمل مجرمانه چندین دهه در حال انجام است بهانه‌ای برای قانونی بودن آن نیست، همانطور که صدها سال برده داری انجام می‌گرفت، بهانه‌ای نمی‌شود که غیراخلاقی بودن آن را زیر سوال نبریم.

اگر هیچ یک از افراد کنگره، از وکلای داخلی گرفته، تا لابی گران، مشاوران و کارکنان اداره کننده آن، حاضر نباشند در این موضع اخلاقی و قانونی قرار بگیرند، مردم باید به پا خیزند و خواستار مجازات مجرمان و ممنوعیت این اقدامات مجرمانه شوند. اگر مردم به شدت به این اقدامات اعتراض کنند، سیاستمداران نیز این فشار را حس کرده و رفتار خود را تغییر خواهند داد.

برخی افراد بر این باورند که مطالبه این موضع سخت، برابر است با استعفای صدها نماینده کنگره، هزاران کارمند و لابی گر، و زندانی شدنشان. در جواب آنها باید بگویم که اگر بخواهیم برای بقای خود تلاش کنیم و زنده بمانیم، نباید از این سناریو اجتناب کنیم. ما باید آن را بپذیریم.

در این راستا، اگر متوجه شویم که همه اعضای کنگره دست به چنین اقدامات جنایتکارانه‌ای زده‌اند، نه تنها حق ما بلکه مسئولیت اخلاقی ماست که استعفای آنها را مطالبه کنیم و به ما اجازه داده شود انتخاباتی فارغ از دخالت سازمان‌های منفعت طلب و بی اخلاق سوخت‌های فسیلی، برگزار کنیم.

در حال حاضر اعضای کنگره از شرکت‌های سوخت فسیلی و از بانک‌های سرمایه گذاری که استفاده از سوخت‌های فسیلی را ترویج می‌دهند، حمایت می‌کنند.

اما ترویج سوخت‌های فسیلی طی 70 سال گذشته، که غالباً با یارانه برای پالایشگاه‌ها و سیستم‌های بزرگراهی انجام می‌شد، از همان ابتدا یک توطئه جنایتکارانه بود، نه یک روند دموکراتیک، و مطالبه مردم نبود. از خرید و نابودی حمل و نقل عمومی توسط جنرال موتورز گرفته، تا استاندارد اویل و فیلیپس پترولیوم (که به صورت سازمان‌های پوششی عمل می‌کنند)، یا بازسازی ساختار ارتش ایالات متحده، وابستگی شهروندان ما به ترکیبات شیمیایی خطرناک نفت را افزایش دادند و اصولاً برای تأمین منابع نفتی به کار گرفته می‌شدند؛ ماهیت یک سری تصمیمات سیاسی گرفته شده، به ذات جنایتکارانه است.

اکنون می‌دانیم که شرکت‌هایی مانند اکسون (Exxon) و شل (Shell) که مسئولیت تأمین نفت را بر عهده دارند، حداقل از دهه 1980، شاید هم زودتر، از پدیده گرم شدن کره زمین و تأثیر خطرناک محصول سمی خود بر محیط کاملاً آگاه بودند. آنها این نتایج علمی را پنهان کردند و در عوض از کارشناسان و موسسات روابط عمومی خود خواستند تا از طریق تبلیغات، از طریق تحقیقات آکادمیک مقطع دکترا و از طریق لابی‌گری، اطلاعات گمراه‌کننده و کذبی را به مردم ارائه دهند. آنها از میزان این تهدید کاملاً آگاه بودند. با این وجود، آیا فقط باید بنشینیم و از خودخواهی این شرکت‌ها گلایه کنیم و از شهروندان مبارز بخواهیم برای کمک به کارزار انتخاباتی حزب دموکرات، در انتخابات بعدی یا انتخابات پس از آن، شرکت کنند؟

از خودتان بپرسید چه سرنوشتی در انتظارتان بود، اگر محصولی که به شدت برای محیط زیست خطرناک بود را می‌فروختید و صدها هزار نفر یا شاید میلیون‌ها نفر در سطح جهان را به کشتن می‌دادید و به خاطر گرم شدن کره زمین منجر به مرگ میلیاردها نفر می‌شدید؟ یا اگر از دهه 1980 از خطرات محصول خود اطلاع داشتید و این اطلاعات را پنهان می‌کردید، و از ثروت آلوده خود برای رشوه دادن به سیاستمداران و کارشناسان علمی جعلی استفاده می‌کردید تا فعالیت‌های غیرقانونی شما را قانونی جلوه دهند، چه سرنوشتی در انتظارتان بود؟

سرنوشت شما کاملاً مشخص است. بلافاصله به اتهام توطئه به زندان می‌افتادید و کل دارایی شما توقیف می‌شد. شما مسئول جنایاتی که مرتکب شده‌اید خواهید بود و مجازات خواهید شد.

پس ما باید با شرکت‌های سوخت فسیلی که دقیقاً همین‌گونه رفتار کرده‌اند، با بانک‌های سرمایه‌گذاری و سایر موسسات مالی که با شواهد علمی کذب، خطرات محصولات آنها را پنهان کرده‌اند، چه کنیم؟

سرنوشت مذکور، در مورد این افراد و شرکت‌ها هم صدق می‌کند.

شهروندان باید تقاضا کنند که با این شرکت‌ها نیز مانند سازمان‌های جنایتکار رفتار شود و از ثروت خود برای دفاع از خود استفاده نکنند. مسئولین این کار باید فوراً زندانی شوند و به خاطر جنایاتی که در چهار دهه گذشته مرتکب شده‌اند، مورد پیگرد قانونی قرار گیرند. این رفتار در مورد سیاستمداران و لابی‌گرانی که به آنها کمک کرده‌اند نیز صدق می‌کند.

دارایی شرکت‌های بزرگی چون صنایع اکسون و کوخ و دارایی مالکان این شرکت‌ها نیز باید به منظور جبران خسارت قربانیان سراسر جهان، مصادره شود.

همه چیز در مورد حمایت شرکت‌های سوخت فسیلی از نامزدهای «محافظه کار»، و مسیر سخت «ترقی خواهان» برای پیروزی در انتخابات در این فضای سیاسی ناعادلانه، واضح و روشن است و نیازی به توضیح بیشتر نیست. وقتی دارایی این شرکت‌های سوخت فسیلی مصادره شد، به محض اینکه از ورود همه لابی‌گران و کارشناسانی که در این فعالیت‌های جنایتکارانه برای این شرکت‌ها کار می‌کردند، به سیاست‌جלוگیری شد (مانند حق رای رهبران سابق کنفدراسیون در جریان بازسازی)، ما به موقعیتی دست خواهیم یافت که می‌توانیم براساس اجماع علمی و مطابق با قانون اساسی، قوانینی را برای جلوگیری از تغییرات آب و هوا تعیین کنیم.

ما این حق و این وظیفه را داریم که از حضور سیاستمدارانی که توسط شرکت‌های سوخت فسیلی یا بانک‌ها و میلیاردرهای مرتبط با شرکت‌های سوخت فسیلی تطمیع شده‌اند، در کنگره و شرکت در سیاست جلوگیری کنیم. همین امر در مورد محققان اتاق فکر، اساتید، وکلا، لابی‌گراها و سایر شخصیت‌های ملی که در این کلاهبرداری و شیادی نقش اساسی داشته‌اند، صدق می‌کند.

بحث‌های سیاسی باید مبتنی بر یافته‌های علمی بی‌طرفانه (غیر مغرضانه) باشند، نه مبتنی بر عقاید. ما این امکان را به شرکت‌های بزرگ دادیم تا خود را جزئی از مردم بدانند و به آنها اجازه دادیم به پشوانه پول خود، استدلال‌های کذب در مورد آب و هوا بیاورند و مورد توجه قرار بگیرند. اکنون به همه اینها باید خاتمه دهیم.

اما کارهای دیگری هم وجود دارند که باید انجام دهیم. ما باید تبلیغات را نیز به دلیل تلاش برای گمراه کردن افکار آمریکایی‌ها در مورد خطراتی که جامعه صنعتی، به ویژه تأثیر ماشین‌ها، هواپیماها و ذغال سنگ و گاز طبیعی بر زندگی ما دارند، محکوم کرده و مورد انتقاد قرار دهیم. ما باید خواستار بحث صادقانه در مورد خطرات تولیدات صنعتی باشیم. تا زمانی که رسانه‌های تجاری اطلاعاتی گمراه کننده به خورد شهروندان می‌دهند، آنها نمی‌توانند تصمیمات درستی بگیرند و سیاست دموکراتیک نیز غیرممکن خواهد بود.

ما باید از دولت بخواهیم که بودجه تحقیقات آکادمیک (و همچنین روزنامه نگاری) را از طریق مالیات‌ها تامین کند و از سایر «تحقیقاتی» که منافع شخصی افراد معدودی را تضمین می‌کند و در پشت صحنه، در تدوین سیاست‌های دولت نقش دارند، جلوگیری شود. این اقدامات برای جلوگیری از تغییرات آب و هوا، الزامی هستند.

استفاده از ایدئولوژی‌های دروغین تجارت آزاد و امنیت نظامی

اگر در صدد راه اندازی یک کارزار سراسری برای کشف حقیقت هستیم، باید دو هیولای بزرگی را که سیاستمداران هیچ گاه در مورد آن حرف نمی‌زنند، در نظر بگیریم: تجارت آزاد و امنیت نظامی.

این افسانه که تجارت بین المللی کالا برای شهروندان ایالات متحده و جهان امری مثبت است و اینکه برای پیشرفت بیشتر باید تجارت خود را افزایش دهیم، از زمان جنگ جهانی دوم به بعد مورد استقبال هر دو حزب سیاسی و همچنین روشنفکران ایالات متحده قرار گرفت.

اما با افزایش گسترده تجارت نه تنها شرکت‌ها می‌توانند کارخانه‌های خود را به خارج از کشور منتقل کنند و کارگران و جوامع را با تعطیلی کارخانه‌های محلی مواجه کنند و بدین وسیله از دولت یارانه دریافت کنند، بلکه آنها می‌توانند تولید محصولات ارزان قیمت را به آمریکایی‌های خارج از کشور بسپارند و در نتیجه تأثیر هولناکی که این تولیدات بر محیط محلی و آب و هوای مشترک ما دارد پنهان کنند. ظروف یکبار مصرف، ژاکت‌های نایلونی، و اسباب بازی‌های پلاستیکی نه تنها خاک، رودخانه‌ها و اقیانوس‌های ما را آلوده می‌کنند، بلکه ساخت آنها لطمه بزرگی به آب و هوای ما وارد کرده که از دید ما پنهان مانده است زیرا تولید آنها در هند یا تایلند صورت گرفته است.

تجارت آزاد کنترل اقتصاد ما را به دست گرفته و ما را مجبور به خرید محصولات کرده که در کشورهای دوردست ساخته شده‌اند و حمل و نقل آنها با مصرف زیاد سوخت‌های فسیلی صورت گرفته است. آلودگی حاصل از تولید محصولات یکبارمصرف، دقیقاً همان تأثیر را بر آب و هوای آنجا می‌گذارد که اگر این کارخانه‌ها در کانزاس یا می‌سی‌سی‌پی بودند. علاوه بر این، حمل کالا از طریق اقیانوس‌ها و طی هزاران کیلومتر، باعث تولید گازهای گلخانه‌ای بسیار زیاد می‌شود.

تقریباً همه رسانه‌ها به راحتی، سیستم‌های ناقص سنجش شاخص‌های اقتصاد مانند GDP (تولید ناخالص داخلی)، «مصرف‌کنندگی»، «رشد» و «توسعه» را می‌پذیرند. این سنجش‌ها، تأثیر اکولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی سیاست‌ها و رویه‌های اقتصادی را نادیده می‌گیرند، و در نتیجه روشنفکران به ندرت در مورد نابودی بلند مدت خاک، آب و هوا صحبت می‌کنند.

گرچه پیشنهادهایی برای سیستم‌های اندازه‌گیری شاخص‌ها ارائه شده است، اما به سختی می‌توان در مورد آنها بحث کرد، چه برسد به تصویب آنها.

ارتش بخشی عظیم از اقتصاد داخلی ایالات متحده را در اختیار دارد و من حیث المجموع با کشف، تولید و مصرف سوخت‌های فسیلی مرتبط است. آن یکی از آلاینده‌های بزرگ ایالات متحده محسوب می‌شود و به مراتب بیشتر از اکثر کشورها در ایجاد تغییرات آب و هوایی نقش دارد.

ارتش ایالات متحده صدها پایگاه در سراسر جهان دارد. بیشتر اوقات، نقش اصلی آن استخراج سوخت‌های فسیلی و سایر مواد معدنی برای تأمین انرژی مصرفی است، که منجر به نابودی آب و هوای ما می‌شود. چنین ارتشی هیچ ارتباطی با «دفاع» یا «امنیت» ندارد.

تا زمانی که ایالات متحده، تغییری انقلابی در نقش ارتش ایجاد نکند، نمی‌تواند سیاست‌های جدی آب و هوا را اعمال کند. این تغییر باید با تغییر تعریف امنیت انجام شود تا کاهش تغییرات اقلیمی (آب و هوا)، به بالاترین مسئله امنیتی تبدیل شود. چنین تغییری آسان نخواهد بود، اما از لحاظ نظری امکان‌پذیر است و با توجه به بحران کنونی، کاملاً حیاتی به نظر می‌رسد.

مسخره است که حتی وقتی می‌خواهیم از سلاح استفاده نکنیم، باز هم برای مقابله با قدرت‌های سوخت فسیلی، به رشادت‌ها و نظم سربازان نیاز داریم. با ابتکار و شجاعت پولادین، می‌توانیم نقش و ماهیت ارتش را از درون و از خارج متحول کنیم تا منحصراً بر تغییرات آب و هوایی متمرکز شود.

در نهایت، وزارت دفاع باید به «وزارت امنیت انسانی» یا حتی به «وزارت تغییر اقلیم» تبدیل شود. هزینه‌های لازم برای استفاده از سلاح‌های غیرضروری باید با برنامه ریزی دقیق و سازمان‌یافته حذف شوند. در این مرحله در مورد اینکه آیا این طرح با یک تحول نهادی محقق می‌شود، یا با تعطیل کردن کامل سیستم موجود و بازسازی مجدد آن، تصمیم‌گیری می‌شود.

بر اساس پیش بینی‌های علمی در مورد تحولات آب و هوایی، دیگر هیچ بودجه‌ای برای هواپیماهای جنگنده، ناوهای هواپیمابر یا حتی بزرگراه‌ها و استادیوم‌ها در نظر نخواهیم گرفت. ما مجبور هستیم بیشتر منابع خود را صرف جلوگیری از تغییر اقلیم و بقا صرف کنیم.

متأسفانه، در حال حاضر در ایالات متحده انقلابی در حال وقوع است، اما در مکان‌های اشتباه. دولت دستخوش این تغییر انقلابی قرار خواهد گرفت زیرا دولت ترامپ به بخش‌های تخصصی بها نمی‌دهد، افراد متعهد و مسئول را مجازات می‌کند و به سرعت خصوصی سازی را اعمال می‌کند و در نتیجه دولت ثروت افراد ثروتمند را افزایش می‌دهد و دیگر نمی‌تواند به شهروندان ما خدمت کند.

فصل 11

پیش به سوی دموکراسی:

چرا برگزاری یک انتخابات ویژه و خاص، الزامی است

4 جولای سال 2020

در واقع تعداد کمی از سیاستمداران هستند که به کشورمان ادای احترام می‌کنند بدون اینکه چند کلمه در مورد دموکراسی حرف بزنند. حتی اگر دموکراسی از بین برود، آنها به روی خود نمی‌آورند و ذره‌ای هم ناراحت نمی‌شوند.

دموکراسی از همان ابتدا در ایالات متحده یک موضوع بحث برانگیز بوده است. مطمئناً در مواقعی، دموکراسی به خوبی درخشیده و الهام بخش جهان بوده، و گاهی هم بحران‌های غم‌انگیزی داشته است. علاوه بر این، برخی افراد که در گذشته به ایالات متحده سفر می‌کردند، از اقدامات ما الگوبرداری می‌کردند و به کشور خود بازمی‌گشتند. ما نقش ارزنده‌ای در جهان داشتیم.

از آن روزها، خیلی گذشته است. ایالات متحده باید مانند یک دانش آموز متواضع باشد، و از ملل دیگر و از افراد متفکر سراسر جهان در مورد ماهیت دموکراسی، چیزهایی بیاموزد.

معنی دموکراسی در ایالات متحده، همچنان یک سوال باز است که هیچ جواب مشخصی برای آن وجود ندارد.

این سوال از این نظر باز است که بخش‌های زیادی از روند دموکراتیک ما، از زمان تنظیم قانون اساسی، همیشه محدود بوده‌اند. دموکراسی محدود به کالج (مجمع یا هیئت) الکترال بود، با شرایط رأی‌گیری محدود و توسط مکانیسم‌های مختلفی که دموکراسی مشارکتی را کاهش می‌داد و تصمیمات شهروندان را محدود می‌کرد.

در گذشته، شهروندان به خاطر رنگ پوست یا بومی بودنشان، بخاطر زن بودن، بخاطر عدم توانایی در پرداخت مالیات و یا عدم مالکیت زمین، از رأی دادن محروم بودند. امروزه نیز بسیاری از افراد بخاطر سوابق کیفری (اغلب نتیجه یک اقرار اجباری)، و بخاطر اینکه در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند که از دستگاه رأی‌گیری برخوردار نیست، بخاطر اینکه هویتی آنها توسط مقامات محلی به رسمیت شناخته نمی‌شود، و به این دلیل که رأی آنها در روند شمارش نادیده گرفته می‌شود، از رأی دادن محروم می‌شوند.

موانع رأی‌گیری روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود. انتخابات نوامبر امسال به احتمال زیاد انتخابات مشروعی نخواهد بود.

در مورد دموکراسی چیزهای زیادی برای گفتن وجود دارد. بیشتر سیاستمداران محترم ما مسائل واقعی را از نزدیک لمس نکرده‌اند. ما باید این سوال را مطرح کنیم که اگر اعضای جامعه ما یکدیگر را نشناسند، اگر آنها نتوانند در تصمیم‌گیری‌های مربوط به محله، شهر یا کشور خود شرکت کنند، آیا می‌توانیم بگوییم که دموکراسی داریم؟ اگر بزرگراه‌ها، مدارس و ساختمان‌های اداری که به شدت به محیط ما آسیب

می‌رسانند، بدون کوچک‌ترین مشورتی با شهروندان ساخته شوند، آیا می‌توانیم این رویکرد را دموکراتیک بدانیم؟ چرا باید این تصمیمات را بدون مشارکت مستقیم شهروندانمان، به عهده بانک‌ها، توسعه دهندگان و شرکت‌ها بگذاریم؟

گاه‌ها از ما خواسته می‌شود به نامزدهای از پیش انتخاب شده پست‌های محلی، ایالتی یا ملی رای دهیم، آیا اگر تصمیم‌گیری تمام سیاست‌ها طبق دستورالعمل‌های بانک‌های سرمایه‌گذاری و میلیاردرها انجام شود، آیا تاثیر مثبتی با این کار بوجود می‌آید؟

اگر اجازه نداشته باشیم در فرایندی شرکت کنیم که ما متحمل تاثیر سیاست‌های آن هستیم، آیا دموکراسی داریم؟

اکثر قریب به اتفاق تاثیرگذاران (کارشناسان) آمریکایی که به‌عنوان رهبران رسانه‌های شرکتی در برابر ما قرار دارند، بر این باورند که گرچه انتخابات ایالات متحده با مشکلاتی روبرو است و روند حاکمیت نیز از مشکلاتی برخوردار است، اما این مشکلات، مشکلات اصلی نیستند و در درجه دوم اهمیت قرار دارند. آنها به ما القا می‌کنند که این مشکلات را نادیده بگیریم و نباید این مشکلات زمینه‌ای برای نامشروع خواندن انتخابات یا زیر سوال بردن خود سیستم شود.

نتیجه این رویکرد چیست؟ سیستم دموکراتیک به شدت به زوال کشیده شده است و روند جلوگیری از رأی دادن شهروندان، عدم وجود دستگاه‌های رأی دهی در محله‌ها و دستکاری آشکار آرا در انتخابات مقدماتی، و در انتخابات عمومی به شدت بیشتر و بدتر شده است.

آنها بر این باورند که محروم کردن شهروندان از حق رأی براساس وضعیت اقتصادی اجتماعی‌شان، یا زمینه‌های قومی‌شان، هرگز نمی‌تواند بهانه‌ای برای مطالبه مجدد انتخابات شود، یا اینکه افرادی که در این جنایت شریک هستند را متهم کرد و آنها را راهی زندان کرد. آنها بر این باورند که اشکالی ندارد اگر دستگاه‌های رأی دهی به راحتی قابل هک شدن هستند یا به واسطه این دستگاه‌ها می‌توان رأی‌های از قبل تعیین شده ایجاد کرد.

اما این فناوری قابل هک که برای شمارش آرا استفاده می‌شود را نمی‌توان در دستگاه‌های خودپرداز یا سایر سیستم‌های پولی استفاده کرد. این بدان معنی است که پول برای سیستم فعلی بسیار مهم‌تر است، اما رأی شهروندان از اهمیت زیادی برخوردار نیست.

در ایالات متحده سیاستمدارانی نداریم که خواستار توقف انتخابات نامشروع و تقلبی باشند و چنین انتخابات‌هایی را نامشروع و غیر قانونی بدانند.

بگذارید آنچه را که دیگران نمی‌توانند به شما بگویند من به شما بگویم، زیرا اینها باید گفته شوند. مجموعه انتخابات مقدماتی‌ای که توسط احزاب جمهوری خواه و دموکرات در سال 2020 برگزار شد، یک کار دموکراتیک برای انتخاب نامزدها نبود. انتخابات مجلس نمایندگان، سنا و ریاست‌جمهوری که قرار است در تاریخ 3 نوامبر سال 2020 برگزار شود، به هیچ وجه یک انتخابات قانونی نخواهد بود.

ما این انتخابات را نمی‌پذیریم و اکنون باید اقدامات لازم برای تضمین یک انتخابات قانونی که دموکراسی را احیا می‌کند، انجام دهیم. گرچه ممکن است نامزدهای انتخاباتی به یک حزب یا احزاب دیگر وابسته باشند، اما سیاست‌ها، دستاوردها و راه‌حل‌های بلند مدت مشکلات، باید در راس نشست‌ها و گفت‌وگوها باشند، نه احزاب سیاسی.

علم و نظر

تمام بحث‌هایی که قبل از انتخابات در یک کارزار انتخاباتی انجام می‌شود باید بر اساس تحلیل‌های علمی باشد. وقتی در مورد تأثیر بلند مدت تغییر آب و هوا برای مردم صحبت می‌کنیم، وقتی در مورد مصرف انرژی، تبعیض، تمرکز ثروت، نظامی شدن جامعه یا خصوصی سازی بخش عمومی صحبت می‌کنیم، همه اینها باید بر مبنای واقعیت باشند. اظهارات دروغین و گمراه کننده هیچ جایی در این انتخابات ندارند و شهروندان حق این را دارند که مسائل واقعی این کشور را ارزیابی علمی و منطقی کنند. اگر رسانه‌های تجاری این روند را پیش نگیرند، هیچ جایی در این انتخابات نخواهد داشت.

بیان واقعیت‌های عینی و استفاده از تحلیل علمی، دلیل این نمی‌شود که با دیگران اختلاف نظر پیدا نکنیم. طبیعت و ذات انسان پیچیده است و ذاتاً مسئله ساز است. اما تفاوت زیادی بین تجزیه و تحلیل عینی و سیاست متعصب، افراطی و خودشیفته وجود دارد. این انتخابات، شهروندان را به شهروندان واقعی تبدیل می‌کند و از فروش شهروندان به شرکت‌های تبلیغاتی و مشاورانی که تحت حمایت شرکت‌های بزرگ هستند، پایان می‌دهد. ما خودآگاهی را که برای حفظ یک جامعه آزاد و پایدار الزامی است، در بین شهروندان خود ترویج می‌دهیم.

زوال روزنامه نگاری

روزنامه نگاری یک چیز اختیاری و انتخابی نیست، خدمتی است که کسانی که به آن علاقه دارند و تحصیلات مرتبط با آن را دارند می‌توانند به آن دست یابند. اگر شهروندان ما به منابع معتبر اطلاعات دسترسی نداشته باشند، اگر مجبور شوند به کشورهای مغرض اعتماد کنند، انتخابات باید پا را فراتر بگذارد و اجازه دهد که همه شهروندان امکان رأی دادن داشته باشند و تضمین کند که قوانین هویتی مانع رأی دادن افرادی که دارای سابقه کیفری هستند، نمی‌شود.

ما باید دموکراسی را دوباره در ایالات متحده برقرار کنیم. این یعنی بازگشت به روند نسبتاً شفاف رای گیری که قبل از خصوصی سازی شمارش آرا در سال 2000 وجود داشت. اما تحقق این هدف بسیار بعید به نظر می‌رسد. این انتخابات باید برای اولین بار یک فرآیند واقعاً شفاف و مسئول (پاسخگو) باشد و درها را به سوی دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مبتنی بر نمایندگی باز کند. محله‌های فقیرنشین، مناطق مختص بومی‌های آمریکا و شهرهای دورافتاده‌ای که در آن ساکنان منطقه به خاطر دلالت قدرت طرد شده‌اند، باید از رأی گیری شفاف و مطمئن برخوردار شوند.

ما باید یک انتخابات عمومی خاص و قانونی داشته باشیم.

اگر خواستار یک انتخابات قانونی هستیم، باید چند مورد را در نظر بگیریم.

نقش احزاب سیاسی

انتخابات ویژه‌ای که برگزار خواهد شد، تغییر قابل توجهی در ایالات متحده ایجاد خواهد کرد. به این معنا که، این شروع یک چرخه مثبت در جهت مشارکت و شفافیت و جلوگیری از بازاریابی، مصرف کنندگی و حاکمیت افرادی محدود است. به همین دلیل، بسیار مهم است که ما پایه‌ها را به درستی بنا کنیم. در ابتدا باید به اصل و قانون اساسی بازگردیم.

مهم‌تر از همه اینکه، احزاب سیاسی فاسد، به ویژه حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه، هیچ نقشی در این انتخابات نخواهند داشت. قانون اساسی به آنها اجازه نمی‌دهد تا با شرکت‌ها و ثروتمندان تباری کنند و مانع صدای مردم شوند و خود را تنها گزینه‌های موجود برای مبارزه با موارد غیراخلاقی، کیفری و خلاف قانون اساسی بدانند. سازمان‌هایی از این دست، با آزادی کامل می‌توانند با شهروندان دیدار کرده و با آنها به بحث و گفتگو بنشینند. اما اینها نباید توسط خبرنگاران روابط عمومی شرکت‌های چند ملیتی گزارش شوند، دیگر به آنها فرصت نمی‌دهیم تا به نام دموکراسی مردم را فریب دهند.

دموکراسی مستلزم این است که اطلاعات دقیق و معتبر در اختیار همه شهروندان قرار گیرد. فرهنگی که افراد را به تفکر عمیق و تحلیل منطقی سوق دهد، یک ضرورت مطلق است، نه یک هدف مبهم برای آینده. ما منابع و اطلاعات دقیق روزنامه نگاری را طی شش ماه آینده برای همه شهروندان مهیا خواهیم کرد تا مردم را به آگاهی رسانده و به سوی دموکراسی سوق دهیم.

قانون اساسی

دولت ایالات متحده بر پایه قانون اساسی استوار است و قدرت این قانون اساسی فراتر از قدرت سیاستمداران توخالی است. اما این قانون اساسی نیز مانند والدین یا اجدادمان، کامل نیست و برای منطبق شدن با شرایط جدید، باید به روزرسانی شود.

در این بحران کنونی، برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند قانون اساسی آنقدر ناقص است که باید یک قانون اساسی جدید تدوین کرد. به خاطر بیاورید که ویلیام لوید گاریسون، لغو کننده بزرگ، نوشته است که قانون اساسی «یک میثاق با مرگ و توافق با جهنم» است. منظور او این بود که طبق ماهیت کنوانسیون قانون اساسی سال 1787، این سند مهم به حفظ مالکیت خصوصی و به طور خاص رفتار با شهروندان و لغو «برده داری» می‌پردازد. امروزه هنوز افراد ثروتمند و قدرتمندی را می‌بینیم که با همشهریان خود مانند اموال خود و مانند احشام خود رفتار می‌کنند. گرچه این شرایط تغییر کرده، اما مبارزه اصلی هنوز تمام نشده است.

با این حال، فردریک داگلاس که یکی دیگر از طرفداران لغو بردگی است، تمام تلاش خود را کرد تا نشان دهد که این متن جاودان که متعهد به یک حاکمیت دموکراتیک و پاسخگو است، از قانون اساسی الهام گرفته و می‌تواند در مسیری سوق داده شود که همه شهروندان از آن برخوردار شوند.

داگلاس بیان کرد که اگر تک تک کلمات قانون اساسی را بخوانیم و بر این باور باشیم که آن، همه افراد را شامل می‌شود، چه فقیر چه مشکل دار، چه زن چه مرد، آنگاه می‌توانیم به دستاوردهای بالقوه این سند پی ببریم.

در این برهه زمانی هم می‌توانیم از صحبت‌های داگلاس درباره پتانسیل قانون اساسی استفاده کنیم.

دسترسی به اطلاعات نامزدها و سیاست‌ها

انتخاب نامزدهای انتخاباتی، باید بر اساس اصل قانون اساسی و اصول حاکمیت اخلاقی و علمی باشد. این بدان معناست که بانکداران سرمایه گذاری و پادوهای ثروتمندان دیگر نمی‌توانند در پشت پرده نقشی داشته باشند.

همه زنان و مردان آمریکایی با بصیرت، با مهارت و کسانی که در جهت عدالت اجتماعی، حقوقی و اقتصادی تعهد اخلاقی دارند، همه کسانی که برای ایجاد یک ایالات متحده بهتر برای فرزندان فرزندانمان تلاش می‌کنند، باید حق این را داشته باشند تا به‌عنوان نامزد در انتخابات مجلس نمایندگان، سنا و ریاست‌جمهوری شرکت کنند.

توانایی‌ها، برنامه‌ها و خصوصیات اخلاقی و فطری آنها، و همچنین ماهیت سازمان‌هایی که از آنها حمایت می‌کنند باید برای مردم مشخص شود. علاوه بر این، ما به‌عنوان شهروندان، و به‌عنوان یک دولت می‌توانیم برای تغییر فرهنگ سیاسی، ترغیب بحث‌های منطقی، مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تمرکز دائم بر خطرات واقعی عصر خود، کارهای زیادی انجام دهیم.

من از صمیم قلب باور دارم که این فرایند، نحوه تفکر و عملکرد آمریکایی‌ها، و نحوه خودآگاهی آنها را تغییر خواهد داد. ایجاد فضایی برای بحث و گفتگو در مورد ایالات متحده، به رهبران جدید این امکان را می‌دهد تا از موانعی که احزاب سیاسی برایشان ایجاد کرده بودند، رد شوند. این افراد، اعم از دموکراتیک یا جمهوری خواه، تشویق می‌شوند تا فراتر از وظیفه محدود خود عمل کنند و دیگر در خدمت سرمایه گذاران و پادوهای آنها نباشند.

برگزاری رویدادهایی که در آن شهروندان هر بلوک و هر خانه، گرد هم آیند و سیاست‌های پیشنهادی را با جزئیات مورد بحث قرار دهند، بهتر از آن است که رسانه‌های تبلیغاتی شرکتی دروغ‌ها و تحریف‌ها را به خورد مردم دهند و مانع ایجاد یک دموکراسی مشارکتی شوند.

جلسات و نشست‌های بین شهروندان باعث ایجاد همبستگی می‌شود که در آینده تقویت خواهد شد و به شهروندان این امکان را می‌دهد که مشکلات خود را خودشان حل کنند نه اینکه برای حل این مشکلات به غریبه‌ها رای دهند.

بودجه انتخابات

پول نقش اساسی در پشت پرده انتخابات دارد. قبل از اینکه کسی رأی دهد، مقامات مشخص می‌شوند. نظر شهروندان در این روند از اهمیت زیادی برخوردار نیست. با حکم "Citizens United"، پول‌های شبیه دار (نامشروع) و زیادی به سیستم سیاسی ریخته می‌شود اما این کار یعنی نابودی دموکراسی. اما سوء استفاده از شهروندان توسط حاکمان خود گماشته، مانند گناه زنا آنقدر ناپسند و تحقیرآمیز است که بهتر است وانمود کنیم اتفاقی نیفتاده، و خوش بین باشیم که اوضاع بهتر خواهد شد، تا اینکه حقیقت بر ملا شود.

اما گاهی اوقات باید با حقیقت زشت و ناپسند مقابله کنیم. امروز همان روز است.

تنها راه حل این است که انتخاباتی برگزار کنیم که در آن بودجه انتخاباتی هیچ نامزدی توسط ثروتمندان و قدرتمندان تامین نشود، انتخاباتی که در آن اطلاعات موثقی در مورد مشکلات و نامزدها در دسترس همه شهروندان قرار بگیرد و فرهنگی ایجاد شود که به واسطه آن، شهروندان بتوانند به طور فعال در بحث‌های سیاست شرکت کنند.

همه اعضای جامعه باید به جای ارتباط با شیاطین و اهریمن‌های پشت پرده، با افراد خوب طینت ارتباط برقرار کنند. شاید این تغییر در روند انتخابات یک تغییر انقلابی به نظر برسد، اما در واقع این تنها راه پیشرفت و تنها راه ترقی است. سرنوشتی که با این زوال نهادی و اخلاقی در انتظار ماست، واضح و مبرهن است.

تبلیغات

تبلیغات یکی از بزرگترین چیزهایی است که مانع رشد و ارتقای شهروندان ایالات متحده می‌شود. تبلیغات بسیار گسترده شده و شامل روابط عمومی و تصویرسازی هم می‌شود. و در نتیجه تمام جنبه‌های زندگی ما را به کنترل خود درآورده است. شرکت‌ها به لطف تبلیغات آنقدر قدرتمند شده‌اند که می‌توانند هر زمان که خواستند ذهن ما را شستشو دهند، و این در حالیست که مشتریان واقعی، دستورالعمل‌ها و برنامه‌های واقعی‌شان را از چشم عموم دور نگه داشته‌اند.

این تبلیغ کنندگان هستند که با تبلیغاتشان روزنامه‌ها و مجلات را در اختیار گرفته‌اند، تبلیغ کنندگانی که شبانه روز کار می‌کنند تا شهروند عادی را که از یک روز طولانی و خسته کننده به خانه بازگشته‌اند، متقاعد کنند که نفرت از جنگ‌های بی پایان خارجی، سودجویی افراد ابرثروتمند، یک چیز منطقی و عادی است. این تبلیغ کنندگان و تبلیغات تلویزیونی جذابشان دیگر هیچ نقشی در انتخابات نخواهند داشت. این انتخابات در پی حقیقت، در پی یک حکمرانی خوب و ایجاد جامعه‌ای عادل و منصف است.

نحوه برگزاری این انتخابات ویژه

ما چاره‌ای نداریم جز اینکه این بار انتخابات ویژه و خاصی را برای ریاست‌جمهوری و کنگره در ایالات متحده برگزار کنیم، و این کار را به روشی کاملاً شفاف انجام دهیم، به طوریکه تحت نظارت دقیق کمیسیون بین المللی باشد و برای دسترسی شهروندان به اطلاعات درست و دقیق، ضوابطی اجرا شوند، و اینکه همه

نامزدها در دسترس عموم باشند و همه شهروندان فرصت رأی دادن داشته باشند و همه آرا به روشی معتبر و قابل اطمینان شمارش شوند و بتوان رای ها را پیگیری کرد.

ما تنها چنین انتخاباتی را به رسمیت می‌شناسیم. اما تا نوامبر سال 2020 تدارکات لازم برای چنین انتخاباتی مهیا نخواهد شد.

این واقعیت نباید ما را نگران کند. انتخابات پیش بینی شده 3 نوامبر، به طور آشکار انتخاباتی خلاف قانون اساسی خواهد بود و بنابراین از نظر قانونی، قانون اساسی یا اخلاقی کاملاً غیرقابل قبول است.

این شرایطی ایجاد می‌کند که ما در ابتدای سال 2021، یک انتخابات کاملاً منظم و شفاف برگزار کنیم.

تاریخ دقیق را می‌توان با مذاکره و مشارکت شهروندان فداکار و صادق تعیین کرد، اما من با استدلال خود پیشنهاد می‌کنم که تاریخ رأی گیری از 15 ژانویه تا 20 ژانویه 2021 باشد، تا هر فرد شاغلی بتواند رأی دهد. بدیهی است که تا زمانی که همه آرا از نظر علمی تایید نشوند، هیچ گزارشی در مورد نتیجه انتخابات اعلام نخواهد شد.

این احتمال وجود دارد که انتخابات بیشتر طول بکشد و یک دولت موقت ایجاد شود. از آنجا که سازمان‌های اجرایی و مقننه فعلی، قانونی نیستند و تحت کنترل ثروتمندان هستند، بنابراین بهتر است یک دولت موقت داشته باشیم تا اینکه هیچ کاری انجام ندهیم.

در اینجا به چند طرح پیشنهادی در مورد نحوه انجام این انتخابات ویژه می‌پردازم. اما باید تاکید کنم که جزئیات آنها در روند اجرا مشخص می‌شود و من امروز فقط یک طرح کلی از آنها را برایتان بیان می‌کنم.

بودجه

برای اینکه انتخابات آمریکا به صورت شفاف و مطمئن برگزار شود به بودجه زیادی نیاز دارد. اگر همه تبلیغات تجاری را منع کنیم و مانع این شویم که نامزدها برای تأمین بودجه خود به سراغ ثروتمندان و پول‌های نامشروع سیاسی بروند، هزینه انتخابات بسیار کمتر خواهد شد. اما اجرای این ممنوعیت‌ها، هزینه بر خواهد بود.

آنچه ما به طور قطعی می‌توانیم بگوییم این است که هزینه برگزاری انتخابات (از جمله اطلاع رسانی به شهروندان در مورد مشکلات) توسط هیچ یک از شرکت‌ها یا افراد ثروتمندی که منفعت آنها در گرو نتیجه انتخابات است، تأمین نشود.

در شرایط عادی، بهتر است دولت بودجه کل انتخابات را تأمین کند و این کار را به روشی شفاف انجام دهد. متأسفانه، ما در یک شرایط عادی زندگی نمی‌کنیم. دولت فدرال و دولت‌های ایالتی بسیاری از وظایف اصلی خود را به شرکت‌های خصوصی سپرده‌اند. تصمیماتی که در داخل دولت گرفته می‌شود اغلب در جهت منافع مالی قدرتمندان و نادیده گرفتن نیازهای شهروندان است.

بودجه انتخابات باید به روشی مطمئن و شفاف تأمین شود و باید تحت نظارت احزابی باشد که منفعت آنها در گرو نتیجه انتخابات نباشد.

با توجه به میزان فساد در سیاست آمریکا، این امر تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد.

من به شدت بر این باورم که در ایالات متحده افرادی با تعهد اخلاقی و شجاع داریم که می‌توانند یک سیستم بودجه اخلاق مدار ایجاد کنند و اگر آنها قدم جلو بگذارند، تعداد زیادی از آمریکایی‌ها نیز از آنها استقبال خواهند کرد و دنباله رو آنها خواهند شد.

بودجه این انتخابات باید به روشی خلاقانه و مبتکرانه تأمین شود تا مطمئن شویم که بودجه مورد نظر از سمت ثروتمندان و قدرتمندان نمی‌آید و اگر بودجه توسط دولت یا سازمان غیر انتفاعی شفاف دیگری تأمین می‌شود، به گونه‌ای درست استفاده شود. ما می‌توانیم یک دولت مردمی، توسط مردم و برای مردم ایجاد کنیم.

تاریخ

من یک دوره یک هفته‌ای را در اواسط ژانویه 2021 (17 تا 23 ژانویه) برای انتخابات پیشنهاد می‌کنم. این زمان برای آماده سازی یک روند شفاف و پاسخگو در انتخابات کفایت تا همه شهروندان بتوانند در آن شرکت کنند و در آن به همه نامزدهای قانونی اجازه داده می‌شود تا ایده‌ها و برنامه‌های خود را برای مردم بیان کنند.

اگر یک هفته زمان برای انتخابات در نظر بگیریم، می‌توانیم تضمین کنیم که همه می‌توانند برای رأی دادن بیایند و اگر مشکلی در رأی دادن دارند، برطرف کنند. حتی کسانی که بیشتر روزها، ساعت‌های طولانی کار می‌کنند، باید فرصت رأی دادن داشته باشند، و از همه مهم‌تر اینکه بتوانند در مورد مسائل و مشکلات با هم محلی‌های خود صحبت کنند.

هدف نهایی این انتخابات، دادن قدرت و منزلت به افراد مورد حمایت شرکت‌ها نیست، بلکه هدف این است که شهروندان اطلاعات درستی در مورد مشکلات بدست آورند و از انگیزه و احساس قدرت کافی برای تعیین آینده برخوردار شوند.

نظارت

روند انتخابات کنگره و ریاست‌جمهوری، باید کاملاً تحت نظارت گروهی متعهد به دموکراسی و شفافیت باشد. این گروه نباید تحت تأثیر جناح‌های ثروتمند و قدرتمندی که خواهان براندازی دموکراسی هستند، قرار گیرد و اطلاعات گمراه کننده به شهروندان بدهد.

میزان فساد در سیستم انتخاباتی ایالات متحده به حدی زیاد است که ما در ابتدا به یک کمیته بین المللی برای نظارت بر روند کار نیاز داریم. با این وجود، فقط به صرف بین المللی بودن کمیته نمی‌توان شفافیت، پاسخگویی یا صداقت کمیته را تضمین کرد.

تعداد زیادی سازمان‌های مردم نهاد (NGO) بین المللی با نام‌ها و تصاویر جذاب وجود دارند که از اجرای دستورات ثروتمندان و قدرتمندان بسیار خوشحال می‌شوند.

مهمترین چیز در انتخابات، شناسایی و توانمند سازی گروهی از افراد با اخلاق و شجاع در سطح جهانی است تا بتوانند این روند را به درستی هدایت کنند.

با توجه به میزان فساد اداری در دولت‌های فدرال و ایالتی و سازمان‌های سیاسی که اداره کشور ما را بر عهده دارند، ما چاره‌ای نداریم جز اینکه از این کمیته بین المللی برای نظارت بر انتخابات درخواست کمک کنیم. از کمک و همیاری این کمیته‌ها، در برخی کشورها دیگر نیز استفاده شده است.

گرچه این کمیته ماهیتی بین المللی دارد (البته آمریکایی‌ها هم در آن حضور دارند)، اما این کمیته از نمایندگان دولت‌های ملی تشکیل نشده است، بلکه از کارشناسان امور دموکراتیک و انتخابات تشکیل شده است که به راحتی تحت فشار منافع داخلی ایالات متحده قرار نمی‌گیرند. کمیته بین المللی، رویکرد کلی این انتخابات را تعیین و بر نتایج آن نظارت خواهد داشت. مشروعیت انتخابات در نهایت توسط این کمیته تعیین خواهد شد.

یک کمیته داخلی نیز وظیفه نظارت بر روند انتخابات ایالات متحده را بر عهده خواهد داشت که آن متشکل از افراد با اخلاق، شجاع و متعهد به امور قانونی و حاکمیت قانون است. برای بازگرداندن دموکراسی، لازم است که آنها بر اساس اصول اخلاقی انتخاب شوند، نه از طرف سیستم سیاسی فاسدی که تحت سلطه جمهوری خواهان و دموکرات‌ها است.

این کمیته داخلی ناظر بر انتخابات، روند برگزاری انتخابات را برای هر ایالت و هر منطقه شرح می‌دهد. این کمیته باید مسئله کالج (هیئت) الکترال و ماهیت عمیقاً غیر دموکراتیک آن، مدیریت ناعادلانه مناطق در حمایت از احزاب سیاسی، استفاده از دستگاه‌های رای گیری الکترونیکی غیر قابل اعتماد و سایر چالش‌های جدی رای گیری را بررسی کند. کمیته داخلی و کارکنان آن، آگاهی‌های لازم در مورد مشخصات این روند را در اختیار شهروندان قرار خواهند داد.

کمیته داخلی تضمین می‌کند که همه نامزدها فرصتی برای سخنرانی در بین مردم دارند و گفت‌وگوهای اصلی این کارزارها پیرامون نیازهای کشور و تجزیه و تحلیل علمی مسائل و سیاست‌ها خواهد بود. همچنین تضمین خواهد کرد که دستگاه‌های رای گیری دقیق و مطمئن و در دسترس عموم هستند و امکان دستکاری آرا وجود ندارد. مهم‌ترین کارهای کمیته عبارتند از شمارش دقیق آرا، فرآیند شفاف انتخاب دستگاه‌های رای دهی، تضمین اینکه این دستگاه‌های رای دهی غیر قابل هک شدن هستند و پیگیری آرا.

پیش به سوی آینده

هیچ کس نباید خودش را گول بزند که با وجود مشکلات و چالش‌های پیش رو، می‌توانیم یک انتخابات دقیق و درست داشته باشیم. تعداد قدرت‌هایی که بخاطر افشای حقایق و محاسبه دقیق آراء، قدرت خود را از دست می‌دهند، بسیار زیاد هستند و دهه‌ها در تلاشند تا مانع دموکراسی واقعی شوند.

اما مطالبات شهروندانمان آنقدر مهم و بزرگ است که من معتقدم می‌توانیم به پا خیزیم و به سمت دموکراسی پیش رویم. به ما ملحق شوید.

کارتون





ترامپ هر روز حرفه جدیدی می زند. او حتماً دیوانه یا احمق است





پشت اشتباهات مضحک این رئیس جمهور دلقک

به افراد پشت درهای بسته توجه نکنید

نویسنده

امانوئل پاستریچ طی دو دهه گذشته، صدای آمریکایی‌ها در دیپلماسی و امنیت بود و تمرکز اصلی‌اش بر زوال آب و هوا و تنوع زیستی، تأثیر فاجعه بار فناوری‌های جدید بر جامعه بشری، تمرکز ثروت و مسابقه تسلیحاتی جهانی بوده است.

پاستریچ قصد دارد سنت‌های بین‌المللی سازی را که فرانکلین دی روزولت و آدلای استیونسون در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود بیان کرده‌اند، احیا کند. او خواستار این است که تریلیون‌ها دلاری که طی یک سال گذشته به شرکت‌های بزرگ داده شده، باید به مردم بازگردانده شود، همچنین جوامع چند ملیتی مانند آمازون و فیس بوک باید به صورت تعاونی‌های نظارتی اداره شوند و دارایی‌های شرکت‌های سوخت فسیلی باید بلافاصله مصادره شده و صاحبان و مدیران آنها به جرم اقدامات جنایتکارانه و ارائه اطلاعات کذب به دولت و مردم در مورد تغییر اقلیم (آب و هوا) محکوم شوند.

پاستریچ در نشویل تنسی متولد شد و در سنت لوئیس میسوری بزرگ شد، و کار خود را به‌عنوان استاد دانشگاه ایلینوی در اوربانا-شامپاین در سال 1998 آغاز کرد.

او که یک متخصص و کارشناس آسیا است، به زبان‌های کره‌ای، ژاپنی و چینی نیز مسلط است، و در دو دهه گذشته اذعان کرده که آمریکایی‌ها باید برای درک درست چالش‌های این قرن، آسیا را به خوبی بشناسند و یک واکنش ضدآسیایی، یک واکنش احساسی یا نژادپرستانه می‌تواند به کشور آسیب برساند. او رئیس مؤسسه آسیا است، این مؤسسه یک اتاق فکر است و دفاتری در واشنگتن دی سی، سنول، توکیو و هانوی دارد.

در میان ستادهای انتخاباتی که درگیر هیجان و فساد هستند، یک نامزد انتخاباتی پا به این عرصه گذاشته تا با دلیل و مدرک، زوال و فساد که در جامعه رخنه کرده است را بیان کند. امانوئل پاستریچ اذعان می‌کند که با توجه به فروپاشی احزاب سیاسی در قالب سندیکاها و قانون‌شکن و مخالف، تنها یک نامزد انتخاباتی مستقل می‌تواند به‌عنوان رئیس‌جمهور به این کشور خدمت کند. او در مجموعه سخنرانی‌های فصیح و سلیس خود، یک طرح منسجم برای تحول کشور ارائه می‌دهد و بر این عقیده است که ما شهروندانی توانمند هستیم، نه مصرف‌کنندگانی منفعل.

پاستریچ، تنها یک شخص یا یک گروه را مقصر نمی‌داند اما اذعان می‌کند که ما باید به اصل قانون اساسی برگردیم و مانند فردریک داگلاس و آبراهام لینکلن، اصول اخلاقی یک حکومت خوب را، که به واسطه شرکت‌های روابط عمومی، بانک‌های سرمایه‌گذاری و گروهی از سیاستمداران و کارشناسان، به فراموشی سپرده شده‌اند، احیا کنیم.

<https://medium.com/@emanuelpastreich/emanuel-pastreichsspeeches-from-2020-presidential-campaign-de28849e4df1>

برای اولین بار، آمریکا را به
کشوری بزرگ و عالی تبدیل
کنیم



امانوئل پاستریچ

نامزد انتخاباتی مستقل برای
انتخابات ریاست جمهوری

آمریکا را به کشوری سبز
تبدیل کنیم



امانوئل پاستریچ

نامزد انتخاباتی مستقل برای
انتخابات ریاست جمهوری

در جستجوی حقیقتی به نام
حفظ حمایت از آزادی



امانوئل پاستریچ

نامزد انتخاباتی مستقل برای
انتخابات ریاست جمهوری

یک نامزد انتخابات ریاست جمهوری باید حقیقت را بیان کند و برای خطرات واقعی پیش رو، باید از استراتژی های بلند مدت استفاده کند.

در میان ستادهای انتخاباتی که درگیر هیجان و فساد هستند، یک نامزد انتخاباتی پا به این عرصه گذاشته تا با دلیل و مدرک، زوال و فساد که در جامعه رخنه کرده است را بیان کند. امانوئل پاستریچ اذعان می کند که با توجه به فروپاشی احزاب سیاسی در قالب سندیکاها، قانون شکن و مخالف، تنها یک نامزد انتخاباتی مستقل می تواند به عنوان رئیس جمهور به این کشور خدمت کند. او در مجموعه سخنرانی های فصیح و سلیس خود، یک طرح منسجم برای تحول کشور ارائه می دهد و بر این عقیده است که ما شهروندانی عملگرا هستیم، نه مصرف کننده ای منفعل.

پاستریچ، تنها یک شخص یا یک گروه را مقصر نمی داند بلکه اذعان می کند که ما باید به اصل (روح) قانون اساسی برگردیم و مانند فردریک داگلاس و آبراهام لینکلن، اصول اخلاقی یک حکومت خوب را که توسط شرکت های روابط عمومی، بانک های سرمایه گذاری و گروهی از سیاستمداران و کارشناسان خود گمماشته، به فراموشی سپرده شده اند، احیا کنیم.